

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	شماره ثبت کتاب
مؤلف	مترجم
شماره قفسه	

این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
ثبت شده است و شماره ثبت آن ۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰
است.

این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
ثبت شده است و شماره ثبت آن ۱۲۳۴۵۶۷۸۹۰
است.

یک سوده درند ازند جاب همه گفت

یک سوده درند ازند جاب همه گفت درده منم له خارا

یا علی با علی مراد را بگوید که فرمانده ام درسی کرد آب

دوش دیدم که ملائکه درسی بجانم درند کلی ارم بپوشند مو بجانم درند

یارب این سایه الهی را اقامت بجز شاه را یارب حکم که گشتار

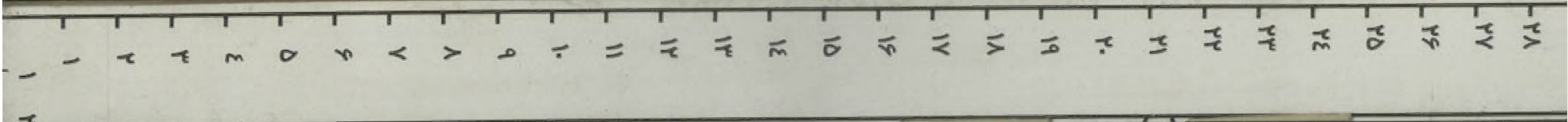
یک سوده درند ازند جاب همه گفت
یک سوده درند ازند جاب همه گفت



سوده درند ازند جاب همه گفت

سوده درند ازند جاب همه گفت

سوده درند ازند جاب همه گفت



پس شایسته است تا فی الواقع که با هر کس که در طبقات سماء و زمین
 به بویست خون برافراشته و ارض متین تا قعر ارجال با وناجیل
 در حد وسط مستحکم داشته بیکانه که موالیده که از ارکان اضداد چهارگانه استخراج
 فرموده علیی که چندین کثات علما در بطون صور علوانه و خلل مضمون گردانیده و خاک آدم
 طبعی را قبل از آنکه اصلا با و احاطه به قدرت تجلیش شجر ساخته و بعد از بعض
 نقشه اچ تعلیم اسمای کل بر درختش و از وجود او نفوس سبله پدید آید
 بطنهم السلام موجود و شرف و معزز گردانیده بسنی بر دایه بنی بر الدنیا کاشته
 و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را بر جمیع انبیاء اعلم و افضل و اکمل است
 این حد جنین که به مولانا اعظم کامل رئیس حکما منزه است و سلج العمار است
 العلم و بعضی قدس الله روحه که بعد از معرفت طبعی و قواعد و قانون الهی و علمی بر طریقی
 متقدمان بخار و انخان به تجربه بهت تربیت و تجرید و تقریر یافت و پیرسپیل آنکه
 حاصل این فنون را مطبوع زد و در آسان حاصل آید از الله و مولف را بدعا یاد دارند این

در

بیان افزایش موجودات

کنی به خلاصه الطب نام نهاده اند و با آب و فصول مرتب گشت
 به آنکه موجود موجودات و موجود آدم را بر مثال عالم آفریده حکما گفته اند الا
 انسان عالم تبسع و العالم اربعه ان متفرق تنی آدمی بر مثال شهری بود مظهر
 در آن شهر پادشاه و وزیر و کاشانه کان و کونوالان و قلعه و قصر و خزینه و انبار
 و رود و قنات و قنات و مطنجی و مبرز باشد و آسمان و زمین و ستارگان و اجرام
 و صورتان و کوه و دریا و نباتات باشد و با انواع خلایق از اسب و شتری و دربی و
 و آرزو با دربار و دوکان و اسنادان و محامل کمران و عاقلان و مسجدها و آب و درختان
 را بکار آید تا این شهر شهر باشد و آدم از آن دریا که خفیم کاروان و جبر با و کونکون و فنی
 نوع و حرمی آید و می رود و آنچه صلاح آن شهر شود و بیرون میفرستد و چهار رود در بر
 در وی شیب و از آن رود با به سری جویها روان گشته و دو و نوزده جوی بر بالای آن
 شش به جانب قبله این شهر و شش به جانب شمال و مجموع جویها که درین شهر است
 سیصد و شصت باشد به آنکه مبد و وجود آن از نقطه بود که هرگاه چهار فطره
 آب منی در حرم قرار گیرد و رحم از سوی المزلجات سالم باشد بغیر آن حق تا مظهر
 هرگز دل گردد و بیک فطره یکایک است و یکی یکایک و یکی یکایک و یکی یکایک و یکی یکایک
 بر جمیع جنوی کرد و منی زن نیز داخل منی مرد گردید و استر آج می بزرند اگر عاقل

این حد جنین که به مولانا اعظم کامل رئیس حکما منزه است و سلج العمار است
 العلم و بعضی قدس الله روحه که بعد از معرفت طبعی و قواعد و قانون الهی و علمی بر طریقی
 متقدمان بخار و انخان به تجربه بهت تربیت و تجرید و تقریر یافت و پیرسپیل آنکه
 حاصل این فنون را مطبوع زد و در آسان حاصل آید از الله و مولف را بدعا یاد دارند این

مراتب زینة صورت بینه زهر جانر شب می نشینند و اگر منی زن غالب باشد
و دینه صورت باشد و شکم مادر می نشیند و گهوا و استخوانها و کوبها و دانه
و گوشت پوست و نرمی بدن و کم قوت و شتاب زده که و به پخته و خام می و جاست
از مادر بود و سمع و بصر و روح و دل از اخذای خاصه بود و آب منی از میان حرکت کند و از
منغز پشت کند و اندر کرده که در آید و در میان کرده و خصیه گرم شود و حرکت خصیه که از
و از راه قصبه پران آید و متفصله که از هزار درم طعام چرب شیرین بخورد و در خون
تولد کند و چهل درم گوشت پخت درم استخوان و ده درم کرب و ده از ده درم مغز و ده درم
و نطفه از پشت چرب پران آید و چربش و دل و جگر و خون و گوشت و استخوان و پدید کرده
درک آب منی نیز پس گوشت آید و چون هر دو آب بهم رسند با بر حق نطفه گردد و نطفه غلظ
شود و نطفه گردد و از نطفه عظم پدید آید و از عظام لحم پدید آید و از کاه خد از جای جان در
آفرینند و کواکب و ستاره را ناظر و کواکب و دانه در ماه اول حل و در ماه دوم
مشتی از خون کند یعنی خون بسته و در ماه سوم سرخ رنگ و قوتها و عضوها از یکدیگر جدا کند
و بهم اتصال دهد و در ماه چهارم اقطاب روح در وی تفویض کند و در ماه پنجم زهر رنگ
و خوش طبعی بخشد و غذا دهد و در ماه ششم عطار و تحسین کند و عضوها به ناله در ماه هفتم
فرد صورت او را پدرم رساند و در ماه هشتم زحل و یکباره بخوبی بپا بست کند و در ماه نهم

باز بنظر مشتمل معقل و معبد گردید و پیران آید **و سطریش** گوید که خشت خیزد
خدا نیاید و وجود آدم آفرید و جسم او در دل بود و از جنه که دل معقل زندگانه بود
گوید مغز نو بر که حرکت و مغز است و کبیر است که خایه سرخ را که چو زهر آرد و چون
اول سر آفریده شده باشد پیش از تمام شدن همه اعضا و بعضی گویند که حتی جل جلاله
دل و مغز تا هم تمام بدو تن پیوسته باشد **و سطریش** گوید که اعضا با گوشت و پوست
یا هم تدریج حاصل آید و گفته اند که آب مرد زن هرگاه که بک دفعه جمع گردد و فرزند صورت
میگردد و اگر مختلط باشد با در آب خلل باشد با در جسم صورت میگیرد و **و سطریش** که نطفه
پنج روز در غلظت گردد و بیست روز مضطرب شود و پس سی روز خفت نرم شود و زری و مایه منی که در او ماند
به روز بیست از نرم از آنکه ماه سه در است و بیست و چهار روز چسبیده و بیست و پنج روز از یکدیگر
دارد و اگر به چهل روز خفت نرم شود و بیست و چهار روز چسبیده و بیست و پنج روز از یکدیگر
روز خفته نرم شود و در چسبیده و بیست و چهار روز از یکدیگر **و سطریش** گوید که هر چه شام و صبح
است بزاید و هر چه شب است نرزد **و سطریش** اگر در حد حمل در آب شیر زن آبش را
در غلظت بر سر پند فرزند زینت بود و اگر بپایین رود و دینه **و سطریش** و اگر حامله باشد چو پیش
بی است فرمایش نهند فرزند زینت باشد و اگر با چوب فرایش نهند و دینه باشد و اگر پستان
راست بزرگتر بود و فرزند زینت بود و اگر پستان چپ بزرگتر بود فرزند و دینه بود **و سطریش** در نهمین

خردی و بزرگی که از جسم است باز بسبب باریانی دارد و بدیهه باریانی و بزرگی که در بدن
 باز ضعف حال کواکب مدبره و چنانکه گفته اند خبر جایی خون است و بجای آب همه عالم من خون
 میفرستند تا آنرا بدان دارد و شش خانه بقیع است و سپرز محل بود است و در هر محل صحت
 و دل خانه فکر و علم منزل روح و غیر خانه عقل و کرده محل شوه و دانه خانه آب این مرکب بدار
 بکند که اندر نزد هر یکی از ایشان گرمی و سردی برابر نموده و در شش گرمی نموده چنانکه میفرست
 سرد است و دل گرم نام سردی و داغ بدل است و دل نوز و گرمی دل بد داغ رسد و داغ
 فم ده نشود و هر یک از این مرکب که با اعتدال باشند با سردی آدمی ستمگن است
 و روی برایش و گوشش سخن چش و زبان ترجمان و دل پاک است و در داغ و زبرد و جوش
 و چشم دیده بان و دماغ بازش و قوام تن میفرست و در معده چهار فاع است که راجه گویند
 گویند که طعام از دهن بخورد و یکی را با سکه مانند که طعام را خضم فرماید و یکی را دهنه گویند که
 هر چه کار نمایند دفع کنند بعضی را بر راه جگر و بعضی را بر راه بواب که گویند که مثال عالم آدمی است و هر چه از فضل است
 فضل و خلقت بهر است و شش با فضل است و کلویت فضل نوزان است و شش خف فضل
 نوزان است و دخی که خداست آدم را آفرید بهر بود و آفتاب بابل درجه حمل بود و هر گرم بود مجموع
 جانوزان و کجا مادر آول بهر حرکت میگرداند خون در رگها روان می شود با طراف بدن نشسته و
 و با فی شش چون نماند و در شش لایه بدان ذکر کرده اند آنچه نیک طلب باید کرد و فصل در

در تعریف فائده علم طب
 در تشخیص مزاج

که علم طب بهر مزاج و مقصد از طب صحت بلکه علم طب دانش درجه است
 بیک نگاه داشتن تن درستی و عدم دانش ریجونی اما در صحت طریق علم آدمی آنست که چنانچه
 سیری و اگر سستی خود را معلوم میکند صحت و بیماری خود را نیز معلوم کند و به حال سیری
 سپرداند و بخواهد طلب کرد که می کند و در حالت سیری که شش طلب میکند و صحت
 و مرض را تشخیص باید دانست چون تغییر در نگاه داشتن صحت و اندر بخور و صحت باز آرد
 مثل طعام و این باید که به شش بر شش نماند و نه شور باشد که دلیل صحت است چون از این علت
 که نباید دید که بخور نماند بود فصل در تشخیص مزاج مردم بدان که چون مردم از خواب بختند اگر طعام
 و دهن منع بود و بول زرد و لب سفید و صفرا باشد به غذا هم در دهن نشود و باید که صحت
 و ناز و تر و زرد باشد و ناز جز است و اندکی و مطبوع میل زرد باید خورد و اگر شیرینی و چرب
 و غذای گرم خشک بر سر کرد و اگر طعام دهن نشش شد دلیل بود است طعامهای چرب و شیرین
 و مغز نام و در غش نام و دم و کدو مع خجسته باید خورد و مطبوع است چون نموده سودا براند و از گوشت
 کاه و بادشال و غذای خشک و از جماع و سفر و کسکه و از چیزهای شور بریزد و اگر طعام دهن
 شور بود و لب سفید و مع بود غذای گرم خشک و دارو که گرم باید خورد و با مع براند مثل صندل
 و ابابخ و فلفل و پیل و سیر و جوهر در شش و گوشت کباب و از پاز و شش و کاه و حبه
 و شش بهر بریدید کرد و اگر طعام دهن شیرین بود و در حش باید که بیدار و چند بار غذا می خورد

خشک خوردن که خون کم کند و شیر در سر که کرده با طعام خوردن برطوخ و خوار
 سبز نوشیدن و کمر سنگ کشیدن و میوه با خشک ترش خوردن و اگر خشک
 و عمل کوشتایه و هر گاه دمانند آن کردن و اگر ناخوش و بیخیز بود و دل
 کند و علق چند بهم آویخته بود و سرخه کند با سبزی و چغیرهای ترش و شیرین با هم خوردن
 و در دوسه و سه که خون که از خلط از هر مقله مرض از خلط کند و در دوسه و سه
 و شیشه بول بر چوب کوبه بود با سفید بود یا زرد یا سرخ و یا سیاه
 اما اگر با قند آبل شنبلیلی یا بید که سرخی و سفیدی و زردی و سیاه را میانه باشد اما اطلاق در آب
 و اگر آن نگاه کند اگر سفید باشد گویند دلالت بر بادنی میوه کنند بعد از آن که گرم است و اگر سفید
 و اگر سرخ باشد ماده خون غالب بود و غذا را و شیرینها و سرخ خشک علاج کنند و اگر زرد باشد
 دلالت کند بر ماده صفرا را باشد یا شیر و غذا را و سرد و تر علاج باید کرد و اگر شیش آب
 سیاه باشد دلالت کند بر ماده سودا را و اگر بود شیرینها و گرم و تر علاج باید کرد و اگر زرد را
 گویند که در میان شیشه کلاب بول یا در زرد رنگ و در میان شیشه کلاب چغیر یا نایا که
 چغیر یا در شیشه بول یا در شیشه کلاب کینه که علق زرد را میوه کند و اگر زرد و اگر زرد
 کینه در دوسه و سه یا در شیشه کلاب کینه که علق زرد را میوه کند و اگر زرد و اگر زرد
 کشید و در دوسه و سه یا در شیشه کلاب کینه که علق زرد را میوه کند و اگر زرد و اگر زرد

در حیران

بفضل خاصه سبب مرض و عرض فرق کنند شرح در حیران کنند خطا در حیران دفع
 نشود مثلاً شخصی را بلب از آنجا که بلب است نام حیران است اما بلب بلب است باید دانست
 که آن کدام است و خفته یا مغز را یا مغزی چون بدانند که خون است دفع بر آن باید پس بر آن
 بلب خفته یا بلب و بلب و بلب چون بدانند که بلب است فصل بر آن آورده باشد
 و باز نمل کند اگر صفرا و بلب است خفته یا بلب که بلب است نمل کند اگر این خطا گرم اندر عضو
 کرده اند است بلب یا نمل کند که آن سبب که بلب است یا بلب است که بلب است بلب بود آنکه
 نمل کند که بلب است عضوی یا بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است
 طب را از این علم ناکر بر است و ناچار بودی دانش این مقله بلب است بلب است بلب است بلب است
 بدانکه حیران از حیران بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است
 افعی از علق سهل است و شمار این حیران چند گونه بود که از قند و در دوسه و سه یا در شیشه کلاب
 و سر که بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است
 شدن از بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است
 و خون قند و زعفران و قند و در دوسه و سه یا در شیشه کلاب کینه که علق زرد را میوه کند و اگر زرد و اگر زرد
 و علقه کردن و سرخی چغیر و سرخی چغیر و سرخی چغیر و سرخی چغیر و سرخی چغیر و سرخی چغیر و سرخی چغیر
 فزونی کنند تا معلوم شود و اگر بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است بلب است

ذایل گردانند و در چشم راه سهال **حق** را رنگ روی بقانون بودن خوشک لب خنوی
 و من و خارش ششم **مقد** و خوب فرود رفتن از می شکم **قلج** را رطای شکم **حق**
 و عرق خوی **حق** و عرق و آب خاش سرخ و اگر آتش **حق** را و در کمر و دهن
 و فرج را که خارش **حق** و در **حق** را خارش سخت ذایل کند **حق**
 را پیران آمدن آبله و بچه شدن **حق** و در **حق** را در **حق** و در **حق** و در **حق**
 و بچه شدن روی پوست **حق** را سفیدی پوست **حق** را سرخی پوست بید آمدن
حق و در **حق** و در **حق** و در **حق** و در **حق** و در **حق** و در **حق** و در **حق**
 بود یا صفای سوخته **حق** و در **حق** و در **حق** و در **حق** و در **حق** و در **حق** و در **حق**
حق تا و غصه اگر خوب نشود تا چهل روز گذشت یا تا چهار ماه **حق**
 تا هفت تا چهار ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق**
 تا هفت تا چهار ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق**
 هفت روز **حق** تا چهل روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق**
 چهل روز تا چهار ماه **حق** تا هفت تا ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق**
 تا هفت تا ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق**
 بسیار تا هفت تا ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق**

آن تا چهار روز باشد و اگر بیشتر از آن باشد

باقی نماند

العلاج على خمسة ايام

حق تا هفت تا چهار ده روز تا هفت تا ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق**
حق تا هفت تا چهار ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق**
حق تا هفت تا چهار ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق**
 باقی از ارض را بد رازی و کونا می شکم نمرده اند اما این جبهه که شش و دم و خویها
 کرده اند و یغین دانسته و الله اعلم بالصواب **حق** تا هفت تا ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق**
 من القانون العلاج على خمسة ايام ما في الامعاء ما الكسره ما علاج الكسره
 بالغرغرة و ما في الجده بالعرف و ما في المعدة بالنفا و ما في العروق بالفصد و ما في
 في اوله و النصف **حق** تا هفت تا ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق**
 ترا بست مقدار از بساط و دو م قرع اصبع است و از آنه قوام است و احوال
 ملتزم است و بعد از آن حرکت بعد از آن سکون پس استوی می شود و زن هر
 حرکت **حق** تا هفت تا ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق**
 و به نر از اطلاق که کند نشستی را و البته از غصه است چیزی کردن و بجانب پیش
 با پس **حق** تا هفت تا ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق** تا هفت تا ده روز **حق**
 کن و نشستن یکی از زکرها ملخه سبب لطف با جند **حق** تا هفت تا ده روز **حق**
 ملخه منو که ملخه از اجام غریبه در مث بیدر که باشد و در مث در هم بافته شود

در اسهال در اسهال عصبیه بهمان طوطیات پخته و طبخه فربه باشند
و مانع دیدن گردد و غده شکریه را کوبند از خلط روح با صبر بود **در** روز کور بر او کوبند
شیش کوبند بود که درین ترکان پدید آید **در** در غشلات از هر جانب حدود در آن
که فرو بخیزد آب و طعام با او پیش **در** طبعیدن دل بود که بر دل از اغذالی باشد
در صفه و سوء المزاج حکم را کوبند مقدّمه استغنی بود **در** سر بر او کوبند
در اسهال سرخ را کوبند در روی پیش **در** در ششی باشد که در پوست ظاهر گردد
که در دم گرم بود نیز یک چشم پدید آید **در** در سرخ بود **در** بر دل آمدن دین و استخوان
به **در** بلوغت بیان دو لا باشد **در** در آن شکله دیگر باشد چنانکه هر چند آید باشد
نشسته تر گردد باندک زان آب دفع شود بسبب این صفر کلید یا آب عجمی او باشد
و مضعه یا که **در** حیات از آن باشد که بواسطه اشتقاق غلبه اضعاف یا آب عجمی
که از بالاء انشیش است حسی نفوذ و پسر انشیش فزده آید یا عانه محسوس **در** در حقیقت
چنان بود سببه بصیرت غش بود اسطه بخارات منی روی **در** در زینت شدید بود
و جمع بود که از مفضل درک آید از جانب و حتی درک آید از دل کند و نا آید
پای باشد **در** در جمیع گشتان پاشد **در** لازم بود که ماکه آن در وقت متعین
شد به علامت آن چو علامت دیگر باشد که ربع است **در** در بی مزاج که در آن کوه

در اسهال

بر روی عظیم کنند در باطن محسوس گرم باشد و با او شکله لیب نشد و در این بلغم رجا بود
در بپاشد که در باطن حرارت شدید شود و ظاهر اجوف شکلی
عظیم لازم **در** انشک را کوبند علامت آنست که پوست را بخورد و بسوزاند و پوست فرود
چون خشک گردد و مزاج آن سبب به **در** در رنگی او از بود **در** در می و در می
حجاب از غرات حادث شود **در** در می بود در حجاب اصلاح صدر **در** در نفی بود که
به طریق غم منفعه شود **در** در من در دجه **در** در استند او که استند طعام و حشر
بر نا کولات بود به حدیکه سیر نماید **در** در جمع **در** در ناکا بودن طعام
ان بود که مده قطعاً در غذا تصرف کند **در** ان بود که اطعمه در مده نفع نماند
در در اسهال کبد بود **در** در اسهال معده باشد **در** در اسهال معده در دهان
در در گرم گرم باشد که در نفس مانع یا حجاب او در خلط **در** در تمام بلغم بود
در در علقه **در** در که محم ناکا به یک حال بنزد است که پاشند یا خفته **در** در شجر بود
که در غشلات نزوقه حادث شود **در** در عظم **در** در که بار یک یا چند حادث شود
و منتشر گردد و بسیار به چشم سرد **در** ان بود که روز پند **در** ان بود که شب پند
آنست که جفتن سرخ و غلبه شود **در** در شخی **در** در زاید بود که در جفتن اعلا حادث شود
در در رطوبتی باشد که در باطن جفتن متحرک شود **در** در رطوبتی بود که در اسهال و جفتن

چشم متعفن شود **در** بخن مزه بود بکثر طوبت **در** سودا بود در اول
 کوچک روز بروز بزرگ شود **در** می ناز خنک بر باد بود و پهن بود **در** ممر کرک
 دور نکند و در مواج چشم غریبه جسم کرد **در** بنور پهن باشد که مایل حرکت بود باطل باشد
 معجز چینه خورد باشد که در شب حادث شود و بار و خارش عظم بود **در** بنور پهن باشد
 شبیه کاه و زرد اصل او سفید بود **در** بنور پهن باشد که بغایت سرخ و زرد
 نوزش عظیم و الم باشد **در** بنور چینه باشد که حادث شود و خنک ریشه کرد و حرکت
 باشد **در** چینه باشد که اندرون او خونی یا آب شکر باشد **در** بنور پهن باشد
 و شکافه گردد و از چون رگها بیرون آید و گاهی باشد که چون حرکتی کند و بعضی
 گفته اند که او خود گرم باشد و تدریج دراز گردد و اگر نکشد و بکسلانند بسیار بد باشد
 بیشتر و ساق او را ساعد افتد و در مدینه و مصر و خراسان بیشتر **در** پهن باشد که دردی
 حادث شود و در ابتدا به شلالت متفرق باشد و شکافه بر نه کرد و اکثر صیبان را واقع شود **در**
 و نه شبیه باشد که در اعضا ظاهر شود و پهن گردد و رنگ او سیاه باشد یا سرخ و مزه بر ری
 او به پستی چون نفوس مایل باشد **در** مزه باشد از اخلاط محرقه حادث شود و اکثر دردی باشد
 است که متصل از اجزاء برود و با بیرون نیاید و مانع حرکات باشد بلکه بعضی حرکت زنند کرد
 ایلی است که عارض عظیم شود **در** خراشیدن شدن و طرف پست نگشتان و غیره بود

در اصابع بزرگ شدن و خاریدن انگشتان بود **در** تعفن و سردی بود که در اعضا ظاهر
 واقع آید **در** هیأت و شکل اعضا را متغیر کرد و اندک باشد که فدا و او یکدیگر باشد **در**
 اعضا را از هم از هم فرو ریزاند و اندک او چند ام حرکت لون بدن باشد مایل سیاه
 علامت ضیق النفس و بار یک شدن موی و ریختن و سبک شدن لبها و سرگیدن
 نازق **در** خالها سیاه برش نقطه یا سرخ
 و سیاه نشی نقطه سیاه سندی که باشد **در** چون کلفت باشد **در** و الله اعلم بالقراب
در بسم الله الرحمن الرحیم و به استغفار **در** حرمت
 قبیح باشد شبیه لون مجذوم **در** بروی ظاهر شود بسبب بخارات و موی مفاد
 شود و بر آن موضع جفتش کرد **در** زایل شدن موی سر باشد بوالسطه
 شدن مسامات سر **در** ان بود که گوشه از جانب بینی ریش گردد و نامور
 شود و هرگاه که دست بر ملک ازین نهند چو ک برودن آید **در** بر انگشتن
 چشم را گویند بسبب طوبت **در** حده **در** ناضه را گویند جرمیت عصبانی **در** از
 گوشه چشم بیرون آید **در** عیظی ملک چشم بود بسبب کثرت بغم و سودا **در** نارسیدن
 نفس بود پیش و دل از زواری ان و سبب انس لوزین است و غصه ها که مبراد
 در آمد از غفلات بیرونی **در** گرم گرم باشد و درش **در** درم جانی

باشد که سینه را بدو بخش کند که در جانب راست سینه دوازده الصد که کند و اگر بجانب چپ سینه دوازده باشد
 باشد دوازده العرض خوانند **نقص** در دود و دمار که گویند **سج** ریش دوده را گویند و این چنان باشد
 که بر سطح دوده مثل امار اندوده باشد تا حده و حضرت اخلاط بر که در باز دارد و هرگاه که اخلاط
 بر که در سطح دوده از آن بر نهد که دود حدت اخلاط بر چشیم که در ریش که انداختنش سهل
 باخون یا در دوده بود اگر در ناف یا لافاف بود در دود بود که دقاق و علی گویند خون
 یا پراز مخلوط بود **زجر** حرکت دوده است قسمی بر بر خط و سطر و پس از آن نباید الا در جانب
 اندک مختلط خون و گاه باشد که خون نباشد و در اصداف گویند **سج** حسیع نام است از جنس
 در پخته و مقعد در قسم باشد آنچه در بینی بود مانند نول و سبب الن فضل که از دماغ برین
 موضع می آید اما آنچه در مقعد بود از خون است که در دود نول که صلب و دانه نول است و عنبیه
 که شیشه دانه انور است یکم مثل دانه نوب **فوسیر** در دود قرص محقر **سج** آنست که وقت
 بر حواسن چشم تاریک شود **دور** از دور آنست چنان نوا که چرخ را که میگرد و دیگر دود **سج** خواب
 بود در گیت دراز که خوبت **فوسیر** خواب مغرط است از سر و خوشی که با با امار که مغرط باشد
ماخون بعضی خلط سیاه بود و از خون سودا پیدا شود و یا از دود **سج** در وقت بی انداختن باشد
 آنچه که حسن حرکت و تمام **فوق** بطلان حسن حرکت نصف بدن باشد و سبب آن
 نزد ریختن فضل و رطوبتی بود از بطن دماغ با عصاب انجان **سج** در وقت جلوسه مثل

در وقت

در اساء العلل و علاجها علی سبیل الایمان

در قنوی از اعضا از این جهت گفته اند که فالج است رخا عصب بدن و طول نسبت فالج است
 در استرخا عموم و خصوص مطلق است در عرف لغوی و سبب استرخا بر بدن عصب
 در عرض میباشد و این علاج نیز نیست زیرا که درم نخاع است تشنج القیاض
 عضوات و در هم کشیده شدن چنانچه از کش و انقباض طبع جود الله الرحمن الرحیم
در بیان اساء العلل و علامتها علی سبیل الایمان **فوق** اما فی قنوی را
 گویند که در کوبه دماغ افتد و ماده ان از خون فاسد بود و صعب این یا حادی بود
 که در زبانی سر باز کشیده بود و شبکه دماغ نیز از هم باز کشیده شود **فوق** استقصا
 کردنت خاصه یکی زیر پیشانی و در کف قیغال زدن **فوق** حمیمیت که بکوبه دماغ افتد
 علامت آنست که در دود سر نوزش کند و در دوی قوی بود و پوست روی سرد
 باشد جهته اندک حوالت میباید روی که کند **فوق** در دود چشم زرد و یا نواگاه روی
 گرم شود چشمها سرخ گردد و از ماده مغرط **فوق** که عمر و فوت قوی بود در قیغال
 زدن و شترشی که ماده را از سر خود آرد و بعد از آن دود **فوق** ای علامت این بود
 بر دود نوع یکی از گرمی خشکی چنانکه محوس زود از در افتد و چشم و بینی و کام
 و زبان خشک بود و دم اندک از سردی و تری بود و کام چشم و بینی نری بود و در سر
 اندک گرانی بود و از خواب و بیدار شود **فوق** از فقار و حوالت سخت بر میزند در دود

توبه

علاج پس اگران حجاب کند باریک تیغ کند و باه درک که بزرگتر است پس سترقان
 کند با قرح منقش و طبع غلبه کند **نوشته** بکوبند که در روز دهم الدین
 و پنج کوس را استوارت با کپس و سرکه سرشته طلا کنند **علاج** از علاج
آب زرد پس این بسیار کار طب است **علاج** اگر معده کرم و بیهوش باشد
 و شراب بخورد و مانند این و خداوندان معده سر و تر را قه و زنده و لایح فیه و مانند و برقی
 با هر مایه و ناخن که اندر با کاه بر لاند و بخورند **علاج** از فصد و حجامت و بیهوشی
 و کلاب شش و دیگر که چنفل مضره کردن و بکوشنیز دندان علاج همین بود و اگر مزاج
 و سطح و ثانی سرد بود پس سرخ و قرفل و قه و مانند آن خاشیدن سود دارد **علاج**
 عده ایست اندر بزرگان و این علت را با این شام برادر این خوانند که لون این انجیر است
 از لون زبان و مگر که **علاج** نمک و سرکه و کوفت در برقی نهند و کافور را ستر با کپس می کنند
 و شراب با ناریت می زنند و می نهند **علاج** از کاس شش و کاس با این با نر که کرم بود
علاج اندر کاس خونه نظر باید کرد تا ماهی از کاهم طرف بود از هر طرف که رفتن
 باید زد و بعضی از بزرگ است و بعضی از باریک است **علاج** از کاس شش و کاس با این با نر که کرم بود
 و زده الصد و کوبند **علاج** از آب است علاج او با علاج ذره آله کبوتر بود **علاج** از کاس شش و کاس با این با نر که کرم بود
 علاج از آب است که در حال که خون بر آید و چهار روز حرکت باز دارند و درک با سبقت

في العلل وعلاجها

زنند و اگر که اندک خون پس این کشته شش خون شش و پاک شود و قرح که بر پیشانی بود
 اندر آب بزدن و با آب خیار کسکاب منند و با حبیب اکس و حوازه آورد و با فلان آرد
 و اگر د کج و باروش با دام بیهوش و موافق بود **نوشته** این کرم در دود و بیهوشی
علاج یک بلیق با بیهوش از آن جانب که علت بود **علاج** این علت کسکاب
 بود و معده بخورده و این علت کاه **علاج** از کاس شش و کاس با این با نر که کرم بود
 و استقران کردن و عطر که در وقت فصد بود و با دود و ماء الطعم و نان خنک اندر شراب
 زرد کرده از زردی بنانه مثلا از زردی کله نمک و کشت **علاج** استقران کند و با با سرخ
 فیه و حبیب معده را پاک کند و زهره و ناخن که با شش خاشیدن **علاج** از کاس شش و کاس با این با نر که کرم بود
 تحصیل کند و با لافرسند و این با در حفظ خلیط خضر و یا از بعضی معده **علاج** معده را پاک کرد
 و حبیب فصد و حبیب معده و این معجون خلای که معده را قوت داد **علاج** از کاس شش و کاس با این با نر که کرم بود
 معده بود و بیهوشی از کاس شش و کاس با این با نر که کرم بود
 که در بدن آید و از دودن در دود بیهوشی و قرح که اندر قی کا و کاه که کرم بود
 و بزرگ و معده میگرد آن را با نر که کرم بود پس این علت خل سوداوی بود **علاج** از کاس شش و کاس با این با نر که کرم بود
 فزایم بر بیهوشی که در دود بیهوشی و از سودا و استی و ماء خنک شراب کوه لافرنه که دانند
 نلاری کرم نلند **علاج** از کاس شش و کاس با این با نر که کرم بود

دلیل علم طریقتی بکینه و چپ چندی

و از چنانکه تا نزد پیشین پاست هر مغز را بود چون از آن وقت حال بپزد است پستی بدن که سر
نیز علاج است خشکی آن سر و با یکدیگر انداخته پیشین تا بیان نموده پاست هر مغز را بود اگر در آن وقت
بپزد از چپ چندی علاج که سر و سر پدید که در سر خشکی از کاه و رطوبت از میان بگذرد تا شایسته نگاه
پاست هر مغز را بود اگر حال بپزد از آن وقت بد چپ چندی علاج که سر خشکی پدید که سر و سر را از
دور کرد و هر مغز که سر و سر پدید را پاست که سر و سر از سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست
که چون کشتار است که چپ چندی و چون هر مغز را بود و سر و سر که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست
و اگر سر و سر پاست تا آب را در سر و سر پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست و اگر سر و سر را پاست
هر چه آتش پاست که از سر و سر پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست و هر چه آتش پاست که از سر و سر پاست
و بعضی است سودا از سر و سر پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست و بعضی است سودا از سر و سر پاست
و از سر و سر خشکی پدید که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست و از سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست
که از چپ چندی پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست که از چپ چندی پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست
که در سر و سر پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست که در سر و سر پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست
است آب از سر و سر خشکی پدید که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست است آب از سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست
و از چپ چندی پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست و از چپ چندی پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست
از سر و سر پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست از سر و سر پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست

و اگر سر و سر

در افراصل است

از سر و سر پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست از سر و سر پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست
بکینه آب از سر و سر خشکی پدید که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست بکینه آب از سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست
بکینه پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست که بکینه پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست
بکینه پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست بکینه پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست
از سر و سر پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست از سر و سر پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست
از سر و سر پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست از سر و سر پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست
در سر و سر پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست در سر و سر پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست
بکینه پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست بکینه پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست
و بعضی است سودا از سر و سر پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست و بعضی است سودا از سر و سر پاست
و از سر و سر خشکی پدید که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست و از سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست
که از چپ چندی پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست که از چپ چندی پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست
که در سر و سر پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست که در سر و سر پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست
است آب از سر و سر خشکی پدید که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست است آب از سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست
و از چپ چندی پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست و از چپ چندی پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست
از سر و سر پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست از سر و سر پاست که سر و سر خشکی پدید که سر و سر را پاست

و اگر سر و سر

و اگر میان دو حرکت کون باشد چه یک یک پس از حرکت مخالف حال پند و جا پندارند
 و از آنکه میان بزرگش حرکت اول و آخر حرکت دوم کون باشد اگر چه محسوس باشد حرکت
 اینست همیشه با یک حرکت در توان یافت مگر وقتی که مردم بغایت ضعیف به حال باشند حرکت
 گاه انقباض به و خواه اندر توان یافت به نفع بسیار چنان است که اندر توان یافت بلکه
 در آنست که اندر توان کم گوشت نرم است اندر توان یافت خاصه اگر در بعضی قشر باشد
 بسبب بطور اگر چه غالب گفت که در توان یافت خاصه اگر در بعضی قشر باشد که در حرکت
 پانزده اندر بعضی قشر سبب حلاوت فرقه توان کون و صلاوت با یک میان بزرگش و اندر بعضی
 بطور سبب در چسبیدن و در بزرگش و در توان کرد و بیاید و است که حرکت همه در شریکها
 به حرکت دل بر بر باشد و چون حرکت معنی حرکت شریان دلی از یک یک باشد پس نیز باشد و یکی
 هرگاه که اصل درخت بر چسبیدن بن جانها برادر چسبیده حرکت شریان با حرکت دل همچنان برابر باشد
 اندر هر آنکه شریانهاست خایب که از دل رسیده است تا هرگاه که اندر بعضی حرکات حرارت
 با و خاصه بن شریان که بهین جهت با دل نزدیک حرکت بیشتر از حرکت اول حرکت دل باشد
 و دیگر شریانها بسبب آنکه عارضی شریانها در عضو گاه دیگر که حال ایشان با حال دل برابر بود چنانکه
 حرکت شریان این عضو که این عارضی اندر وی است دلیل است همه شریانها بطبع خویش که اگر چه حرکت
 ایشان با حرکت دل برابر است بطبع او است و اگر حرکت شریانها بطبع خویش کمتر حرکت شریان

و کمتر که اندر وی عارضی اندر حال عارضی دیگر شریانهاست و چون حرکت شریان بطبع او است
 که در میند استند که حرکت شریانها بر سبیل بد جز است معنی گاه دل چون روح و هم شریانها
 شریانها بر جزو و به چسبیده و هرگاه که هر چه خویش باز کرد و شریانها بر جزو و هرگاه که هر چه
 گفته اند حرکت سبب جزو که که اندر توان کرد و از بطبع خویش است چنان نیست که ایشان پندارند
 و یکی بطبع خویش است دلیل بر آن است که گفت باز کرده اند و حرکت شریان یک حرکت شریان
 می اند حرکت شریانها دیگر عارضی و آنکه اسم **باب در شناختن آنکه عارضی نیست**
 از آنکه شریان از آنکه عارضی است و از آنکه عارضی است از شریان برای پس چنانچه عارضی است که عارضی
 زده بر آن خود هم آنکه مردم از برون داشتن صادر و خون او شرم ندارند سبب آنکه این شریان
 چنان بگشت اندر شریان است که دیگر شریانها چنانکه این شریانها از برون عارضی است که شریانها
 صلیح و بدین سبب این شریان چسبیده گردند و حال که این شریان چسبیده است آید
باب در آنکه بعضی از شریانها باید حجت سبب و در بعضی از شریانها عارضی است و در بعضی از شریانها عارضی است
 از هر آنکه اگر سبب را بر وی اندر کرد و اندر حرکت شریان عارضی است و از آنکه شریانها عارضی است که عارضی
 ظاهر بنظر او که بهین جهت باز کرد و اندر از آنکه شریانها عارضی است و در بعضی از شریانها عارضی است
 که اسبب باشد و گاه با شریانها عارضی است و در بعضی از شریانها عارضی است و در بعضی از شریانها عارضی است
 بقوت باید نهاد و بعضی ضعیف و با شریانها عارضی است و در بعضی از شریانها عارضی است و در بعضی از شریانها عارضی است

بسم الله الرحمن الرحيم

۴۴

و مصلحت را با عافیت و فراوانی که سود دارد و بسیار است خوردن از سبزه با فراوانی **آرد**
معروف است و آنچه اندک تر آشفته باشد از شیر آرد گوشت است آرد نیز گوشت است بطریقی که
و اگر از موضع خود شیر آفازند تا مبین او که تر شود و گوشت از سر جداست و بعضی گفته اند که گوشت است
و بعضی را که دارد و چشم را قوت دهد و سده را رنگ بود و در طبها که در دکان فروخته اند بر دوفی شش
را بنفشه و دلی را قوت کرده و فم حفظ را از ناباست کنند و خداوند بواسطه بر سود دارد و بر طبع
نرم دارد و اندک شیر قضا و عید کباب و عید سیب است شیر بر از سبزه و بدل او پیل است **اشق**
صنع اشتر غایت او را از ارق باب گوشت از بهر لکه او را بر کاغذ نهد و در آب غار زرد کاه سرشته کنند
گرم است تا خورد و بعد از آن که بر جبهه اول بهترین آن باشد که کند مانند دیر او و چوبی که جبهه سرشته
و پنج یا شش بنده که او سر که او را نخل بیرون آید و نرم کنند است بدان حد که کامها شود
و اگر گل و غندوک را بنده نکند بر اند و بر احتیاج یکدوم دارد و گوشت است و کوزه و گوشت نان
برده و در دهنر کاه و در بند کاه و عرق است سود دارد و خاصه غیر از خوردن و ضماد کردن و مع
بسیار نظر کن بهر که زنی گوشت ضار کنند و چنانکه اندر بند کاه یا سنگ شده باشد
بکشید یا سوز یا کباب بوق ضایع را سود دارد و بسیار که حل کنند و بر حکم بسیار خوب
کنند و بخور سود دارد و کس سفید شود و در او را دل کند تا به حد که بوی بخور بسیار گفته اند از او
مسود است بغير مزاج از زرداب را با برود و آب حل کنند و در چشم کنند تا چشم را سود دارد

کند و شکستند و طبع و فرو آرد **شاه** بنا است برین که شیرانه زده و پنج است و در است
 بر وجه اولی شکست بر وجه دوم خون را صاف کند و خاطر را برین چک کند و بوقت نرسیده
 بکشد به کشتن آب که بخت اندیم و طبع عذای با ده درم سکه از طبع شکست از رخ درم **شاه**
 درم بشکارد و در خوف کند شربت سودا درم نهفت درم **شیر** بنایت که اندر پوسته ها
 ردید و در اساق اور و غشی است و اندر دای شیر است و برین بنایت که از بعضی باب
 و سرخی که بد و از آن سبک بند و منقذ نازک بشر یا ر و پوست چیده به شیر خور که از این
 از دای بدید به سخت باغ نام و چیده نازک و عرق سرد آرد الا بچه از با بس است طبع اگر کم است بر وجه
 دوم شکست بر وجه سیم شیر و گرم و خشک بر وجه چهارم اسهال که در این بر کمر
 مفر است گفته اند از شیر هیچ چیز نیست جرم آب از صفرا و طوب غلط و غلط سودا
 و بر اسهال پدید و توخ بکشد به اصلاح او است که در آن کوفه اند شیر کاه و نهند یک شبانه در
 و هر وقت شیر تازه میکنند که شیر را در صنف میکنند اگر جا باشد جرم او را با تخم را زنده و نشین
 و زنده و جیلد باید خورد بهتر است که در خوردن و میری کنند و درم از دای زهر قانست **طریق**
 بنایت آن سر و است به طریقی و اگر آب کوهی نام است طریقی بهتر است آب و جویان غرض بند
 روی او روی حور و در غرض نازک و بر نه باشد که شیر سبک باشد و به پیری ارا که گویند بنایت
 است چو گویند سوس که بر ک " بزرگ تر و آب که تر باغ و غلط تر از ترک سوس است که درم و نیم

بایست

بایست که بگویند اسهال کند و صده را یک که کند و مقدار درم و بر آمدن خون از کوه و زده و در اند
 بخت را که دارد و بر جرم شیر کاه و خورند که خالص است که بر منج زدن و در کمر و دای باشد
 و به سکه و در غرض بر شکستند و در شیرینند و به شیر آب بکشند و بر بدن نوی باز آرد و باید است
 که چون بوقت جبر بفرستند و جدا از صده استغفران کنند و اگر شیر آب به شیر کاه و خورند
 به گفته اند بعضی را از شیر فرو آرد و از نده که کند و سده بکشد و بد و کشته اند صده و گرم کند
 و بد و بکشد و در دای تر تر کند و علی که کشن که کاه و در دست که و قرض که و در دای و شسته و طعام
 باز آرد و آرد و کاه که کند و خوردن آن در کمر و در جرم و کاه و قرض که و در دست که کند
 به داده و شبا که چه چند بختن را یک گرم کند و طبع درم کند و طعام را نده کند و از آن در فضل
 که به گرم و کسر و شرب و خورد و بر آن که مقدور بود اسیر را زدن دارد **صبار** این گفته و حاصل

فلیح را بکشد به غلط خام به سه سال چاره اند و حرف خروغ و اگر سوس بنایت **طریق**
 و از روی است و از دای که برین کنند و از دای نر و کاه است و در بر بهتر است و بنایت
 که به سینه بکشد و از دای که کاه و خورند و بسیار زنده و سخت شیر زدن کاه و خورند و طبع
 شیرین بنایت شیر سده و در دای است که در شکست بر وجه دوم و کشتن کنند است
 و در غلط غلط و الطیف که سده بکشد و در غرض نازک و بد و مع یک کند و در غرض که دارد
 و در غرض نازک که خوردن او اندر جلد استغفران فرای و غلط غلط بنایت بنایت

و محمل فوق امتلا جسد شکم باز بپوشد و جبین را که دست به کشت به خدا و غیره بسیار سود دارد
و بر که بچند خنده و ترغیبتش را که دارد و **نیلوفر** بچند بخت است بیکم جو خردان او و هر سه زبان دارد
خاصه شکم و جگر او که در غش نیلوفر بخندد و مالیدن او را نرم کند و خشک برود از جگر که خون آید باز دارد
سوسن سفید کرم خشک بر کس او را به پزند آهسته آهسته بخیل کنند و جگر او را به پزند و بر کوشش است نموده دارد
و کرد و بی نوبه و کوبیده و سرکه دارد و کله او به پزند و بر پزند و صندل و قوت دهد و از مفرج کرم بکشد و از اند
دل و قوت دهد و از مفرج کرم بکشد و از اند جگر و دماغ و نیز قوت دهد و صندل و قوت دهد و از مفرج کرم بکشد و از اند
سوسن سفید کرم خشک بر کس او را به پزند آهسته آهسته بخیل کنند و جگر او را به پزند و بر کوشش است نموده دارد
و کرد و بی نوبه و کوبیده و سرکه دارد و کله او به پزند و بر پزند و صندل و قوت دهد و از مفرج کرم بکشد و از اند
دل و قوت دهد و از مفرج کرم بکشد و از اند جگر و دماغ و نیز قوت دهد و صندل و قوت دهد و از مفرج کرم بکشد و از اند
و بر که بچند خنده و ترغیبتش را که دارد و **نیلوفر** بچند بخت است بیکم جو خردان او و هر سه زبان دارد
خاصه شکم و جگر او که در غش نیلوفر بخندد و مالیدن او را نرم کند و خشک برود از جگر که خون آید باز دارد
سوسن سفید کرم خشک بر کس او را به پزند آهسته آهسته بخیل کنند و جگر او را به پزند و بر کوشش است نموده دارد
و کرد و بی نوبه و کوبیده و سرکه دارد و کله او به پزند و بر پزند و صندل و قوت دهد و از مفرج کرم بکشد و از اند
دل و قوت دهد و از مفرج کرم بکشد و از اند جگر و دماغ و نیز قوت دهد و صندل و قوت دهد و از مفرج کرم بکشد و از اند

بپزد و اگر کس دندان بیک بپزد و اگر کس دندان بیک بپزد و اگر کس دندان بیک بپزد و اگر کس دندان بیک بپزد
اندر دشت طم او تر است و شکم او کرم خشک و بپزد و اگر کس دندان بیک بپزد و اگر کس دندان بیک بپزد
و بخیل کنند و اگر از کس او بپزد و اگر کس دندان بیک بپزد و اگر کس دندان بیک بپزد و اگر کس دندان بیک بپزد
او را در پزند و دشت چید که بپزد و به جگر است که بپزد و به جگر است که بپزد و به جگر است که بپزد
و خشک است و شکم او کرم خشک و بپزد و اگر کس دندان بیک بپزد و اگر کس دندان بیک بپزد
و بر که بچند خنده و ترغیبتش را که دارد و **نیلوفر** بچند بخت است بیکم جو خردان او و هر سه زبان دارد
خاصه شکم و جگر او که در غش نیلوفر بخندد و مالیدن او را نرم کند و خشک برود از جگر که خون آید باز دارد
سوسن سفید کرم خشک بر کس او را به پزند آهسته آهسته بخیل کنند و جگر او را به پزند و بر کوشش است نموده دارد
و کرد و بی نوبه و کوبیده و سرکه دارد و کله او به پزند و بر پزند و صندل و قوت دهد و از مفرج کرم بکشد و از اند
دل و قوت دهد و از مفرج کرم بکشد و از اند جگر و دماغ و نیز قوت دهد و صندل و قوت دهد و از مفرج کرم بکشد و از اند
سوسن سفید کرم خشک بر کس او را به پزند آهسته آهسته بخیل کنند و جگر او را به پزند و بر کوشش است نموده دارد
و کرد و بی نوبه و کوبیده و سرکه دارد و کله او به پزند و بر پزند و صندل و قوت دهد و از مفرج کرم بکشد و از اند
دل و قوت دهد و از مفرج کرم بکشد و از اند جگر و دماغ و نیز قوت دهد و صندل و قوت دهد و از مفرج کرم بکشد و از اند
و بر که بچند خنده و ترغیبتش را که دارد و **نیلوفر** بچند بخت است بیکم جو خردان او و هر سه زبان دارد
خاصه شکم و جگر او که در غش نیلوفر بخندد و مالیدن او را نرم کند و خشک برود از جگر که خون آید باز دارد
سوسن سفید کرم خشک بر کس او را به پزند آهسته آهسته بخیل کنند و جگر او را به پزند و بر کوشش است نموده دارد
و کرد و بی نوبه و کوبیده و سرکه دارد و کله او به پزند و بر پزند و صندل و قوت دهد و از مفرج کرم بکشد و از اند
دل و قوت دهد و از مفرج کرم بکشد و از اند جگر و دماغ و نیز قوت دهد و صندل و قوت دهد و از مفرج کرم بکشد و از اند

از آرد جوگند یا زمان جوگرم و خشک بود و بلغم نوح را از فم معده بزداید و شهودت طعام
بجانب کسی را که اندر دود او اندک رطوبت باشد که از آن کره نوله که سیر در دود
عفن را که اندر اش باشد شویید و لطیف تشنگی آرد و اگر در آب که بیا نرند تشنگی
کمتر گردد **باب** اندر کره و خشکی معده یا بدونی آبکام باشد طبع را نرم کند معده
در دود را بزداید و شهودت طعام آرد و خداند و دود را نور اسود دارد **باب** که از آن
کند از شور باشد و تشنگی آرد و عادت او چنین است که نمک او بسیار کند تا زود تباه
نشود و لطیف نفع آرد و اندر فضل کره حرارت را بتاند و حرور را اسود دارد و برود را
وجع معصل و ضعف اصابع آرد **باب** در فراسن نوله که گویند قو لطیف کسی را
که از باد رنجی باشد زبانی دارد و طعام سنگینی است و تهرات که از گوشت لطیف
سازند چون گوشت بزغال و تیره و زرده خایه مرغ و سداب و کرفس و سرکه و آبکام
خویند و مزاجها معتدل را بدین گونه بهتر باشد و برود را بر آسن و شتر غار و زرده خایه
مرغ و سداب و گوشت بزره بود و حرور را با سینه مرغ مخصوص و خایه مرغ و گوک
و کشیز تر باشد و با سرکه خویند **باب** اندر شیر و پنیر اندر سر در کره و تر خرفن
از معده است و کره را که از کره من مردم است و در کسب از آب و پنیر و روغن و آب
اند از شتر و شیر و پنیر است و شیر از شتر لطیف تر و شوییده تر است و اندر شیر

آگند

که سفید پنیر و غلیظ تر است و اندر شیر که روغن شیر و شیر زبعل است و آب که
اند شیر است لطیف است و زرد است و اندر و سبج تر نیست و پنیر سرد است
و از منی است و روغن کره است بسبب آنکه گوهر روغن غلیظ است و واجب بود که
نرم کند زیرا که حرارت روغن قوی تر است و باید اثر از هر آنکه حرط یا ماده حرارت است
و گفته اند که شیر که سفید سرد تر از دیگر شیر است بسبب آنکه پنیر او بیشتر است و پنیر
که و کره سرد است بسبب آنکه روغن او بیشتر است و شیر زبعل میان این و آن است و حال
شیر را از هرگاه ببرد و اندر فصل سال و شیر را از پس زدن چهگاه غلیظ باشد
و شیر از نوله خونت که بچته در سیده است هرگاه که این خون بدین میرسد قوت
معجزه پستان این خون را بزرگ خویش باز کردند از هر آنکه گوشت پستان سفید و
نرم است و میل بسیار دارد و شیر مردم بلغمیان و مرطوب را از هر آن زبانی دارد
که مرطوب شیر بسیار است **باب** که بدین شیر باید دانست که بهترین شیر که شیر زنان است
از هر آنکه زده آید و خنک است و تر از جمله شیر است و اگر در پستان توان مکیدن
سوخته تر بود و اگر آن ساعت بدوشند در حال بخویند بهتر بود از هر آنکه که بسیار
که شیر فرودمند حاجت آید که بسیار از نزدیک فرزند یا فرزند باین بیمار آید تا فی الحال
دوشیده آید بخویند از هر آنکه شیر از لطافت و ناز که است زود از حال کرد و شیر

سفید و خوشبو و خوش مزه و بقوام بدیخانی قطره را با ناض یا ناض برشت ناض
بایسته و هر حیوانیکه شیر او بکار برند تن درست باید و تمام گوشت و معتدل اندر در لایق
و بسیار با خوش ناض و تا چهل روز که زار سیه باشد بد باشد و غلیظ و شیر حیوان تمام
رسیده و نیک باشد و از حیوان که اندک سال تر باشد شیر بود و هر حیوانی که وانا غفلت و ریاست
کمتر باشد شیر او غلیظ تر باشد و در بهر این است که گفته اند که شیر آب چون شیر برشت
زیرا که بر ریاضت بیشتر کنند و آب کمتر خورد و از غلیظ او را بنا به تدریج میل بیشتر باشد
و شیر حیوانی که بزرگ بود کمتر خورد و شیر حیوانی که بچه خاصه که سبوس خورد غلیظ باشد
و شیر شیر حیوان سفید از دیگر حیوان بیشتر بود و تا بانه غلیظ تر و خوب تر باشد
و شیر را شیر رقیق تر از همه شیر ها بود و پیر و روغن کمتر دارد و شیر آب این شیر را شیر است
حالیوس گوید شیر که باشد مفرت او بدان حد است که همه خلط را در تن تباه کند و گوید
که من دیدم که کودکی را شیر مادرش بد بود و بهر تن کودک ریش گشت **صفت شیر** بایدا
دانت که هر که شیر خورد سه طعام مخی لفت بیکدیگر خورده دست از بهر آنکه آب او زود
بکند و در اسهال کند و پیر در معده و روده را ویراناند و روغنش معده را ببالاید پس هرگاه
که شیر خورده شود قوت آب او که اسهال کننده است و قوت پیر که خدر است هر یک
که خورده کردن بکند و بیکدیگر بازگوشند و روغن با قوت آب باز شود و در روده با چشیدن

و باد و قوت بدیدد اگر معده پاک باشد و تن ریاضت یافته باشد و بکر کرم و خشک بود و باد
از در که کشته و قوت کمتر شود و قوت آب که در سهال خواست کرد و او در کند و معده
اگر صفر این باشد شیر اندر معده در حال صفر اگر د و غلبه صفر ایدید و اگر بکر کرم باشد
و معده پاک باشد تن ریاضت یافته باشد شیر اندر معده کران کرد و تباه شود و باقی
باز آید تا بیضه کند و خاصیت دیگر آنست که تشنگی آید و اگر معده کرم باشد زود از حال
بگردد و اگر سرد باشد ریش گردد و عصبها را زان در د و اندر معده حرور بر بند و پیر
کرد و در بهر آنکه کردند **صفت و مفرت شیر زنان** کسی را که ریش شیش باشد اگر پیش
از آنکه ریش بزک شود از پستان نمک یا در حال بد باشند و بچند سود دارد و پاک کند
و بچشم اندک کشند طرفه را بر طرفه آن سرفه را گویند که اندک چشم باشد بچشم
و در بچشم رسیده باشد و اگر شیر زنان و روغن سپیده خایه مرغ بهم زنند
و بچشم نهند در چشم را سود دارد و بچشم اندک ماده در در آب بپزند و کسی را که اندر
نشانه سوزن یا ریشی باشد بقضیب اندک بچکانند با لقی که آن را رافه گویند سود دارد
و کسی را که اندر زیر روده را ریش باشد شیر تنها یا یا دار و اما که کار است بد و بکشتکاب
و روغن خفه کند سود دارد و مضغه و غوغه کردن بشیر تازه آماس کرم را که اندر دانه
و بن زنان و دمان پدید آید و خاق را سود دارد و اگر کس را بشیر بزرگ آب بپشت

و شیر زنان زیاد است که سرفه و سسل و بزقان را سود دارد و کوفه رور را صاف کننده و خشکی
بناشد و دشوار است تا فتن را سود دارد و کسی را که جماع بسیار کرده باشد سود دارد
شیر اشتر بیب هوار است که در راس است سده جگر بکشد و استسقا را سود دارد از کله
و فاع استسقا اگر شیر اشتر با بولی او خورد سودمند بود و اگر با شکر خورد هم سودمند بود
و تکی نفس و بواسیر را سود دارد **شیر اسب** و تکیه سبب کمر و خشکی حیض نباشد
بود و طبع را نرم کند و شیر زب سرفه و سسل را سود دارد **شیر کوفه** همچنین سرفه و تکی نفس را
سود دارد و رنگ رور را صاف کند و فریب گرداند و اگر با شکر خورد سودمند تر بود و از بسیار خوردن
شیر بیش و برض و هلق به اشو و مکر شیر اشتر و جگر شیر بیهار را زیان دارد و
کسی را که اندر سب و شش اما کسی باشد سودمند بود و خداوند در دسر را زیان دارد
و تا یکی چشم و شب کو را زد و قوی و کسی را که از باد بخی باشد و خداوند در سپرز
و در دگر را زیان دارد و خداوند تب را سخت زیان دارد و مردم جوان را صفا افزاید
و مردم پیر را سود دارد و خشکی و خارش که بر اثر باشد رفع گرداند و کسی را که جماع بسیار
کند سودمند بود و مردم سرفه را و بر اثر اندر فصل تابستان شیر بوش نیده مسکنا
کرده و آهن تاب کرده اسهال باز دارد و مقدار خوردن او پنجاه درم سنگ تاباشد
درم سنگ باید و شیر اشتر که از بهر هوار است جگر خورد مقدار شربت صد درم سنگ تاب است

دوبت درم باید و اگر کوبد و اگر تکیه نکند و مقدار صد درم سنگ پیش نباید و مگر
بیت درم خورد و اگر از بهر استسقا خورد علف اشتر یا کرفس یا با بویان باید اگر
ممکن نباشد و از شیر او بیشتر آب سازند **شیر خر** سی درم باید خورد و اگر تکیه کرد
تاباشد درم باید و اگر آرد و دودناک بر آید از زهر چند دست بردارد و اگر ترش کرد
مقدار شربت کمتر کند و علف آن جگر کنگر و کشتیر و برگ فرفه و اگر کسی دهن
که خون از کلو بر آید علف جو باید و کشتیر خشک و کل از زهر و خیر و خیر با و رنگ آب
کدو و آب فرفه از هر یک فرد و شیر فرد در دوز که بدو شند نیم بخت در شیشه کند
و اندر یک نهند و آب اندر کند و در شش است کند تا بچرخش آب چنانکه آب
برود و شیر جان بچرخد و خشکی را سود دارد و قوت دهد و بهر شیر با شکر سودمند
بود و اگر شیر را از بهر درم صلب خورد که در دوزن باشد با روغن انجیر و روغن
با درم تخم بار و روغن با درم شیرین باید خورد **دفع نفث شیر** اگر شیر خورده باشد از
بس او اسبج طعام و شیر آب شامید خورد تا وقت نگوید و شیر در معده بود کافحت
نشد که از آنکه هر گاهی که در بس طعام مردم برسد طعام را ترش کند و اگر شیر
در تنک خورد یا شیر با عسل خورد یا شکر نکورد و از در معده به بندد و اگر به بندد و بخت
سده کرد و اگر در صحن جو شیدن با بر یا بنزد به باشد و اگر کسی خواهد که طبع وی

نرم باشد نمک در در کشته و از پس شیر خوردن مضغه کردن شیر را در آب سبزه
و بکنکین مغزت او از دندانها باز دارد **دفع** سرد است و خشک و بقیه اقل
وقت تازه و شیرین میل بکرم دارد و چون ریشش کرده دسر دشود و اگر سکه از او جدا
کنند و نیک بیالایند به هارقی را باز دارد و اگر بیزند و اگر آهن کرم کرده اند و در آب
نکند تا تاب گیرد کمتر اسهال صفراور و خونی را باز دارد و اگر آن کادرا که دفع
او بهر اسهال بکارد دانه کبرنج دهند و از آن و فروتوب نیک باشد و موده معتدل
دفع ریشش را بنوازند کولاردین و فرخه او ند حکم و موده کرم را نشاید و مردم دفع
ریت و سد آب و نوشنیز در کف و پودنه و برک ترنج باید خورد **جقرط** از شیر
و دفع غلیظ تر است و خداوند وجع مفاصل و قولنج را زایل دارد و صلاح
او چون اصلاح دفع باشد **ترف** سرد و خشک است و از در کیموس می تواند
کند و سود افزاید و موده را زایل دارد و لیکن تشنگی بختند و اصلاح او
آنست که او را با گوشت خرب بیزند و کرفس و سبزه و خوند و برک ترنج
از او گوشت و روغن کاد از ترف و دفع دور دارند و روغن زیت **پیز تر**
دیگر کارد و قولنج را زایل دارد و مردم مرطوب را نیز زایل دارد و هر چه
نرم باشد محلل تر باشد و اگر با غسل خورند زودتر کوارد و قولنج را کمتر زایل

دارد و آما س کرم که در چشم می آید بر نمک سود دارد **پیز** خشک و بر زبان کرده بخورد
طبع و خشک کند و پیز کهن تیز باشد و آن سب تشنگی آرد و دشوار کوارد و چنانکه چرخا
غلیظ را با چرخا تر خورند لطیف شود و اصلاح پذیرد و از آن هیچ اصلاح پذیرد و تبا به کرده
و اندر اسهال چرخیت که معده را زایل نماید و قولنج آرد و لیکن بس از طعام بکند
سنگ بخورند و بر دهن را خوش کند و قوت ماسکه را بیاورد **فله** مرطوب را زایل دارد
و با غسل خورند با صلاح آرد و خلط بفراید **روغن سکا** و آما سها را بپزند و آما سها شش
و سینه را سود دارد و عصبها را نرم کند و معده را ضعیف کند و کرده را نرم کند **و نام**
زهر شراب و فاد از هر جلد زهر است **سکه** طبع را نرم کند و با غسل در بن دندان چکانند
با چای برانند و در دشتند و تن را بد آن طلا کنند نرم کند و مردم را نرم کند و آما سها شکم
و رود را سود دارد و اندر درد و آما چشم بکارد و از آن و زهر را به بپزند و ذات الجنب را سود
دارد **باب اندر تشنگی بجزون** بدانکه چند نوع بجزون باشد بجز آن اندر لفظ بویان
لفظیت شکافه از خرد کشتن خصی به در او رسد پیش قاضی و خصم تنقی در
قبس حکم روزگار کردن و کوشیدن هر یک براد است کردن و خور فریش و بعد از آن
حکم کردن ماده پیما و طبیعت بچین زند و در تن بهما رسد و آن سان طبیعت به
یکدیگر می کشند تا اندر مدتی ماده بخته شود و با طبیعت خیره گردد و در حال تشنگی خور

طبیعت پیدا شود تا طبیعت عاقل شود و ماده مستقر شود و اندک حال تن ضعیف طبیعت
 پیدا کرد و این حالت را بجران گویند و بجران کره این حال چهار باشد از حال یک تا از آن حال
 که باشد بهتر کرد تا کمال بهتر کردند در **دو** است **حال چهارم** یکی آنکه یک بر طبیعت قوت یابد
 و ماده چهار دفع کند **دویم** آنکه یک بر طبیعت عاقل کرد و ماده مستقر شود حال بد شود و
 چهار هلاک کرد و این را بجران گویند و این هر دو اندک چهارها خاره باشد **سیم** آنکه طبیعت
 اندک آنکه قوت گیرد و ماده چهار بر سزاند و دفع کند قدر باید تا تمام قوت گیرد و ماده را تمام
 دفع کند و چهار سالم کرد و این را تحلیل گویند **چهارم** آنکه ماده چهار حرکت نکند و طبیعت
 عاقل کرد و بتدریج ضعیف کرد و ماده مستقر کرد و سپس از آنکه در تمام اندکها عجز
 طبیعت ظاهر کرد و این را ذوال گویند و کاهش نیز گویند از هر آنکه اندکها سبک اند و در طبابت
 تجلیل فرغ شود و حرارت غریز اندک اندک فرغ شود و قوت خایه و این در چهارها در طول
 واقع شود که از این چهار زمین گویند **پنجم** آنکه حال چهار برگردد و گردیدن آسمان لغز بجران مرکب
 باشد تخت بجران کشد به بیشتر و نه تمام و باقی اندک مدت تمام شود و سلامت انجامد و این
 از جمله بزرگها نیک باشد **ششم** بجرانها مرکب باشد لیکن تخت بجران کشد نه تمام و از
 پس آن قوت اندک ضعیف شود تا تمام بجران ساقط شود و یکسایه و این بجرانها
 بد باشد تا این هر دو نوع چهارها باشد که از جمله چهارها ماده باشد و از جمله چهارها فری

و بجران

و بجران قوت و بزرگ یک بر باشد و هرگاه که بجران تمام بود از چهار اضطرار عظیم و حالها
 خطرناک پیدا آید و هرگاه که بجران ناقص بتفاریق خواهد بود احتراز کم شود و سبب احتراز
 گویند دو لشکر میلف باشد با یکدیگر از هر آنکه چهار اندر تن همچو لشکر دشمنی باشد
 یکسان و طبیعت همچو پاوت و ولایت و هرگاه که میان دو لشکر میلف جنگ سخت شود
 تنها جنگ اند و ولایت پیدا آید چون نوره مبارزان و بر فرشتن غبار و یکیدن خون
 و مانند این هرگاه که این تنها پیدا آید و جنگ سخت شود ظفر کرد و هر فریت کرد و ظاهر
 شود و از دود برون نباشد پاوت و یک بر دشمن ظفر باید و دشمن را دور کند و ممکن
 باشد که دشمن دویم بار و سیم بار رجوع کند و بدو فرزند کند و با جان باشد که بنده
 ولایت یکبار دست و یک بر لختی از ولایت بگیرد و بار دویم و سیم هلد و با فرزند
 کند و ولایت بدشمن باز گذارد و طبیعت نیز با ماده چهار بدین سان بگویند و حال از دو
 خانه نباشد یا طبیعت قوت باشد چهار را یک بار از اعضا ریشه دور کند و از اعضا دیگر
 و از اعضا و از اطراف دور شود کرد و این را بجران انتقال گویند و مثال این پاوت باشد
 که شهر نگاه دارد و اطراف بدشمن گذارد و بجران انتقال بسیار کند باشد و پرنما باشد
 و بسیار باشد که بجران انتقال بدشمن و طاعون و بیشترین بیریقان و ماس و درخت
 و حلق و کرب و بصر و غله و آتش فارسی و آید و خوره و مرض عدد و سرطان

و دوالی و دواء القبل و لقوه و شنج و درد سرین و درد رانو و بپا در میانها را می کرد
 و بسیار باشد که نشاید آید که معلوم کرد که ماده بعضی میل خواهد و منقرض تمام اندر
 عضو خواهد بود و وقت آن عضو نگاه باید داشت و ماده را بجای دیگر باز باید کرد و
 طریق باز کردن آن ماده را معلوم باید داشت و توقع بحران تمام از وقت قوت باید
 توقع کرد و اگر قوت قوت نباشد و خلط غلیظ باشد بحران انتقال توقع باید کرد و اگر
 که ماده رقیق باشد بحران بعرق باشد و اگر بدانی رقیقی نباشد لیکن گرم باشد موی
 کند یا با دراز یا بسهال یا یقی و بحران سحر بخاطر و مرض و آب که آید و بحران که
 منبث باشد و کن دن خون از بوسیر اندر بسیار بسیار بحران نیک **باب اندر**
شناختن روز بحران و برونیکه آن بدانکه بیماری را چهار حالت دهر را و اوقتی است
 تا معلوم کنند حال پدید آمدن بیماری **اول** اطباء وقت تراید نگویند بل وقت
 ابتدا گویند **دوم** را حال فروخته بیماری است اطباء وقت تراید گویند **سیم** حال بغایت
 رسیدن بیماری است اطباء آنرا وقت انتها گویند **چهارم** نقصان بیماری است اطباء
 وقت آنرا ط گویند و بحران تمام خبر اندر وقت انتها نباشد اما هر که هم اندر وقت
 ابتدا و اواسم اندر وقت ترید و اواسم اندر وقت انتها باشد هرگز اندر وقت
 اختلاط نباشد نه بحران باشد و نه مرکب و نه آن که آنکه پیش از وقت انتها باشد

بناقص

بناقص باشد یا بدو آنچه اندر ابتدا در میانها کاند و آنچه اندر ترید باشد ناقص باشد
 و اگر بد باشد بیماری سخت بد حال و با آرام باشد و آنچه در وقت انتها باشد تمام و از دو
 بیرون نباشد یا ماده یا در بغایت خشکی رسیده باشد و طبیعت بر در دست باشد
 و اندر حرکت آمده یکبار دفع کند و یا ماده بغایت قوت رسیده باشد و طبیعت را
 زبون کرده و یکبار بر طبیعت قهر کند و بیماری هلاک شود و باید دانست که هرگاه که حرکت
 بحران اندر روزی باشد که عادت رفته است که طبیعت اندر این بحران که بحران از منبر
 باشد و اگر پیش از این بحران که حرکت فرو برد باشد و نشانی آن بد باشد که ماده
 بیماری سخت بد است یا سخت بسیار است و طبیعت را کرانی بار کرده است یا او را
 باضطراب آورده اندر اینست که هرگاه که نشانی بحران خبر دهد بر آنکه بحران مثلا روز
 چهاردهم خواهد بود پس حرکت آن روز پدید آید و اگر این روز که حرکت آن پدید آید روز
 اندر روزی بحران باشد و چون روز پانزدهم خبر دهد که بحران را از روز اگر نیک بود ناقص خواهد
 بود از هر آنکه ماده بیماری طبیعت را باضطراب آورده باشد و هم سبب آنکه اندر بیماری
 یا سلامت بحران دیر تر افتد از هر آنکه طبیعت رسیده باشد و ماده بیماری را باضطراب
 غرض از اینست که می تواند بود و طبعی تواند کرد تا ماده تمام بخت شود و اندر بیماری را از روز حرکت
 کند و بعد حرکت بحران پیش از وقت انتها یا سبب بیماری باشد یا سبب بر سر که

بناقص

که طبیعت را به هنگام بخت نه چون خوردن طعام بیشتر باشد بوقت و نه تا نوزده حاجت
 و نه اندر خورد حال و مزاج یا عرضی از اعراض نفی همان وقت است که وقت بخت باشد
 و هم آنکه جهت حرکت آنرا بگرداند چنانکه چهار روز کار بیفتد و پسر سه و بکرانی که خواهد
 بود با سه سال باز کرد و یا بقی و یا با در روز اول و اگر از چیزی است و کرد و بکرانی بوقت باز
 کرده و نباید دانست که اندر وقت که زمین تب بکران باشد و نه اندر وقت که
 وقت تب شکسته شده باشد مگر با در و اندر روز ششم بکران نیک که باشد
 پس اگر اتفاق افتد که در روز بکران نباشد غلط از آنجا باشد که ابتدا به چهار
 نگاه اندر شده باشد و پوشیده شده باشد و هرگاه که اندر روز ششم بکران نیک بچشم
 اندر علامت بر آید سخت بد باشد و نشان حرکت باشد و بسیار باشد که چهار روز به
 اول سخت مضطرب باشد پس ساکن کرده و بسیار باشد که در اول ساکن باشد پس
 مضطرب گردد **باب اندر نشان خفتن روز بکران و روز کار بچار بعضی روزها بکران**
 باشد و آنرا آیام لسانی صورتی خوانند و بعضی روزها باشد که خبر دهد که بکران خواهد
 بود آنرا آیام اندر یا آیام بکران گویند و بعضی روزها باشد که اندر میان این روزها
 که روز آنرا آیام واقف و فیما بینها گویند اما روزها بکران آن باشد که اندر در بکرانها
 باشد و آیام روز نیز بعضی خبر از آیام نیک دهد و بعضی خبر از بد روزها که اندر و

بکرانها

و

بکرانها باشد نیک باید یا تمام یا ناقص جمله است پنج روز باشد تا چهل سیم و چهارم و پنجم
 و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم
 و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم و بیستم و بیست و یکم و
 بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارم و بیست و پنجم و بیست و ششم و سی و یکم
 و سی و چهارم و سی و هفتم و چهل و کرده هر گفته اند که روز نخستین را روز دفع بکران
 گفته اند زیرا که تغییر حالها و بیماریها را بکران نام کرده اند از بهر آنکه حال تب بکران
 حقی گویند اندر سخت یا اندر روز دوم بکران و چهارم بکران و گذشته آن را بکران
 گویند بدین سبب این دوازده را بکران گفته اند که از پس چهل روز بکران نباشد لیکن
 بتجلیل کرده گفته اند تا هفت ماه چشم باید داشت و اگر سخت فرزند پس از هفت
 سال تا چهارده سال بکران کنند زیرا که اندر چهارده سال حال مردم بگردد و آنچه آید اندر
 وقت کنند از آن بیماری کمتر خلاص باشد و باید دانست که بهترین روزها اندر بکران
 هفتم است زیرا که بیشتر بکرانها که اندر این روز باشد به خطر نهد و استغفار باشد و ششم
 روز چهارم از هفتم خبر دهد و تغییر ظاهر گردد و پدید آید یا اندر نفث یا اندر اجابت طبع
 یا اندر حسن بخت و هرگاه که این حالها که روز چهارم پدید آید نیک باشد بکران روز
 هفتم نیک باشد و اگر بد باشد او نیز بد باشد و این خاصیت روز هفتم است



در جمعه روز نهم بجران و بیشتر باشد که اگر روز چهارم طاهره کرده و چهار روز ششم
بمیرد و در استفراغ که روز هفتم باشد بیمار از آن راحت یابد و بسیار باشد که در آن
حالات خوب بود ظاهر کرد و بجران زودتر حرکت کند لیکن اگر چه حالها در روز چهارم
خوب بوده باشد و از بهر آنکه بجران که روز ششم آید بجران باشد با خطر عظیم و اگر
استفراغ نکند یا سقوط باشد و اگر اندر خواب شود خواب باشد که بکسته ماند
و حس و آواز باطل و هر بجران که اندر روز ششم باشد ناقص باشد و نکش
و از بهر دیگر بجران روز ششم را بسبی و دیگر است و او است که اندر بیمارها
صعب بیمار اندر روز دوم شکسته تر گردد و گران تر از دوم باشد و نوبتها شب
روز حفت قوت تر باشد و این بیمارها در جمعه بیمارها فرزند باشد لیکن صعبت
بیمار و بر مایه همچو روز دوم باشد یا روز چهارم بمیرد یا بیشتر اندر روز ششم میرد
و روز هشتم و در روز نهم و روز دهم نزدیک است و اندر این هر دو روز بجران نباشد
باشد و آنچه باشد ظاهر نشود لیکن بدونا قض بود و بدان اعتماد نتوان کرد
و هیچ روز از بجران این دو روز خبرند و چنانچه روز چهارم از بجران روز هفتم خبر دهد
و روز دوازدهم و نوزدهم و نوزدهم بدین هر دو نزدیک است و روز چهارم اندر
فضیلت و قوت بروز هفتم نزدیک است و زودتر اندر روز چهارم اندر در ص
فضیلت

فضیلت بروز نهم پس روز یازدهم پس روز بیستم و فزون تر از این سه روز که با
کرده آمد روز هفتم است و روز پنجم فزون تر از آن روز چهارم است و روز پنجم
از آن خبر دهد قوت بجران این روز کمتر از بجران روز بیستم باشد یعنی که بجران در روز
هشتم کمتر از بجران روز بیست هفتم بود و روز سی و چهارم از روز نهم بجران است و بجران
ادرا قوت باشد لیکن بجران روز چهارم قوت از بجران او باشد و روز نهم که فزون تر
روز ناست که با کرده آمد روز بیست و چهارم و سی و یکم و فزون تر از این دو روز سی و ششم
و این روز نزدیک است بروز نهم که بجران نباشد و آن روز بیست و دوم و بیست و سوم
و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و نهم و سی و یکم و سی و دوم و سی و سوم و سی
ششم و سی و هفتم و سی و نهم باید دانست که بجران را روز صعب چهارم است
باشد تا روز بیست و پنجم پس قوت زودتر شود تا چهل روز و السلام **بسم الله الرحمن الرحیم**
الحسین باید دانست که این پنج بخش است **بخش اول** در خواص عطر که در طب بکار
آید و این همیچره باشد **باب اول** اندر آنکه ماده بیمار چیست و نشان هر یک
چست **باب دوم** در فرق میان بیماری که از چه ماده است **باب سوم** اندر آنکه امده
از چینه که نه بود و سبب پیدا آمدن آن چگونه بود **باب چهارم** اندر نشانها که خبر دهد
از بیماری که خواهد بود **باب پنجم** اندر نشانها که نیک باشد در بیمار و عداوت بچست



کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

باب هشتم اندر آن که بعد از بیماری آن نشان سلامت بود **باب نهم** اندر آن که در
 آخر بیماری بیدار آید **باب دهم** اندر تدبیر تندرستان و بیماریان و شرب ایشان **باب یازدهم**
 اندر تدبیر آب و شربانی تندرستان **باب بیستم** اندر تدبیر بازداشتن مقررهای **باب**
بیست و یکم اندر یاد کردن شرابها **باب بیست و دوم** اندر تدبیر خواب و بیداری **باب بیست و سوم**
 اندر تدبیر ریاضت **باب بیست و چهارم** اندر تدبیر مسکلات و غیر آن **باب بیست و پنجم**
 اندر انواع مسکلات **باب بیست و ششم** اندر تدبیر برق کردن **باب بیست و هفتم** اندر فصد
 و حجت **باب بیست و هشتم** اندر تدبیر مسافران **بخش دوم** در علاج بیماریها در سرهای
 و این سی باب است **باب اول** در سرسام و در سرگرم **باب دوم** در سرسام و
 در سرسرد **باب سیم** اندر تدبیر مالخونی و در بوی که **باب چهارم** در غفلت و غفلت
 کار **باب پنجم** اندر سکه **باب ششم** اندر صرع **باب هفتم** در فال و غش **باب هشتم**
 در لغوه **باب نهم** اندر کابوس و سرگشتن **باب دهم** اندر تشنج کزاز **باب یازدهم**
 اندر هذرن **باب بیست و یکم** در بیماری حشیم **باب بیست و دوم** اندر بیماری کرکش **باب**
بیست و سوم در بیماری ریش **باب بیست و چهارم** در بیماری صخره حلق و بیماری دندان و زبان
باب بیست و پنجم اندر رنکام و نزله و سرفه **باب بیست و ششم** اندر بیماری ریه **باب**
بیست و هفتم اندر ذات الحجب **باب بیست و هشتم** اندر انواع اسهال **باب بیست و نهم** اندر

انواع

انواع فواح و نوزله که بها **باب بیست و یکم** در بیماریها سپهر **باب بیست و دوم** در بیماریها
 مقعد و غیره **باب بیست و سیم** اندر بیماریها و کبر **باب بیست و چهارم** اندر برقان زرد
باب بیست و پنجم در برقان سیاه **باب بیست و ششم** اندر انواع استفا **باب بیست و هفتم**
 اندر بیماری کرده و منانه و فشق **باب بیست و هشتم** اندر بیماری که مخصوص است بمردها
باب بیست و نهم اندر بیماری که مخصوص است بزنان **باب بیست و دهم** اندر نفوس و در انواع عقاب
بخش سیم در تبها و آبله و حصه و این دو باب است **باب اول** اندر انواع تبها
 و علاج آن **باب دوم** اندر علاج آبله و حصه **بخش چهارم** اندر علاج ریشها
 و بر دختها و آماسها و نیزه و این یازده باب است **باب اول** در آماس کرم
باب دوم در علت خائبر و غیر آن **باب سیم** در طاعون و دواخس و شیرین و غیر
 آن **باب چهارم** در طاعون و دواخس و شیرین و غیر آن **باب پنجم** اندر غده و جگر
 و آتش فارسی و کاورس **باب ششم** اندر غش و خارش و سفت **باب هفتم**
 اندر سوختگی آتش **باب هشتم** اندر ریشهای بینی و دهان **باب نهم** اندر هضم
 و عرق مدنه **باب دهم** اندر آفتاب **باب یازدهم** اندر آفتاب **باب بیست و یکم** اندر بر دختها
باب بیست و دوم اندر خمار و چکان که در مضمون نمایند **بخش ششم** در مجرم و زینت و علاج
 زهره و دین سه باب است **باب اول** در علاج زهره **باب دوم** در زینت **باب سیم**

در خیر و آید اهلیم **سیم** از الرحمن الرحیم **باب اول** الکلون بر آنکه چهار بار یا اگر کرم بود
یا از سر در یا از تر یا از خشکی و این جلد چهار راز نشانه کرم و سوسه و ماده و غیر
ماده مشترک چنانکه نشان چهار کرم است که هر یک سوسه و در سر خوش آید
و شربت سرد و تند بر سر موافق بود نشان چهار سر است که هر کرم و آب
کرم خوش آید شربت کرم و تند بر کرم موافق بود و نشان چهار کرم که از تر خیزد آن بود
که کرانه و تر و خواب بسیار بود و تر از بقی آید و لعاب از دهن ریختن کرد و بغض
نرم و لطیف و متفاوت و نشان خشکی بر ضد این بود و باشد که اسهال بوده باشد
یا خون بسیار بر دهن کرده و عرق کرده یا سفر کرده و بیابان خشک بریده و غذا موافق
نیافته و یا سوسه بود که خون حیض یا نفاس بسیار رفته باشد **باب دوم** اند
فرق میان چهار کرم از چه ماده بود و از املا و فرق میان ایشان و باید دانست
که چهار بار یا از املا بود یعنی بر شدن در کما و یا از تر شدن در کما اما نشان آنچه از
املا بود آنست که پیش از آن اتفاق افتاده بود که طعام کراں بسیار خورده بود
و تن او کراں باشد و بکاهلی خسته و در ورمانده که بود و نشان تر شدن در کما آنست
که آنچه گفته آمد از اسهال و خون بر دهن کردن و غیر آن اتفاق افتاده باشد
عادت طبیبان آنست که آنجا املا پسند گویند ماده است و ماده را کرم باشد
یا سرد

یا سرد و ماده کرم یا خون بود یا صفرا و ماده سرد یا بغم بود یا سودا اما نشان خون
آنست که رنگ در چشم پسری گراید و در کما کردن بر خواسته بود و طعم دهن شیرین
بود و اندر حیات کاه و در کما که زنده غارش پیدا آید و پیش از چهار راز و پیش
از آنها کسی بود که از کما بر دهن آید و در تن او ناخوشی و غنا که بود چنانکه پیدا
خوی خواهد کرد و اگر نیز اندر تب بود چنانچه بود و تب پوسته دارد و دهن او را کشاید
و از او از خشک راحت یابد اما نشان صفرا آنست که دهن تلخ و خشک بود و نشانی
خفیه دارد و رنگ زرد زرد چید و تب سخت سوزان و پیش از تب از زرد بود و بول رنگین
بود و بر دهن زنده و نشان بغم آنست که رنگ در دهن سفید گراید و در کما آهسته آهسته و کاهلی
جسد و بول سفید بود اما نشان سودا آنست که رنگ در دهن سیاه گری و بسیار زنده و پوست
خشک و در خشک باشد و از سر فرساید و زنده و پوسته اندر تفکر و اندوه بود و پوست
طعام بسیار بود و ممر او سطر باشد و باشد که سر فرساید باشد و یا اسهال ماده و از
این املا کما کما عادت شود و غایت تر بود و اندر فصل خریف **سیم** املا و کما
بود املا بکسب الادویه گویند و این چنان بود که مرد کاهلی بود و کراں جنبه و رنگ
بگردیده بود و پوسته خوشتر از هر یک از دهن باز میگردد چنانکه پیدا کرد کسی را خوب
آید و سر او کراں باشد و در کما بر خواسته بود و باشد که از چینی و بن دندانها خون آید

دقوت بر جبر بود ماده ماسج بر یکدیگر غلبه باشد تا به نکشته بود بفرغ غفونت پذیرفته
نموده و نیز اندر حس خویش مانده که باید بسبب استلا **کود و نیم** بنا بر استلا کج بقوت
گویند و این چنان بود که طبیعت و قوت اخلاط را اندر مصالح تن بکار نرود و در کسب
این بسیار از اخلاط بود یا غیر طبیعت بسبب سوء المزاج و یا بسبب دیگر و نشانی این
بود که قوت ضعیف بود و بول خام باشد و باشد که بول و عرق کنده بود و هر گاه که
بر نشسته اند اندام یا هر وقت که بجنبه ای یا بر یک یا بر چند کس را که اندک اندر هم را ریش
بود و اگر کم باشد یا باقی باشد نشسته فراوان نشانی آن بود که در تن او ماده کرم است
و دودنا که اگر در تن نخ بود چهار روز صفرا بود و اگر شش روز از نیم بود و اگر شش روز است از
نخون بود و اگر شش روز است از سودا بود **باب چهارم** اندر نشانه که خبر دهد از چهارده و سه
و در نیم سر صعب پوست نشانی دهد از فرو آمدن آب در چشم و جستن چشم و درد
در خیره و لب که تا بر این اختلاج گویند نشانی اختلاج شود بل خبر دهد از لقوه و اختلاج
هم اندر همان نشانی تشنج بود و خفتن و با خبر شدن اندامها که تا بر خبر دهد گویند خبر دهد از غلبه
سرخ شدن و رسیدن چشم از آفتاب نشانی سرسام بود یا بوس و غش و نشانی و کشیدن
پوسته خبر دهد از مرض غشم و اندیشه و نا امید و ترس نشانی مایه لیلی بود خبر دهد از غلطی
باشد با چون و در در پیش چشم دیدن مقدمه فرو آمدن آب بود و خبر دهد از فرو آمدن
نشانی

نشانی استلا بود و بسیار خوردن طعام و خویش و بوی عرق نشانی تا به نشانی اخلاط بود
مقدمه تب عفو باشد طبعی در دل و بهوش کشیدن نشانی مرکبها جات بود ثقل
رنگ ندارد و نشانی بر تن بود بپشت چشم و پشت دست آماس کردن مقدمه استسقا
بود و سوزانیدن بول مقدمه ریش نشانی بود و مل بسیار مقدمه ریش بزرگ بود سرخ شدن
رنگ و در و تیره که با تنگی نفس مقدمه جذام بود شدت طعام پیش از ارشته و عادت
مقدمه سوء المزاج سرد بود یا ماده یا باده سقوط شدت بطن و دفعه نشانی کرم
معه بود و آند در ریشی دلیل صفرا بود استسقا که مقدر استسقا بود مقدمه مسج بود هر که از این
نشانی نشانه بر خوشی باشد علاج آن علت باید کرد تا آن علت خور نکرد **باب پنجم**
در نشانه سلا تر سلا تر چهار روز که تا به خشک و زرد بر خیزد و نشانی و رک او بقوت تهید
و دم تا به زرد و رنگ و در و عقل او بر جا باشد و آند در طعام داشته باشد و خواب
باید و آند در بستر بدان شکل خسته که آند در تن درستی عادت داشته باشد نشانی
سلامت **باب ششم** اندر نشانه که خبر دهد از چهارده و نیم و آن نشانی سلامت بود
عظمه از پس سر سام نشانی پاک شدن رگها بود از ماده چهار خون از پس آمدن وقتی
کردن و استسقا قهر و عرق و آند در بول که در روز پدید آید آن روز و روز بکران بود نیک
باشد و نشانی سلامت بود و در چشم با استسقا صفرا و زایل کرد و اگر آند در تب کرم

کوشش کر شود پس اسهال صفراور اتفاق افتد کوبی زایل شود و اگر زنده نشد تب
آید و در آن ماده را بکندازد و زایل کند سردی اندامها باطن چون معده و جگر و فرائ
بجاریت تب زایل شود و ضايع ذات القریه را در بنا کوشش یا در جویای سینه اگر کشیش
پدید آید و برابر هر چه سید باشد و آنچه به سرفه بر آید به طبع دور رود و دلیل بجان
انتقال بود و لیکن از ریشها ناسور شود صاحب مالغولیا و صاحب برسام را لو اسیر
پدید آمدن علت زایل نشود و صریح تب را زایل کند **بیتیم** اندر نشانه که باخ
پدید آید و اگر میان تب کرم ناسه صعب خیزد و ضعف و غنودن پدید آید و در سرد
تا کی چشم پدید آید بد بود و اگر اندر تب بغی کرم نشوند بد بود و در اسهال در آخر آید و حصه
نشان تنه شدن اخلاط بود که بویض با بد برون آمده باشد و بویض با بد برون باز گشته
بود و احتیاج را که کرد تا مملکت کند و چشم بد برون اندر شدن و بهم باز نیامدن و پوست
پیش کشیده شدن و نیز یک و سرد شدن و کوبه یا سیاه شدن و کوشش سرد
شدن و بهم باز آمدن نشان فرو مردن و در آن غزیر بود و جسم زدن و دانه ها و پشه ها
و دانه ها که پوشیده بود و بر جبهه شدن لب زیرین بیابند و دست پیش چشم آوردن
برسان آنکه مکس کرد و دست بد بولد مالیدن برسان آنکه مکس کرد و دست بد بولد مالیدن
برسان آنکه کاه از دیوار چسب و دست اند حجامه مالیدن برسان آنکه پرنه از حجامه بردارد

بیمه

به باشد و علامت موت بود **بیتیم** اندر بدترین درستی بعد از چهار شنب و دانه
تیک و نان پاکیزه از کرم آفت نرسیده و گوشت بخت تندرست و آسوده که در شربت
که با مزاج موافق بود از میوه ترد انگور رسیده و چند روز آونک کرده و با بخر خام رسیده
رسوده و غذایا تر چون خیار با آنک و که در تر و گوک و مانند آن غیر بر سبیل علاج
نباید خورد چه هر چه لطیف است خون را بسوزاند و هر چه غلیظ است تر از آید و چون قور
شد در عقب چند آنکه خواهد خورد خیار که در تر و گوک و مقداری سیر و فغناح بخورد و کذا
بخورد و در عقب سیر و پیاز و گوک و فرفه باید خورد و هر که از غذای تیک اندر تن است که پدید
آید تن پاک کرد و بوی که آسان نرود و بکون و قی کردن تا چند روز بر مین کردن و غذا
با آنکه باز آوردن و سهیل موافق خوردن و باید دانست که غذا که خوردن به جای نماند
بود و از دارو و مخفی موافق تر بود بکرم مصطکی کیدم و تر بد تر است شبیه سفید و کوفته
و بخت چهار آنکه زنجبیل و آنکه شکر بر برسم و شرب و قوت خواب با آنکه آب کرم
با آب جلاب بخورد و بخت سید تا با دانه اجانی و سرخ و رطوبت از معده و دماغ فرود
آرد و در بویض مزاج تنها مصطکی و شکر کفایت کند و همیشه غذا بر شربت صادق باشد
خورد چنانکه قبل از رختی دست باز دارد و پس از طعام که خورده باشد طعم را که می خورد
و از پس ریافت و کار با مزاج و جگر با مزاج ناک نباید چون شیر و ماهی تازه از آب

در هر یک از اینها



آنکه معده گرم شده باشد بجز نازک اندازد و نشود بسوزد و منجمد گردد و کسی را که معده سخت
گرم شده باشد اگر طعام دیرتر باید در دسر آرد و صواب آن بود که باید از چغندر
لقه نان اندازد شراب بر شش چون شراب خورده و شراب سبب بر شش بخورد پس
تدبیر گران به دریاخت کند و خداوند این فراموش اطعمهها پراکنده باید خورد و اندک اندک
و غذا را خشک خورد چون خوربا و آلو با و طفیل و زیره با و چون طعام که اگر خشک خوب زند
و قلیه خیار و مانند آن و غذا خداوند سودا باید که اندک مایه بکمر و تر کراید چون رشته
و اسفید باغ و خداوند فراموش تر و مزاج سرد را غذا لطیف موافق بود چنانکه کبر
کراید چون نخود آب بر روغن جوز بویا و روغن زردالو تر و توانیل و سقز و در این روغن
و قلیه گوشت آهو و گوشت بطخ و گوشت کبک و گوشت کبوتر که هر یک و هر طایفه
قلیه انعام با سیر و سقز و مغز جوز و قلیه خشک از سر خر گوشت بزند و در روغن کوز
یا روغن زیت یا روغن دانه زرد آلو تر و توانیل و زیره و کدو و در این روغن
آب مرطوب را ناکوفته زیره نیم درم زنجبیل و نیم درم پیچ کوفته بصره انداخته
در افکنند تا قوت ببرد بد فو لنی را شور با سر قوس پر و سیر تر اندازد کرده
با دانه آبکنند و اگر سبک باشد بزند انجیر و کبر و سیر اندازند و جانشنی انگبین
کنند و خداوند طبع نرم را غذا گوشت کبک و تازو و نیل و کفنگ بر این کرده
و نامروده

و نامروده بر در گشته و سماق کشته و مرغ قلیه خشک و بایر غذا ناست که دو
از این در یک روز نشاید خورد چون روغن باد و خوره با این هر دو در پس آلو
و شفت لو و از پس اندازش نشاید خورد و خوره با ماهر شور و نمک بوده
نشاید خورد و کبوتر که با سیر و پیاز نشاید خورد و از پس هیچ سبزه تر آب
سرد و پنج نشاید خورد و انگبین و خوزه و شیر و شراب با یکدیگر بیکروز
نشاید خورد که نفرس آرد و با قلا و حفرط با هم نشاید خوردن **باب نهم**
اندر تدبیر شربتها تن درستان و بیماریان آب سرد خوردن و این عصاها را
و بند مار را بنان دارد و انداز آب دریا نشستن خداوند عسل و فایح و
خداوند اسنقی و نفرس بلغر را سود دارد و اگر آب خوش آشامد
در افکنند و در آب نهند فایده آب دریا دهد و اندر چشمه که اگر نشستن
و از این آب خوردن مرطوب را و خداوند زرش کرده و مانند را سود دارد و آب
شور خوردن که در خارش آرد و سخت اسهال آرد پس طبع را خشک کند
و آب تخم چوبه خوردن اسهال آرد و آب تیره شده و سنگ و ریکه
و مانند آرد آب نیم گرم معده راست کند و طعام را بر سر معده آرد و در قی
با هر دو آب نیم گرم معده را از رطوبت بشوید و لیکن اگر مزاجه باید که

معده را سوزاند و ماده صفراء را بسوزاند و قوی را سود دارد و آب سرد
 به تن درستان را سود دارد و معده کرم را کله بیشتر معده را بجا کوارش دارد
 بهر آنکه معده را فراهم آورد تا بر طعام مشتمل گردد و غرض بکرد طعام در آید و بگوید
 و دل کرم را بجا بر سر خشک بود و بخار را زرد مانع باز دارد و اخلاط را از تن
 شدن نگاه دارد و **آب خوردن ناشتا** و اندک کرمانه و از پس ریاضت و از پس
 جماع زبان دارد و در شب که از خواب برخیزد خورند زبان دارد اما خوردن و خوردن
 کمر زبان دارد و در تشنگی دروخ آب خوردن تشنگی نماند و زیادت کند و تخم
 بادیهان و آب بادیهان تر تشنگی نماند **جلاب سدرستان** را از زرد و بد و جلاب
 خام طبع را نرم کند و جلاب بخته غذا پیش دهد **باب ششم** اندک بهر باز داشتن
 مقرر آب باران فضول تر از آب بار دیگر تر مد و بادیهان رست صاف تر و خالص
 بود از باران فصل بهار از آب اندک و از آب اندک درستان صاف تر بود و کمر
 بجا دارد و بخار نیز کمر خیزد و آب باران زرد تر تیره شود و اگر در میان درختان
 و غایت بود زبان دارد و آنجا که آب است و ده بود چرخا کرم نباید خورد و نشاید
 خشک موافق بود و آنجا که آب غلیظ بود و شراب مفرت آنرا باز دارد و چرخا
 جوب شیرینی باید خورد و تریاق آبها را بخلاف چای از دست خایه سکر که بر آید

انجا

آنجا که آب زرد بود و سیر باید خورد و غرض از آنکه بپایان شراب یا سنگین است
 و آنجا که آب زرد بود سنگین بجا باید داشت یا حب الاس با آنچه او را
 شایسته بود که بند یا غرض در آب و غرض کند کثیف مفرت اسهال باز دارد
 و آنجا که آب اندک و کرم سخت بود اندک سکر که با آب بیاورند و بخورند تشنگی نماند
باب هفتم اندک در کرم شرابها سنگین است و از آنکه صفراء آید و خورند
 رطوبت را سود دارد و از بهر آنکه قوت سکر که رطوبت را بهتر لطیف کند و بهر
 سنگین برادر خورند رطوبت را بهتر از آنکه بود سکر که رطوبت را بکشد و خورند
 بر قافرا سود دارد و خورند معده کرم را و ضعیف را شراب اندک ترش و شراب
 لیمو و شراب حماض و ترنج موافق بود و شراب بلبله زرد بجا بر در در سال
 بود شراب خود و شراب مشک نافع بود و اندک بهر کرم خورند معده سرد
 سنگین زمانه موافق بود و خورند سرفه را و نزله را و ذات الحجب را شراب
 بنفشه و شراب انار شیرین سود دارد **ضیق النفس** را شراب زرد موافق
 بود و اگر در باطن آماسی بود مسج نافع تر از شراب غلب الثعلب نیست خورند
 مزاج کرم را و طبع خشک را شراب آلو و شراب قهوه و شراب غوره و
 شراب مورد و شراب آب نافع بود **خوردن کرده و در پشت** را و قوی را

تشنگی

شراب انجیر نافع بود و خداوند سوزش بول و قضا از شراب کاکج و شراب بنفشه
 نافع بود و کسیکه معده و جگر و کله از بغم و صفرا ملته شود شراب انجین نافع بود
 و آنرا که معده ضعیف بود و منش کشتن برنج دارد شراب بغماع و می نافع
 بود و مرطوب را و مفلوج را به جابر آب مال العسل نیک بود و شراب زرد بر جابر
 سهل باشد و خداوند در دسپرز از شراب و ریوندر موافق بود و آب اندر قه
 خورد که از جوب کمر نازد و با جوب کمر تراشیده اندر آب بچون نهد و با لایند و بهوا
 سر کنند و آن آب بخورد و خداوند استقی آب را که نخود در در جوب نهد
 باشد مثلا هفت خن آب در یکم نخود بچون نهد تا نخود بهر دسپز بوقت فرو
 از آن آب بخورد و چون دانسته شد هر فردی در جابر که دم شراب و کدم دوا
 موافق بود اکنون صفت و نسخ شرابها یا کرده آید **صفت سکببین** بکند شکر حبه
 خورنده و اندر بانه سکببین کنند و بدت شکر آموار کنند و سرکه که اسهال صفرا بی
 کنند و در کنند چنانکه نزدیک آید که با شکر برابر بود و فزون از در بود اندک و باید
 که از میان شکر در برون آرد پس کلاب بر سر آن کنند چنانکه شکر پوشیده
 گردد و در زیر او باشد مقدار دو انگشت و آبش نرم بچون نهد و کفک بردارند
 و بقولم آرد و اگر به جابر آب کلاب بر سر او کنند یا عرق النور کنند خداوند سودا

یا عیسی النور که
 کار دین باشد

که از خلکی صفرا سودا کرده بود سودا دارد و اگر با دیان کنند خداوند صفرا و بغم را نهد
صفت سکببین بکند تخم بادیان و تخم کرفس و اینون از هر یک یک درهم
 و پوست پنج بادیان و پوست پنج کرفس و پوست پنج کبر از هر یک ده درهم اندر نیم من
 سرکه و یک من آب ترکند و یک شبانه روز بکند از پس اندر بانه کنند و بنفشه آرد
 بنیمه بآید و با لایند و یکم شکر در در کنند و بکبر بچند و کفک بردارند و اگر فزونی
 بکمر کرد بکار اینون تخم کاسنی کنند و از هفت کسی که تب ندارد و در جگر دارد
 بکند تخم کاسنی نیم کوفته است درم و ریوندر کوفته و اندر صوبه چهار درهم و آب
 تخم خرفه و آب خیار با درنگ از هر یک پنجاه درهم و کلاب نیم من و سرکه سی درهم
 و شکر دسپز درم و این شربت تب مار حرقه و سرسام را نافع بود و اگر خداوند فزونی
 بر فغان گرم بود اندر سکببین بکار اینون تخم کاسنی کنند و بکار پوست کبر مقدار
 دو درهم ریوندر بچون کنند که اسهال سودا در کنند نافع بود **صفت سکببین** افیمون
 هبت مالغولیا بکند افیمون سبت درم و فرفیق سیاه نیم کوفته و اندر صوبه سبت
 یک شغال اندر یک استار سرکه و نیم من آب ترکند و یک شب بکند از در و با بداد صره
 افیمون بماند و از در بردارند و باقی را بنیمه باز آید و یکم شکر
 و اندر کلاب بر نهند و بقولم آرد **صفت سکببین** آینه لغوه خداوند لغوه و فایز و مرع

بگیرند که سفید صدام غسل وقت نقد حاجت شربت عیت درم
و اگر اندر سر که بر در سینه و اسارون و لب لبان و خود لبان و در سر استند
چون شکر باشد با شکر صواب دارد **شربت سحر** بکشد آب انار ترش و شکر
بخشد تا خفا شود و با لایند و بر هر یک آب انار است و سرکه و یکم شکر برانند
و قدر آب با کلاب بچینند و کفک بردارند تا بقولم **ای سحر** در آن جهت
تب خورده بکشد آب انار ترش و شیرین از هر یک یکم و سرکه پنج دست و آب
زرد شک ده است و کلاب نیم حبه و شکر یکم نیم بپزند چنانکه رسد و اگر کسی خواهد
که تفرق کند آب خورده و آب ریویج و آب ترش زنجبیل ده کند از هر یک قدر
بازده شکر برافزاید **شربت انار** از جهت خداوند معده گرم بکشد از هر یک ترش
چنانکه خواهد و هم وزن او شکر و در وقت بختن چندین دفع نفع نرسانند
و بقولم آورند و اگر دور بکشد و روالود و اگر معده سخت گرم نبود لیکن ضعیف
بود قدری مصطک سود دارد و اندک عود مسکه کوفته و در صر صسته و اندر در بپزند و با لایند
شربت ترنج بکشد ترنج و دانه از در هر یک کشته و در کلاب اندک بپزند و بچینند
و دست با لایند و در یکم ترش و بقد کفک شکر برانند و بر بپزند چنانکه
رسد **شربت لیمو** بدین سان سازند از جهت آتشی که در باطن بود و خواه انداختن

بکشد
بکشد

بکشد عنب الثعلب و نمونه خام یا با بچه بکوبند و بپزند و بپاشند و بهر کجی آب
سی است و شکر برانند و بقولم **آرد شربت** آرد از جهت مزاج گرم و طبع خشک بکشد
آرد سپید صدف و فرفره و مسکه یک کرده سی عود و ترید سفید ترانیده نیم کوفته است
درم ترید جدا اندر صر صسته جدا اندر صر و پنج حبه آب بپزند و دوازده بر در و با لایند
و سی است و آب لیمو نیم حبه شکر برانند و کفک بردارند تا بقولم آید و کیدیم بقولم آید و در
حل کنند و از عطران نیم درم شربت بازده درم تا پست درم و اگر آن شکر را یک بهر
آب انار شیرین یا کشته از جهت آرد که کشته مسکه تر آید **شربت قرص** از جهت
مزاج گرم و طبع خشک بکشد فرما سرخند اندک خوراند و اندر کلاب بچینند و در
آب با لایند و صاف کنند و ترکیب برانند و با شکر نقولم آرد و برسم شربت آرد
بپزند **شربت مورد** از جهت خداوند اسهال بکشد حب اللس خشک نیم کوفته پاک کرده
صد درم آب سیب ترش و آب آرد ترش و آب انار ترش از هر یک یکم
اگر قرط و تو اینست و خوراند از هر یک ده درم نیم کوفته اندر این آبها بپزند با حب اللس
و بدست با لایند و بپاشند و تمام بپزند و بقولم آرد و اگر مقدار نیم وزن
شکر طرز برانند صواب بود و اگر تو اینست و خوراند از هر یک ده درم تا شیرین است درم
کل از من است و در این شربت آب بکشد شربت و درم **شربت میوه**

بگیرند آلو سیاه سی عدد و فرما مندرسی درم و در لب اندر ترش و شیرین و آب
 آرد و حینی و آب فرزه مندر و آب خوزه از هر یک چهل درم و شکر کجی شربت
 باز زده درم باب فرقه و به اندک لعاب سببول و نیم درم طابشر اندر آب محرقه
 نافع بود از ته فرغ کرم و باد و قولنج **شراب افین** بگیرند افین پنج درم
 و کل سرف و درم و فرما مندر سبت درم و آلو سیاه سبت عدد و اندر دونه
 آب بریزند تا نایم باز آید و بیالایند شربتی چهار درم با ده درم شکر نافع بود
شراب بخر بخر از ته قولنجی بگیرند و در دردن و در دشت که از سر در بود بکشد بخر
 سبتی بکشد خود صد درم اندر سه من آب بریزند تا نایم بکشد و بیالایند چنانکه
 بخر را بماند بکشد و آن آب در بماند اندر دانه تا تمام ببرد و سبتی از آن که درم
 مقداریم وزن آب نایم با غسل برانند و بگیرند سبت و قرنفل از هر یک یک درم
 قولنج و زعفران و در بخر از هر یک پنج درم بگویند و در صره کنند و در یک انگشت
 و بقولم آرد و صره از در بر دارند شربت سبت درم اما از قولنجی این شربت را با
 خود بپزند **شراب صندل** از ته خداوند دده دل و جگر کرم و ته تب محرقه بگیرند
 صندل سفید سولمان زده پنجاه درم بکشد به روز در پنج است و به یک است و آب
 خوزه و نیم من آب فرغار کنند پس بگویند تا نایم باز آید و بدست بیالایند
 و بکشد

و بکشد شکر برانند و بقولم آرد شربت ده درم باب تخم فرقه و اگر کسی را سرفه باشد
 این شراب بکشد در یک سرکه و با خوزه س از ده و لیکن با کلاب با بخت **شراب بخت**
 که در ذات الجنب برانند بخت تر باید و اگر تر نباشد صد درم خشک اندر چهار من
 آب فرغار کنند پس یک جوش به منند و بماند و بیالایند و هم در این آب
 و دیگر با بخت را فرغار کنند یک شنبه روز دیگر و همچنان جوش به منند و بماند
 و بیالایند و سه بار این چنین کنند پس شکر برانند و بقولم آرد شربت درم
 اندر ککاب و اگر درم کثیرا و با خوزه درم تخم خطمی ده درم از آب جگر کاند
 لعاب بگیرند و آب بخت بپزند و شکر را بکنند صواب بود از ته ذات الجنب
شراب زار شیرین از ته سرفه و ذات الجنب بگیرند آب اندر شیرین و من و آب
 نیشکر کجی و لعاب تخم خطم پنجاه درم یا بیشتر بپزند تا نایم در آید و بکشد شکر بر
 نند و بقولم آرد شربت باز زده درم اندر ککاب با سه درم روغن
 از ته خداوند سل و کسی را که سرفه بر آید خشک شش سبت و پنج درم سوسن تراشیده
 نیم کوفته سی درم تخم خطم سی درم با کثیرا و صمغ جگر کاند لعاب بگیرند و پنج سوسن
 را اندر نیم من آب بپزند تا یک سه باز آید و بیالایند و نگاه دارند پس خشک شش
 با پوست نیم کوفته و اندر سه من آب و بکشد می بخت برانند و بقولم آرد این شربت



هر کسی را که نزله باشد پاک کند **شراب می بخت** بکشد انکو شیرین و دانه بیرون کند
و آب او بکشد و اندر بانه کند و با عسل ال بچون نشه تا سه یک باز آید بکار براند
شراب کاکج از قهقه سوزش نشانه بکشد کاکج و از علف بیرون کند و
بچون نشه و بدست بماند به استکی تا منخی کمتر بیرون دهد پس ببالا باند
و شکر را بکشد و بقوم آرد و اگر با بکشد کاکج بپایه درم بپخته خشک بچون نشه
نیک و **دفع کاکج** بکشد تخم کرفس متقال شده با عسل متقال را از ناله
متقال زعفران یک متقال و نیم حب الصوبر یک متقال و نیم تخم حلاص یک متقال
نیم مغز بادام یک متقال و نیم افون یک متقال نیم کاکج در از ناله تخم حلاص یک متقال
و باب از ناله سه شته شتر یک متقال **صف شراب زوقا** از ناله سرفه و سینه
نفس از سه دی و نزله آرد و سه دی در دستگیره آرد و از حلاص درم و تخم کرفس درم
بر سبب و شان و تخم کرفس از هر یک ده درم و نوز منقی دانه بیرون کرده بپست درم و بکشد
بسی و آرد و از ناله خشک درم بپخته درم در آرد و مدح و استعمل خشنوی از
هر یک درم و پوست خ بادیان و پوست خ کرفس از هر یک چهار درم همه را اندر سر سبب
بپزند تا بکشد ناز آید و ببالا باند شتر چهار درم بکشد معجن منقی بکشد روغن صغوره
و با نخل معجن زوقا **شراب عسل** از ناله تر که گرم بکشد عسل بپست درم بپست

عدد و نوز دانه بیرون کرده چهل عدد بر سبب و شان و بپخته از هر یک پنج درم و بپست
درم همه را اندر دهنه آب بپزند تا بکشد باز آید و ببالا باند و عسل درم دانه لعاب
آپ شیرین و عسل درم لعاب تخم حلاص آن آب بپزند شربت چهل درم با ده
درم روغن بادام با شیرین **عسل زوقا** رت موس و بر سبب و شان از هر یک
ده درم و درمان و بیل از هر یک سه درم مغز بادام تخم و از ناله مدح و تخم انجیر از
هر یک پنج درم بکوبند و بپزند و با بکشد صفا بکشد **شراب افستین** از ناله املا
معه و بکشد و بکشد افستین پنج درم و کل سینه با نزه درم و ترید سفید را
و نیم کوفته دو درم و سنبل دو درم اندر بکشد و نیم آب بپزند تا دوبره برود و بماند
و ببالا باند شربت با نزه درم تا بپست درم با قدر شکر و حلاص خام آمیخته است
و **دفع دیکر** که با دانه رود و مار را بشکند و قویج را سودا درد بکشد افستین درم
پنجاه درم و سیف عسل درم و تخم کرفس سی درم اندر دهنه آب بپزند تا دوبره
برود و ببالا باند و بکشد شکر و عسل بر نهند و بقوم آرد شربت با نزه درم تا
بپست درم کبرن ده درم تخم اگر ده درم سنبل از ناله صواب بود **دفع**
ماه الاصول بکشد پوست خ کبر و پوست خ کرفس از هر یک دو درم و پوست خ
بادیان پنج درم تخم بادیان و تخم کرفس از یک دو درم اما از جهت لقوه

و فایده این اخلاط خیر را در کینه با ده باید کرد و چون پنج او فریخ درم و در سارون
و بلبان نیم کوفته از هر یک دو درم و دو لبان و بوزیدان و سلیقه و زرا سپه
از هر یک سه درم جویند و اندر پیردن میت درم و از جهت اسهال ففاح الا و فر
و سنبل و خاقت و کما در بون و کما قیطوس و افتین روم از هر یک سه درم
زرنک ده درم زیاده کنند و از جهت صرع و فرود آوردن حبض زرد و نطویل
و مدح و قنطاریون باریک و اگر اصل فایده دنیا حاضر باشد سلیقه و جو و لبان
و زرد اسپند بل او کنند و از جهت پاک کردن کرده و مثانه بر سبب این سه درم
و تخم گزنیم کوفته هفت درم اسبغول و قنطاریون هر یک سه درم از جهت نفوس
و دو جاع مفصل شیطیح و قنطاریون باریک و ناکخاده و سورنجان و بوزیدان
و نایز مره از هر یک پنج درم **صف جلاب سده** بگزیند شکر کیمین و کلاب نیم من
در سه من آب بزنند و کفک بردارند تا با نیم باز آید و بگذرد زعفران در و حل
کنند و در وقت حاجت پنج درم آکنند **سنگ دیگر جلاب** با فایده بگزیند در چینی
و سنبل و خروار و فاقه و زنباد و زنجبیل و بلباسه و کبکبه و جز و جز و با و مصطکی از
هر یک دو درم اندر هر بسته و پنج درم لادن و سنبل و زشت کوفته در هر بسته در پنج من
آب بزنند تا با نیم آید و صره را بماند و بفتانند و از یک و یک شغال غیر از
کلاب

بگزیند و کیمین شکر در او کنند و کفک بردارند و بگذرد زعفران و خروار در و حل کنند
صف الما العمل بگزیند انکبین کیمین و آب پنج من بکوشند و کفک بردارند و
بجو اسرد کنند و بگذارند **صف شرب لغغ** از جهت معده ضعیف بگزیند و اند
انار ترش و شیرین و با تخم کوبند و آن آب بکشند و بکوشند تا با نیم باز آید
و نیم وزن آن عصاره ففاح تر با آن بیا میند و بپزند و کفک بردارند و بوزیدان
ففع شکر را آکنند و بقولم آرد **سنگ دیگر که فی و سنبل** باز دارد و معده و اقر
کنند بگزیند از شسته چهل درم و فرفرا پنجه درم هر دو را اندر کیمین آب بکوشند تا
به نیم باز آید و بپالایند و بگزیند آب انار ترش و شیرین با تخم کوفته و آب سیب
ترش و آب ففاح از هر یک پنج من و کلاب با لوده میانند و یک من شکر بزنند
و پوست بزرگ پسته مشت و عدد در او آکنند و با شکر بزنند پس آنگه کفک بردارند
و چون قوام گیرد بردارند و پوست پسته در او بگذارند تا سباز از این شراب بخورد
ده درم بگزیند و پوست پسته در دمان دارد و حرکت **صف می به کطعام بکوار** و معده
وقت دهد بگزیند آب انار ترش چهار من و نیم زنجبیل و مصطکی از هر یک دو درم فاقه
و کبکبه صغیر و در چینی از هر یک چهار درم همه را اندر صره کنند و در یک کنند و بپزند
تا با نیم باز آید هر ساعت صره را بماند و چهار من و نیم انکبین با شکر برور کنند

و بقولم آرد و نیم وزن شکر سوده در اندک ازین شراب حل کند و از آن با جگر
 بیایزند تا آلودار شود **نسخه دیگر** بکند عصاره آرد و جوشیده بکین تا به نیم باز آید و کین
 عصاره آب کوهر و نیم می شراب کنند و نیم می انگبین و جود است و در دم مصطکی
 و زعفران از هر یک یکدوم سبب به یکدوم و نیم سبیل و قرفل و جوز بویا و قاقله
 و دارچین و زنجبیل از هر یک نیم درم همه را نیم کوفته اند و صره کنند و بدان بپزند
 که رسم است اندک شراب کل و دو دانگ مشک به دریا بپزند **صفت شراب کل**
 بکند برک کل تازه و وحنه بچیند تا کل بچینه و رنگ ببرد و بپاشاند و دیگر
 باره و وحنه دیگر آب بریزند تا بچینه و از آب بردارند و بپاشاند و وحنه انگبین
 با شکر بپایزند و بقولم آرد و اندک بکین آب پنج بار تا هفت بار کل تازه و انگلند
 بهتر بود و این را شراب آلوده گویند و اگر کل سبز کند طبع خود آید بکند کل
 سبز یکطل بچند ادر و در چهار رطل بچند ادر آب بپزند تا بیک رطل باز آید
 و یکطل شکر طبرزد بروینند و بقولم آرد شراب جلیل درم باب سرد شربت
 کنند و تمام بر شصت درم **شراب سبب** معده ضعیف را موافق بود و قوی خفطان
 و تشنگی باز دارد و بکند آب سبب کوهر ترش و شیرین بپزند تا به نیم باز آید
 و بر پنج می آب سبب و وحنه شکر برینند و بقولم آرد تشنگی را بکشد **شراب سبب**
 بکند

بکند آب خوره و بچیند تا نیم باز آید و شب بکند و در روز و کبر صافی کند و
 بر کین و نیم شکر برینند و بقولم آرد و در وقت جوش نبین مقدار یکدوم قرفل
 سوده در و سبب در و انگلند و در ساعت و مردم اندر در عالیه و اگر شخ
 چند نفع از تر جابر قرفل در در جوشند و او بود **شراب تر جابر** که طبع
 نرم بود موافق باشد بکند تر جابر شمشیر و سفید کرده صد درم زنجبیل باز در دم
 کوفته اند و چهار می آب بپزند تا نیم باز آید و با لایند و با نصف درم تر کین بر
 نهند و بقولم آرد شراب تر سبب درم تا بپخت پنج درم و اگر کسی خواهد که بر این شراب
 مقدار شربت سقونیا ترکیب کند و او بود و فواید مصطکی که زیاد باشد بر در
 یا بکند **شراب بلبله** خود از طبع روج المفاصل کرم را سود دارد و طبع را نرم کند
 بکند بلبله از و مقشر صد درم اندر بپخته کنند و آب اندر کنند چنانکه بکشد
 زیر باشد و سه روز در آفتاب نهند و آب از در سیرون کنند و آب صافی
 بر سر آن کنند و سه روز در آفتاب بپزند و از آفتاب بپرون آرد سبب از
 آب را جمع کنند و صد درم تر جابر برینند و کفک بردارند و بقولم آرد و اگر
 مقدار نیم می ازین شراب را یک مثقال سقونیا در در حل کنند صواب بود شربت
 سبب درم تاسی درم و از آینه سودا می مزاج بلبله کا می کنند و میوزن او افتیمون

و سه یک وزن او بسفاج کنند **شراب سکنجبین** هبه در دسبزد بکیند رویند چینی
و غار بقون و قوه و پوست پنج کبر و پوست پسه و کرنازو و اقیمون و غاف و
نخ کنوت و تخم کنی از هر یک ده درهم جمله را در نیم من سرکه و یکمن آب تر کنند
و یکش بنهند و بنیزند تا به نیم باز آید و یکمن شیر بنهند و بقولم آردند **شراب**
بست درم با بست درم حباب کرم کرده بوزند **شراب دیو** از هبه در دسبزد و در د
سبزد و کشتن سده و فرود آوردن طبع بکیند رویند چینی هبل درم غار بقون
و ترید و بسفاج و تخم کنی از هر یک بست درم و اگر جمیع با رویند چینی بنهند و
بباز آید اما ترید بست درم بود و زنجبیل سه درهم و چهار دانگ هبه نیم کوفته اندر نیم من
آب بنیزند تا به نیم باز آید و ببالایند و شکر بنهند و بقولم آردند **شراب** دو درهم
در حباب خام دهند و اگر خواستند نیم دانگ سقونیا یا نیم دانگ مصطکی در اصل
کرده بدهند **شراب عذاب** خداوند دولت الرب کرم را سود دارد و عذاب کرکان
داند پرونی کرده پنجاه درهم و فلوکس بخار شیر هبل درم به من آب بنیزند تا به نیم
باز آید و ببالایند و شکر برافکنند و بقولم آردند **شراب لسان الثور** خداوند سودا
موافق بود و اگر آب لسان الثور حاضر نباشد برک لسان الثور خشک کرده ده استار
و برک با در تخم پنج استار اندر و من آب بچوشند تا نیم باز آید و ببالایند
و یکمن

و یکمن شکر بنهند و بقولم آردند **شراب** هر ماه او بست درم با قهوه شراب سب و
بباید داشت که حباب ترس دهد اما حباب خام طبع را نرم دارد و غار بیشتر دهد
و سکنجبین صفرا را بهتر بود و تشنگی بنشاند مرطوب را سود دارد و خاصه برادر عسل
از هر یک سرکه رطوبت را برود و صفرا را تسکین دهد لیکن سکنجبین پوسته نشاید
خورد از هر یک قوت سرکه معده و جگر را ضعیف کند و عصبها را است کند
باب در شراب و منفعت آن منفعت بزرگ درین شرابست که حرارت اصلی را
در دج را برافروزد و چون بسیار خورده شود حرارت غریز را که اگر از این عاقر
آید و منفعت آن مضرت آید و بهم باشد که در میان سینهها و خواب بمفات
رسند و از بسیار خوردن او و سواس و مالونیا و دوالی و غفلت و فراموش
کار و از انصواب تولد کند و ترسیدن اندر خواب و سکه و خفقان و ریش
و فالج و سرسام و نفرس و دیوانگی و استغنا تولد کند اما شراب که قوی تر بود خاصه
که رنگش آتشین بود بر اثر او مرطوب را نشاید **شراب سفید رنگ** حمور و موافق بود
شراب تلخ خوشبو زده کرده و سه هکتید **شراب خوشبو** خش و خفقان را موافق
بود و دل و دماغ را زبانی دارد و **شراب میوه** سرد و خشک را نشاید **شراب کباب**
حکم دارد و در **شراب** رسیده جگر را زبانی دارد و باشد که اسهال کبیر آرد **شراب**

در سینه آید و در آید با خوردن که قوت شراب از دماغ باز دارد و معده ضعیف را که
خواب بود نقل و حب الاس بوقه و آب اگر مبرود بود کمزور و سحر و نقل شراب
خوردن دماغ را و عصبها را زبان دارد و تشنج و دیوانگی آید و پوست سستی جگر را
نیده کند و کسیکه خواب که زود بسیار شود کافور و صندل بویاند و جوز و دوف و ترش
درب که درشته دهند مقدار و در آنک **و بونگی** را که غار کرده پیش از شراب
حل کرده بدهند بخار را بر طرف کند و با ترنج پرورده معده کرم و ضعیف را
سود دارد و طعام بکوارد بگزیند ترنج و بکهار یا ده کند و مفت در آب نمک
نهند و پیرون آید و در آب خوش بنهند اول ترشی از ور پاک کنند و روز
در آب خوش بگذارند پس آب بریزند و بنهند و بچشند اگر شور داشته باشد
در آب خوش نهند تا شور از سر برود و دور و دیگر در زیر سنگ نهند تا آب
از سر جدا شود پس بگزیند شکر کچور و انگبین دو جزو و آب کچور پس
ترنج را در در بنهند تا آب برود انگبین بخاند و ترنج اچو مر و آید سپرد و از
انگبین بردارند و جدا کنند تا انگبین از سر بکشد و روز دیگر انگبین تازه در سر
کنند و بنهند و کفک بر دارند و ترنج بار بار برسان و بچشند و در انگبین کچو
ن نند تا تمام قوام کرده و یک انگشت انگبین بر سر ترنج بود و از سر انش بر دارند
و بنهند

و بنهند تا با ساید پس و با ترنج یک شقال زعفران و یک شقال دار فلفل و نیم شقال
قرنفل و نیم شقال دار چین و ده انگشت دهنم شک بسازند و انگبین و ترنج
در آنکند چنانکه اندک دارند و روزه برانند کند و یک قی ترنج بنهند و در او برود
کنند و باقی دیگر بنهند دارد و در کند تا تمام را بدین در روزه کنند پس باقی انگبین
که مانده باشد بر سر او بریزند تا انگبین بر سر او آید ده باشد چهار انگشت و سر روزه
بگیرند و در موضع نهند که سرما و ترس و ببرد **باب دوازدهم** در ترنج خواب و سپاس
با آنکه بهترین وقت آن است بود که طعام از سر معده فرو گذشته باشد و نافه
در در از کرده و این از سبب و سخت بود و معده کج خفتن و در ترنج را ضعیف
کند و تن را لاغر کند و خواب روز چهار یا پنج آید خاصه اندر زمستان رکام و نزله
و رنگ را در شاه کند و خداوند مزاج سرد را زبان دارد و در خواب شکم
را گرم باید داشت و اگر بر شکم خسد رو الود تا حرارت جمع شود و طعام بکوارد و به
پشت باز خسیدن زبان دارد و فضل دماغ و عصبها را فرود آورد و نزله و فالج
و در پشت آورد و خواب با مدد و منی بر خلا معده زبان دارد و آواز آب سبکی
که خواب کمتر بود خواب آرد و کف با و ناف را بر دهنه چوب کند خواب آرد
و اندر غذا نکند و تخم کک کوفته شود دارد **باب سیزدهم** اندر ترنج ریاضت شکم

اگر که حرارت اصلی اندر تن اندک باشد تجلیل فرج مرشد بسبب حرکتها و اندیشهها و
 بخارها که بپوشه بطرف ماسم بیرون می شود هوا آنرا می ستاند و تدبیر موافق از طبیعت
 باز آوردن عوصی آنچه فرج مرشد یعنی حرارت اصلا بدین سببها که یاد کرده شد
 اندک اندک فرج می شود که اگر بدین غذاها که خورده باشد هر روز بسببها غذا را که ناگون
 چنانچه در روز غذا را موافق پیش از کفایت خورده می شود و بدین سبب فضلا اندر
 رکها جانند و دفع حاجت بود و چنانکه اندک اگر بدین غذاها هر روز خورده شود می آید و می رسد
 و فضلا غذاها که روز گذشته افشاده بود اندر رکها جانند به مقتضای تجلیل فرج که
 و بدین صیغ می گذرد پس اندک نگاه داشتن حرارت اصلا ریاضت بزرگ باید کشید
 و حرارت اصلا را برافروزانند که هر روز اندر تن جانند تجلیل فرج کنند اما وقت
 ریاضت آن وقت است که طعام مضطرب شده باشد و طبع اجابت کرده و مدت
 ریاضت چند آنکه بود که رنگ و در بر فرزند و حرکت نشا ط تواند کرد و هرگاه که مانند که
 پدید آید و علاج کردن پدید آید باز آید و بیاید و ریاضت پران و بیماریان
 دیدن تواند بود و گمانه را که از بیرون آمدن و رفتن مانع بود بدین سبب نشستن
 و بایر دم سخن گفتن و شغل که از بدن به جابر ریاضت بود و در ریاضت نشستن بکشتی
 و بگردن نشستن بجای ریاضت بود **باب چهارم** اندر تدبیر در وسایل پاک
 کردن

کردن فضلا و اکنون باید داشت که هر چه از جهت نگاه داشتن تندستی است
 هرگاه که فضلا اندر تن کرده آید و آنرا مثلا پدید آید تن را از آن فضلا پاک باید کرد
 و لیکن بسیار خوردن عادت پسندیده نیست و هر وقت از بهر فضلا داره توان
 خورد پس اول تر است که بدین طریق که گفته شد مثلا کمتر کرد و یک نیکه داره
 خوردن عادت نداشته باشد طیب را نشاید که ایشان را داره و دهد و در روز خوار
 باید که پیش از داره خوردن چند روز برهنه کند و چیزی که احشای ایشان دارد بخورد
 که اگر رسیده باشد بکشد و معده را رعایت کند و خلط خام را بپزند و طبع را نرم کند
 و آن ساعت که داره خوار می شود خورد باید که طعام کواریده باشد و هنوز شسته طعام
 پدید نیامده باشد و ریاضت پیش از داره زبان دارد و پس از داره و همچنین
 و نشستن را از خشم و ریاضت نگاه باید داشت و از غشیم و نشستن و ریاضت و خواب
 و نشستن جمیع داره نشستن خورد و از پس داره آب گرم خوردن قوت داره را ضعیف
 کند و از پس حب قوی اگر تقصیر کند آب گرم و شور با گرم خوردن در عمل می آید
 و کمترین مصطلکی با یک درم سکر داره دفع کند و بیکار آورد و اگر داره کار نکند و بیکار
 پدید آید شیف و حقه بیکار باید داشت و اگر بیرون خواستن کرد باید زد و هرگاه
 که داره کار نکند تا صبح که مثلا پدید آید که باید زد اگر پس از آن روز که نشسته و در نشستن

نخه شباف

و اگر پس از دار چینه روز پخته گرم باشد دارد و نفخه که از دار و افتاده باشد بوق
نادرک کند و مرطوب را پس از دار و غذا باید که حب الرشاد خورد با جلاب و قور
اسبغول خورد با تخم شاه مغرم و خداوند فرج معتدل تخم کنان خورد و شتر خوردن
پس از دار و هم بود باید که اضطراب بدید آید تا بی و اگر دار و پیش از آنکه کاه کند
شیرازه دهند و تخم نان الحبل یا حب الرشاد دهند اندر شیر جوشیده اما برود
و محروم را تخم نان الحبل و مسکه و روغن کاه دسود دارد و قوت دارد از معده باز دارد
و فسلو نیز اسهال باز دارد و دار و خوار باید که جاده چندان پوشد که هوا را خشک بکند
بازرساند و خوش تن را بی بکشد و حرکت کرم کند زیرا که عرق کند دار و کار نکند
و کسی را که بکار حرف بین تا کوبد و کسی را که بر شکم کوشش نباشد و فرود ناف تا
خصیه لاغری دارد و نشاید خوردن **صفت نخه چند از شباف** و حقه و مسهل
یا کرده آید اما منفعت شباف اندر دشت و کمر کاه و سرون و وای آن
پیشتر بود و از جهت محروم و خداوند تب بگیرد بلفش و سقونیا و دودانک با چهار درم
ترید و درم شکر بکشد آئین بر آتشین نهند تا نرم شود و ترید و سقونیا کوفته
برون آکنند و برشند و شباف کنند از جهت مبرود و مرطوب بگیرد سکنه و جاد شیر
و مقل و راشق و نمک لفظی تخم حنظل و سدر سخبان و تخم کرفس و

ایمنون

نخه شباف

نخه حقه

و ایمنون و تخم باریان و چند پسته و زرنبا و از زردت و شقال و برک سداب
و ما بر زهره و معده راست صمغ را با آب کرم حل کنند و دار و ما بکوبند
و بریزند و با هم برشند و شباف کنند هر یک دو شقال تا دو نیم و پوره
و نمک و چنین شباف نافع بود و از صمغان نیز شباف تراشند و از
ترید هم طبع زرد آید **صفت شباف تر** بگیرند تخم حنظل و مقل و مقل
را سار است و مقل را در آب سداب حل کنند و تخم حنظل را به آن برشند
و شباف کنند اما تر حقه باید داشت که خداوند معده ضعیف و کسی را که
بر سر زهر خورده باشد و با درد مایه آفر رسیده حقه سخت نافع بود و اخلاط
از بالا فرود آورد و بخار او سبب نشود و کسی را که فشق دارد حقه نشاید کرد بلکه
نخت شترش باید داد که معده را قوت دهد چون کل شکر مصطکی و اگر حقه را
از جهت درد کرده و پشت کنند و کمر کاه و سرین و وای آن کنند باید که سار بقا
باز حقه و سرباش نهند و میان دست بر زمین نهند و اگر از جهت درد ناف
و قولنج بود باید که چهار بران و خسب چنانکه شکم آویخته باشد چهار باید که
خوردانند دارد و تا سرفه و عطسه برافق نیفتد و حقه بپا و شقال پیشتر کم
نباید ساخت و سخت سرفه باید تا با نکند و بسیار کرم نباید تا سوززند

فصل حقیقت

و غلیظ نماید تا روده آلوده نکند و تنگ نباشد تا فعل نویسی تواند کرد **صفت**
اول سبوس آب بخت و نظرون در در حل کرده و کمینغال تا دو درم روده را
 پاک کند چکنه پاک کرده بخت شده بچاه درم طنج او با دو درم روغن بنفشه این
 فعل کند و از حقیقت جداوند تب را تنگ و لوله و لیکن از طنج بنفشه و کشک
 بهل درم آب در روغن نیم بزنند تا مقدار سی است و باز آید بچاه شغال ازین
 کشک بکار برند و اگر دوا تنگ سفونیا در در حل کنند و رواج بوده در تب حرقه
 بپت درم روغن کل با آب نیم گرم بکار برند **صفت حقیقت نهم**
 بکیر بنفشه یک درم و غساب دانه برون کرده یا زنده عدد سبستان
 سی عدد بنور بخورم با بونه ده درم ازین طنج با ده درم روغن بنفشه و ده
 درم سکر قالب بکار دارند و کشکاب با روغن کل نافع بود **صفت حقیقت**
تیز که خلط از دماغ فرود آرد و اندر سر ساسم سرد و سکه و مانند آن نافع
 بود بکیر نیم حنظل یکمیت بسفنج یکم کوفته و دوش و بونده و شنی یکمیت
 انجمون یکمیت بزنند و با لایند و ازین با لوده بچاه درم با دو درم روغن
 با بونه بکار دارند و اگر ازین حقیقت دو درم لوله و درم آب بکار حل کرده
 زیاده کنند سخت قور بود که تولنج اما سی را بکشت به خطی و

نیم

فصل حقیقت

و تخم آید شیرین از هر یک یک مشت بخت کنند و لعاب بکیرنه و ازین لعاب بی درم
 سکر قالب با بونه و دو درم در در حل کنند و ده درم روغن بنفشه با بونه
 در روغن کل نیز نافع بود **صفت حقیقت** که تولنج با درم و بفر را بکشت به خطی با بونه
 و انجمون و تخم کرفس و زرد اسفند هر یک پنج درم در بکیرنه و نیم آب بزنند تا به
 نیم آید و با لایند و صفت درم لوله و مقدار بچاه درم ازین حل کنند و بداند
 صواب بود و اگر ده درم با بونه با روغن تخم معصفر لور یا بزنند و رواج بود **صفت حقیقت**
 از تبه ریش روده بکیرنه کا و اس مقشر از هر یک یک مشت و به بزنند به پت
 درم برک کل سبزه ده درم و کشک جو یک مشت بزنند و با لایند و بر آن مقدار
 که بکار برند یکمیت کل از زرد و یکمیت اسفند آب از زرد و یکمیت دم الاغ و یکمیت
 زرده خایه مرغ بریان کرده در در حل کنند و ده درم روغن کل در و انگشت
 و بکار برند **صفت حقیقت** از تبه اما سس سرد که در کرده لور برک زرد و کشک
 یکمیت برک کرب و برک جعفر و برک خطم از هر یک دست و سبوس کندم یک
 مشت از هر سه بزرگ فراغ سبزه انجمون سی عدد و برسیانان یکمیت تخم
 خیار و خیار با درم و تخم فربه از هر یک یک مشت و نیم کوفته اندر در روغن
 بزنند تا نیمه باز آید و با لایند و مقدار بچاه درم و با بونه و به عدد زاده

خانه مرغ در آنکند و جالنه و مپت درم روغن شیرخشت با آب سیاه فیزند و کبار
 دارند چند خوبت نافع بود **باب پنجم** در انواع مسلمات و از دروهای
 بخته و چهار اندر آنها و چهار بهار کرم را آب انار زرش و شیرین با شیرخشت
 موافق بود بکزند مپت درم آلور سیاه و با نروده درم غناب دانه پرون کرده
 و مپت درم فرار مندر روغن درم تخم کاسنی در کیمخ و نیم آب بپزند تا دوبره
 برود و هلد درم شیرخشت اندر پنجاه درم ازین مطبوخ بکند ازند و بیالایند و بکند
 بکزند تخم بادمان و تخم کاسنی از هر یک بچندیم اندر دویست درم آب بپاشند
 تا مقدار دویست را باز آید و بیالایند و مپت درم خیار شیر در هر حل کنند
 کسی را که حرارت بدان صعبی نباشد سود دارد و اگر حرارت آهسته بود و آب
 بلیکه که اندر شیر الیا یاه کرده شده است موافق بود با شیر آب تر به آمیخته
 و اگر کسی از درون تر سرد و حرارت قوی باشد و تب باشد و دغ صاف کرده
 و از جوب بالوده سرد کنند و آنکه سقویا در هر حل کنند و آب و آب و نیم
 کنند و میان آن پاک کنند و سفویا در آن میان آنکند و بهم باز نهند
 و اندر نیم نهند و در آتش آهسته که ازند تا قیر خفته شود پس پرون آردند
 تا سرد شود و بکشیند و بردارند **نفع بلیله** که خداوند صلاح کرم را سود دارد و بکزند

در مملات

بلیله زرد کوفته و بخته و با نروده درم آب آلور سیاه و آب فرار مندر روغن
 چون نیده صد درم اندر دوان مسین یا سفالین بسایند و آب بلیله بپزند و بیالایند
 و صافی کنند و شکر بپزند **صفت مطبوخ خیار شیر** که اخلاط سوخته ازین پاک
 کند بلیله زرد سوخته پاک کرده با نروده درم غناب با نروده درم آلور سیاه و مویر
 منقا دانه پرون کرده ده درم کل سرخ پنج درم بخت سه درم هم را اندر کیمخ و نیم
 کلاب بپزند تا دوبره برود و بکند و بیالایند و مپت درم فلوکس خیار شیر
 در صد درم ازین مطبوخ حل کنند و به ایند اگر بیمار از سودا بود غذا خفت و لطیف
 بپزند و آب بپاشد و کرمانه و آب من در کرمانه معدل و استغراق بچینی کونه با بر
 کرد و ما الجین و ادنی **صفت ماه الجین** بر سرخ که شیر دهد و از وقت ذابند آن
 دوماه که نشسته باشد با شیر دو شیرد و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 و گوگ و کشیز و هر زرد که غده و کسینی است نه و هر با در شیر او بد و نشد و در حال
 با نه کنند که سککین باشد و بر آتش نهند و بپزند و در وقت چون نیده
 مقدار با نروده درم سککین افیمو برور باشد و بکند ازند تا جوشن سککین
 بکند و به نروده و از آتش بردارند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 و آن آب از در بیالایند و به فرقه دو بپشت رند و لیکن بکند و اگر حرارت

عظیم بود به جگر کجین آب غوره سده کند یا آب زرد و اگر زرش شربت
روز اول بت درم و اندک شکر سفید مانند و از پنجم تا هجده درم و یک هفته
بدان قرار دهند و اندرین مدت هر گز این سفوف دهند بگزیده هلیله زرد
و ده درم و تخم کاسنی چهار درم و روغن چینی بکیرم و مقبوضانیم درم شربت
دو درم و نیم و خداوند سودا را در میان هفته بعضی این سفوف بخون نجاف
دهند و اگر یک شغال ایاب و فیقرا دهند و آن روزها الجین دهند جایز است
صفت کجین بزور اقیقون و سفیاج از هر یک پانزده درم و فرفیسیه دو درم
اقیقون جدا گانه در صره کنند و نیم خس که یک کجی آب بیا خیزد و در دار و در
بیزند تا به نیمه باز آید و بیالایند و یکم شکر در کنند و بقولم آرد **صفت حب**
اقیقون و دو درم سفیاج و قاریقون از هر یک بکیرم و فرفیسیه و نیم
سفر از هر یک نیم درم شربت سه درم **صفت مطبوخ اقیقون** از نهته بالیونیا
و قویا و جرب و لبنی سیاه را سود دارد و هلیله کاه مقشره و ده درم سفیاج پنجم
و سنا یک هفت درم تربت تراشیده سفید کرده نیم کوفته چهار درم اسطوخودوس
دو درم موز دانه پیرون کرده درم اقیقون در صره بسته ده درم اندر دمنه آب
بیزند و بیالایند و پخت اند لکن بکجاشند از هر آنکه اقیقون را چون تبش
آب کرم

آب کرم در دار و فرفیسی بود و اگر خواسته درم شربت با شکر اندر کنند
شربت هفتاد درم تا ششاد درم به شربت مناسب بود اگر میاید شربت این
دهند و با دار و مطبوخ دهند صواب بکیرند غاریقون چهار و آنک ایاب و فیقرا
بکیرم یک هفتاد و آنک فرفیسیه و آنکی و نیم مقل و آنک حب کنند چنانکه
رسم است و این حب کسی را دهند که دار و کار کنند **صفت مطبوخ**
هلیله هلیله زرد و کاه و هلیله سیاه از هر یک هفت درم و نه و سنا یک و کل
سرخ از هر یک پنجم درم غناب و آلور سیاه از هر یک پست عدد و پستان بدقت
و موز دانه پیرون کرده پست کل شکر و فلفلس خیار شرب از هر یک پانزده
درم شربت سی درم جمله را اندر کجین آب بیزند تا دو بهره برود و یک جانده و بیالایند
و خیار شرب و شربت جدا گانه اندرین مطبوخ فرغار کنند و بکفکی
بیالایند و بدست جالند و بیالایند پس هفتاد درم ازین مطبوخ با و
بیالایند و اگر کسی تر و کرفس تر و برک غناب الشعلب یافت شود و از هر یکی
دهنه کوچک و این مطبوخ بیزند صواب بود و اگر از زبر کر و غارش بود
سنگ و شانه تره از هر یک هفت درم زیاده کنند و زهر و جع للفصل
دو درم تربت و دو درم غاریقون دو درم سور کجانی زیاده کنند اما این

ترکیب مردم ضعیف ترکیب را و خشک مزاج را نشاید **صفت مطبوخ هلیله**
از جهت خداوند صفرا هلیله زرد مفرغ نیم کوفته ده درم فرنا زهره سریت درم
آلوس سیاه و غناب دانه بیرون کرده از هر یک پست عدد پستان چهل عدد
تخم کاسنی کیمیت دانه تره هفت درم در یک گنج و نیم آب بپزند و ببالایند
وصافی کنند و مقدار مفاد درم شیر خشت برانند و ببالایند اگر گنیقال صبر
با ایاره فیکرا پیش از مطبوخ بدهند جواب بود لیکن این مطبوخ تند است را
نشاید و خداوند متب را نشاید **صفت مطبوخ بنفشه** جهت ترکه گرم بکند بنفشه
خشک پنج درم پنج سوسن مفرغ نیم کوفته دو درم اندر نیم من آب بپزند تا بپزد باز
آید و ببالایند و مپت درم شیر خشت در و حل کنند و بدهند **قرص بنفشه**
خداوند صفرا و در در سر و در و چشم و کرو خارش را سود دارد و بنفشه خشک
دو درم و ترید فرا شیده دو درم و رب سوس دو دانک سقونیا و کل
سرفه از هر یک دانکی بآب کرفس سبزه حبه کنند و این جمله یک شربت
بود **صفت حب الالب** که در و چشم را سود دارد و صبر و درم و هلیله زرد
بچند درم مصطکی و کیترا و سقونیا از هر یک یک درم و نیم حبه کنند چنانکه کیمیت
شریبه دو درم و نیم **سنه دیکر** صبر و سقونیا از هر یک یک مثقال و ترید هفت درم
جمله را

جمله را حب کنند شریقی دو درم و نیم بآب کرم **صفت حب توقیا** خداوند در در سر
در شکم و نزله را سود دارد و ایارج فیکرا ده درم شحم حنظل سه درم و سقونیا دو دانک
و ترید دو درم و نیم اسطوخودوس بچند درم این جمله ده شربت بود **سنه دیکر** و این
سنه حالبیوس است بکینه مصطکی و رفتنین روم و سقونیا و صبر و شحم حنظل
راستار است و آب کرفس چوب نیده حب کنند شریقی از یک مثقال تا دو درم
صفت حب سورخیان از جهت وجع المفاصل بکیند ایارج فیکرا شیش درم
و سورخیان و بوزیدان و ماهی زهره از هر یک سه درم هلیله زرد هفت درم و ترید
هفت درم و غرقین سیاه دو درم و شحم حنظل سه درم بآب حبه زنده شربت
سه درم **حب حنظل** خداوند نالج و لقوه و وجع المفاصل بکیند را سود دارد و بکیند
ایارج فیکرا ده درم شحم حنظل و عصارة قنار الحار از هر یک بچند درم و غرقین
دو درم و چند پسته و فلفل و حله و صلیب و سکنج و جاد شیر و شیطرح
و فودل از هر یک یک درم صمغ بآب حل کنند و دار و ما بران سبزه شربت
سه درم **سنه دیکر** که فالج و نفرس و در و پشت را ببرد و حقیق را فرود آورد
و باد را بکند بکیند سکنج و اشق و مقل و جابشیر و هزار سفند شحم حنظل
و صبر و ترید و هلیله زرد و زرزروت راستار است صمغ بآب حل کنند و دارد

بدان سبب شده و همانکه شترتی سه درم **صفت یازدهم** فیکر اسبل و سنج و مصطک
 حبیب و زعفران و اسارون و عود لبان و صلیب و دارچینی از هر یک یکدرم صبر قو
 طری و بار چندان دوا را مقل چهار درم حل کنند و دارو را بدان سبب شده
منفعت پاک کردن دماغ و معده سده و منشی کشتن را سود دارد و کسی را
 که فی بصر دارد از هر در و ایا ج بجای زعفران کل سرفه باید کرد **صفت شانزدهم**
 جهته دماغ پهنه زرد سه درم کل سرفه و مصطک از هر یک دو درم کثیرا مکیدم
 و صبر ده درم شربت دو درم و نیم **صفت هجدهم** که خداوند معده کرم و زله کرم را
 سود دارد و منقشه دو درم و رب سوس مکیدم و تخم بادیان مکیدم و عسل
 و خیار شبر چنانکه دارو را بدان سبب شده **صفت بیست و یکم** که صفرا و بلغم را فرو
 بآرد و مغز تخم معصفه درم و مغز بادام شیرین پنج درم شکر طبرزد مین درم
 سقمونیاد و درم و مصطک مکیدم شکر اندر کلاب بگذارد و بقولم آرد و دارو را بدان
 سبب شده شترتی یک مثقال اگر زعفران و مصطک در در کنند صواب بود و
 اگر خنجر درم تخم امینون و بادیان اندر کلاب که شکر در و که دخته باشند کنند
 صواب بود شترتی یک درم **باب بیست و دوم** در قی کردن کسی را که سینه تنگ باشد
 و از گوشه برهنه باشد و گردن دراز و جگر به او بد قی نشاید فرمود و کسی را
 که سینه

در قی است

که سینه چار بود نشاید قی فرمود و کسی را که سینه سخت فرمود و کسی را که دماغ
 ضعیف بود او را در در سهیل او را ترازی بود و از دارو را آنچه با خطرات
 دو درم تخم ترسب و دو درم تخم شبت و مکیدم بوبه نان مکیدم تا چهار درم
 بگویند و با یکبین سبب شده و پیش از طعام بخورند و طعام همدار شود و نشور با بکنند
 و بخورند و لبها و برکت شبت و ترب در و جوشیده و آنچه تر یا خشک درین شربت
 میخورند و از پس قی کردن آبکام و فردل و سقر خوردن صواب بود و بولیدان
 مقداره درم آب سبب و اندک مصطک بدهند تا آنچه از در معده آورده باشد
 بجانب روده باز کرده و دانه خود هدر گرفته و آب سبب و مصطک بدهند
 و کل شکر با مصطک بدهند صواب بود و اگر چشم ضعیف بود و قاعده بر پشت
 چشم نهند و بر بندند و پس قی فرمایند و چون فارغ شود چشم و در و
 آب سبب و بشویند **باب بیست و سوم** در ک زدن اگر که از برار تا بر خون زنند
 تا رنگ قوام گیرد نبایدست مگر از ضعف ترسد و اگر نه باشد آنگاه لب از خون
 زنند تا قوت بیرون آید کمتر نشود نبایدست مگر از ضعف ترسد و اگر از جهت
 آماس زنند تا رنگ نگیرد نبایدست یا آماس قوی بود از هر یک که آماس رنگ
 بود و چون سست باشد و بدشواری بیرون آید پس بچند کت بیرون باید کرد و درم

در زدن

و مردم صفرا را از غشی نگاه باید داشت و قی کردن پیش از غذا غشی باز
دارد و اگر در حال غشی قی افتد غشی زایل گردد و قوت آید صواب آن
بود که پیش از زدن یا آنکه بر میان صفرا را بنهند یا شرب غوره و مانند
آن مرطوب را میوه دهند یا شرب غنوج یا حللای که در وقت قفل و مصطکه
و جوی یا بخت باشد و غذا و نذیب را در میان زدن رک نشاید زد الا کسی را که
سبب تب خون بسیار بود و پیوسته دارد و نکند و آنرا که در دست بود تا در
نشت زدن رک زنده از بهر آنکه در اختلاط را بختن کند و رک زدن
خطا را بر این کند و منافعت و اضطراب پیدا آورد و آن روز که زنده
غذا نکند باید خورد و از پس قی و از پس جماع و از پس اسهال و با قوی و ریخ
و از پس هیچ کار که تن را گرم کند و مسام کشد و از پس نخه رک نشاید
زد و اگر بضرورت بود سه روز یا دو روز باید که در میان افتد و از پس رک
زدن آسایش خوب بود ولیکن نباید خفت از بهر آنکه کسلانگی آورد و باشد
اختلام و ضعف آرد اما رکها که زنده قفیل و اکل و باسلیق و اسلیم
و باسلیق ابطنی و عرق النسا منفعت حکم و سبزه و ذرت الجب سوخته و در دانه
سرن را سود دارد و اسلیم و نبال باسلیق است از زدن حکم را سود دارد
و از زدن

و از دست چپ سبزه و خارش و کر اسود دارد و از صافن خون از بالا
خود آید و حیض بکشد و خارش قنطیر و خضیه را سود دارد و اندر زیر
زاخو رکبت که از اما بعض خوانند کشتن او و در احترا و در دشت و کپرا
سود دارد و در فصد عرق النسا در عرق النسا را سود دارد و هر چه بیشتر وقتها
که باسلیق را بزنند باید کرد و او را از زدن باید آید و کسی نخود باید بست و دست
بر آغز نهادن و کشتن و با اسکی مالیدن و باز بستن و اگر باز بچنان شود
دست از زدن باید داشت و رک دیگر باید زد و باسلیق ابطنی بجا بردست و هر
رک دیگر که بچنان با کرد آن رک را نشاید زد اگر سه مرتبه بآن باز آید
لا روق باید نهادن و بر بستن و بپار و بکشتن تا خون میل بر آن طرف
کند و دست مجروح را بر بالش بزرگ باید نهادن و هر گاه که از بستن ریخ
باید باید کشتن و باز بستن **صفت لاریق** بکشد دم الاقوین و از زدن
و شب یا قلعق را و کلان را و صبر و کند از هر یک یک گرم صمغ عربه و در دم بکوبند
و بپزند و بسفیده خایه مرغ بپزند و باز هره هر گوش یا بخت یا با خایه
عنکبوت بر جرات اگر داند آن بر نهادن و بستن و ده روز نباید کشتن و
دسب از ده روز باید کشتن و باز بستن و هر چند روز کشتن و باز بستن

و از بن میان نگاه باید داشت تا اسهال نیفتد و نشن رسیدن حوت
بشریان آنست که بغض ضعیف گردد و خون شریان تنگ تر و انقباض گردد و حرکت
برونی آمدن خون با ششام بود و کوه کان و پیرانرا حجت بی رفسد بود و
کودک تا از شیر خوار که بزرگ شود حجت نباید کرد و بزرگان را نیز پس از ششست
ساکلی حجت نباید کرد و پست روز پیش از است را شش روز و پست
روز پس از در رک نباید زد و دارد نباید خورد و حجت نیز نباید کرد و برآدن
او این وقت بود که آفتاب سه درجه از آسمان آید و روز نوزدهم بود از ماه
معمول اول ایام جوزا بود **باب هفتم** اندر تدبیر مسافران هر که که بزم سفر
افتد آنچه دانند که سفر را از آن جابه نیست چون سرتا و کمر و غذا را که در سفر
عادت رفته است و به خواب و پیاده رفتن و مانند آن تن را نگاه باید داشت
و غیر فرمود و اندر سفر وقت فرود آمدن بمنزل و وقت بر نشستن طعام
نباید خورد و باید که ممکن نشود تا طعام بمعه نرسد نکرده و طعام با فر اندازد
و وقت نزول و اگر صبر نتواند اندک تناول کند و شب و روز باید که متمول
سفر نکند بلکه احتیاط را نیز تنقیه کند و باید که بکسکی و تشنگی عادت کند
شعشش اجتناب کند و اگر آب خورد با سرکه مخمور کرد اندک از علویات هضم
کند

کند و سخن از آنکه گوید تا در سفر سلامت باشد و در راه آب خوردن حاجت نیست
و آن روز که با کرم و سر آید سینه پوشیده دارد و پیش از بر نشستن گوشت
خوردن با شراب یا سبزه یا شراب انگور بد بود و اگر سموم آید لثام و بر بند چنانکه
و مان و نیز را بپوشانند و بر بند و گوش روغن بنفشه و روغن کدو بکار دارد
و اگر بیاز بریزد و روغن فرغار کرده خورد و از آن بیاض مد صورت آید و انگشت
که سموم رسد آنجا که آب رسد بر دست و پا برزند و در آب نشستن و آب خوردن
و مضغه و غرغره قناعت کند و اگر جابه نبود و جرم جرم خورد و روغن سرش
نافع بود اما در سر ما چون بمنزل رسد خود را در حال کرم نباید کرد و در خانه کرم
شد و نیز زیک آتش نباید نشست لیکن بستر کرم باید شد و هنگام برین
از آتش یکبار بپردن نباید آمدن و موزه تنگ نباید و پابر موزه نباید
جسپانید و اگر انگشت بر روغن فسطاطا کند و در او بود و اگر موز برز انگشت
و بواسطه آن بماند و پابر نیز از آن بچینه صواب بود اما آن را که سر مار نیاده
باشد و جابه نباشد آنرا بجا که کرم نباشد باید داد و در غده از کرم سیر باید کرد
و اگر روغن کاه و کدوخته با شراب حرف مقدر بر جسته و در او بود و هر دو روز و شب و
طعام نخورده بر نباید نشست و بر سر طعام در قدر شراب حرف باید خورد

آپا یا بابت جو در روز هفتم که روز بجران بود فزاد شک نه منند یا خود هیچ نه منند و
 بگویند تا باز که از نه تا مدت چهار روز تا بابت و یک روز بدین علاج بگذرانند
 و اگر خواب نیاید ازین مطبوخ بکار دارد **صفت آن** بپخته و کل سیرخ و خنک شش
 و با بونه و ترانه که در تخم کوک نیم کوفته و کشک جو در آب بپزند و بکار دارند
 و شیر بسردوشند با شیر زنان مخموج اما اگر قوت قور نباشد یا بدوشید و چون
 خوابد که غذا از دهان نشت کند کتاب سطرده منند یا کل شکر و روغن بادام و هر
 سبکه که بخت دهند و جوزه باب بخورند **اما علامتها** **دوم** سرفه زبان و چشم بود
 و اگر کردن و دست پر بود و تب پوسته دارد و باشد که زبان بکشد و دروشنا بخورند
 علاج اسم بدین طریق کنند خشت رک زنند و حجامت کنند اما صداع کرم را بطول
 کشیز نافع بود و بخار از دماغ بیرون کند و باز دارد **صفت آن** بکند هیله زرد
 و هیله کاه و آله کشیز خشک راست است کوفته و بخت بر روغن بادام و بپزند
 و با یکمین بسرشد شترتر چهار **دوم** **باب** **دوم** در سترم سرد با ماده این علت کباب
 بود که از بطن غضن بدماغ برآید نشان این که از غایب خواب و تب است و حرکت نبض
 در روده سرد است بود غلیظ و خام و سفید بود و بسیار آب و این بود و فراموش
 کما بود بخت حفته تیز کند پس بی فراموشی پس ایاریج فیرا با شحم خفیل است

بمطبوخ

بمطبوخ اقیقون پس با بادا کل آنکسین و منند با مصطکی و انیسون و مغاضل بود
 قسط با لند و از اجته تب کشکاب اندر بپزند که هر و تخم بادمان و تخم کرفس و
 زرد خشک و ستر بپزند و پس از آنکه استفرغ کرده باشد پس و چند سبتری بپزند
 تا عطسه آرد و مغز فرماید به انگار و خردل و همچون سحرین و فلفلی میهند و دهان
 چند سبتر با دودنگ بسرشد و بدینند و نطول از بپزند و شتر و بپزند
 با فرنگوش و شبت و هر وقت که در خواب رود سبتر باید کرد و در سکره زرد بود
 علاج از اینجی باید کرد **صفت سحرین** بکند چند سبتر و اقیقون و در چتر و اسرون
 و فو و فو و مو از هر یک یک درم تیره پیل و ماز و قسط و در نفل از هر یک شش درم
 زعفران نیم درم با یکمین بسرشد و پس از شش ماه بکار دارند شترتر و دانه یک نیم
 شقال دارد و دانه از که از ستر بود و قویج را و سده حکر و عسل البول و سده سرد را سود
 دارد **باب** **سیم** در مالچو لیا و دیوانک و نشان مالچو لیا با دانه در شکم و در معده قرار بود
 و فکر و اندوه و بچسته تو میر و شش علاج استفرغ بسیار باید کرد و رک با سیتق باید
 زرد و اسیم از دست چپ و اگر معده ضعیف بود در رک توقف باید کرد و سهل ازین
 فو و منند تر بد و قاریقون از هر یک نیم درم و شحم خفیل و دودانگ کیرانیم و دنگ حب کنند
 و هر روز دهند تا سه روز چون نجاع دهند با فیتون کوفته و با مویز وانه بیرون کرد و گوشت

برشند و هر باید مقدار بخورم تا ده درم **صفت چون سسل از هر**
 با لوبیا و در اجز و سسل و جوز بویا و قرنفل از هر یک شیش درم ترب
 با نرزه درم افیمون چهار ده درم شکر و عسل نیم نیم سه بار بوزن همه
 شربت و دو درم تا سه درم اگر استفراغ یا یابج لوبیا کند صواب
 بود و لوبیا اندر چون افیمون دهند **صفت افیمون** هلیله سیاه
 و اسطوخودوس از هر یک ده درم برفاچ بخورم تا یک هفت درم
 اندر کیمین نیم آب به نرزه تا دو بهر برویکه عابد و بیالایند و چهار درم
 مقل و لوبیا یک درم نمک و یک درم درست سوده و نرم کرده صد درم نی
 مطبوخ حل کنند و بدهند و دل را بشرب لسان التور مفتوح فو
صفت نقر بکیرند با درج بویه و پوست ترنج و قرنفل و مصطکی و جوز بویا
 و قاقه و نارنگ و لیمو سبز و درونج و زرنبا و نخم با درج و زعفران
 و تخم فلنجک از هر یک دو درم شکسته بهر یک دانگ هلیله کا یا مقشر
 به هلدوم شرب آله شفت درم اندر دو من آب هلیله و آله اندر دو من آب
 به نرزه تا نیمه باز آید و بیالایند و شکر برانند و بقرم آردند و در دما بران
 برشند شربت درم **صفت چون کایه نسخ** بکیرند هلیله کا یا هلیله
 و آله

و آله و هلیله سیاه از هر یک ده درم افیمون و ترب و برفاچ و اسطوخودوس
 از هر یک پنج درم بکوبند و به نرزه و با بکین مصفا برشند شربت چهار درم
 تا چهار درم اما علاج در ایوانک ماه الجین دهند **باب پنجم** روغن مغز که در روغن
 بنفشه با شیر برشند و بر سر مرند و بنفشه و نیلوفر و برگ عناب الثعلب و برگ
 کوک و خشخاش و با بونه اندر تخم سرپوشیده به نرزه و بر سر آن نهند و در چکا
 نه شرب خشخاش دهند و روغن با درم و از شکر حلوا سازند و نیم گرم
 بر سر آوندند و غذا شود با سر مرغ دهند و برگ کوک و ندر کشیز تر در روغن
 و ترب با باجه برده دهند **باب چهارم** در غفلت و فراموشی کار علاج حقنه
 نیز کنند و این را میقد دهند با شحم حنظل سبب استفراغ و غرغره **صفت**
 عافرقه و موم ترنج و فزله پوست کنده و بنج کبرکوفه و بنج با بکین برشند به
 انگام حل کرده بدان غرغره کنند و هر باید دو درم چون لسان دهند **صفت**
 بکیرند لسان و موم و در غفلت و در بخیل راستار با بکین برشند و
 در غرغره کنند چهل روز بگذرند و در میان جو پنه کرده پس بکار آردند شربت
 و درم و غذا قلایه خشک و نخود آب و روغن زرد الوافع بود **باب پنجم** اندر
 سکه علامت آنکه مردنا که بهفتند و بهوش شود و حرکت برود و فرغند

تخت پر مرغ بار و غن سوسن یا باد و غن و بکر چرب کند یا با اینج فبقرا آرد
 کلین او فرو برند تا باشد کفی کند سپس کفنه تیز علاج کند و مهرها کردن را
 بره مرغ فرغیون چرب کند و تریاک اگر باشد و دبطوس و یک مثقال آنرا
 با چند سبب استر اندر ما العسل حل کرده کلین فروزند باشد کفی کند پس
 کفنه علاج کند و مشک و چند سبب استر بنویسند و سوده گرم کرده بر سرش
 نهند و اگر کشاده شود مبت همدار روز این تدبیرها کند و هر ما بداد ما الاصول
 و هند و غذا بخورد آب دهند و شور یا کفشک و کبوتر یک و از این جنس دهند
باب ششم در سرع اول غذا از دراج و تهاو و کفشک بود و سفیده کوشک کوفته
 و فلیه خشک و مرغ بریان و اسپد بام و بخورد آب و در چینی و کشیز خشک
 بر سر آن کنند و آنچه زبان دارد سیر است و پیاز و عدس و آنچه در شیر
 سازند و شیر تباهش شیرین و چرب بسیار بخورند و حرارت آفتاب و آتش
 و سرما سخت و جماع بسیار و شراب تیز و نو و درنگ بسیار در کباب و کرفس
 بخا صیت زبان دارد و انگاه کردن بجز کران و زود از دود حرکت و پیل و فرود
 و مانند آن زبان دارد و لیکن در چرب و مینون و بادیان موافق باشد و این
 باشد که از موده بود و منش کشتن و تا سه مقدمه آن بود **علاج** اول قی فرمودن

و موده را

و موده را با اینج فبقرا پاک کردن و کبوترش قوت دادن باشد که از دماغ بود
 خیره شدن چشم و کشیدن حواس مقدمه آن بود **علاج** اینج فبقرا و مسدودین
 صفت بکبرند اینج فبقرا بکندیم و غرق سیاه دانک و نیم تخم حنظل دودانک
 و غار بقون نیم دم بقونیا دانک و باشد که ماده از افراط بومع بر آید و مصروع
 حس و حرکت آن ماده باید چنانچه خبر داد که خبر سرد از آن موضع بیاید
 و برقی آید **علاج** آن کرانش کردن آن موضع دست و بکذاشتن تا در جفت
 بیاید و مصروع را در هر دو شب یا شب نیم مثقال اینج فبقرا سوده دارد و اندر
 حال صرع دماغ را گرم کند و آنرا گرم کرده اندر ما العسل کلین او فرو بچکانند
 و بهوش باز آردند و استغراق با اینج فبقرا و لوغاد با کنند و در سر و در چانه
 لغوه را ببرد و بلغم را از دماغ بیرون کشد و هیضه را در هم را سوده دارد چنانکه اندر
 علاج با بلغم یا که کرده آمده است و هر روز معجون سالیوس دهند بدین صفت
 سالیوس و عاقر قرقا و اسطوخودوس از هر یک ده درم غار بقون نیم دم قودما
 و آنرا از هر یک ده درم و نیم بکوبند و بپزند و از آن سکنجبین که اندر آب صبل القار
 آکنین بود یا سبک که غرضش که با پرسی زیری کوبید بپزند **باب هفتم** اینج فبقرا
 و فلیه سیاه و غار بقون از هر یک یک مثقال حب کشدن این شربت تمام است **باب هفتم**

اندر کما بوس و سرگشتن از غذا تا بکبار اکیز چون سیر و پیاز و کندن و با قلا و مانند
آن باز و در دوجب بسیار و مانند آن ایام فبقرا و ثم حفظ و حب قوی استقران
کنند **صفت حب** بکینه بکینه زرد و کل سرف و مصطکی از هر یک یکدرم و شکر درم
کوفته و پنجه بآب مقل حل کنند شربتی سه درم و اگر اندر معده خلطی بود قوی فرمایند
و از پس قی قدر کله شکر دهند بنیم درم مصطکی و نیم دانگ عود و هند و اطر بقل کوکب
بکبار دارند و اگر خرد اند سرگشتن را دماغ ضعیف بود یا ممداد و شبانگاه چوبست
فرمایند با اندک کشنیز بریان کرده و قدر آبله و در این جزو کشنیز دهند **باب**
اندر تشنج و کروز تشنج دو گونه است یکی با ماده و یکی با ماده خشک و اندک
اندک از پس استقران علاج آنچه با ماده بود همچون علاج فالج است و علاج خشک
و کروز بکنوع است اما از جهت تشنج خشک بکینه بکینه و خطمی و برک کینه و برک کدو
و برک کدو بپزند و در آن آب نشاند نیم گرم و پشت او بر دهن که در جوب کنند
و نیم گرم بگردن و پشت او ضا د کنند و کشکاب دهند بار و دهن با دهن و شکر
و شور بار مرغ فربه و علاج کروز هم این است **باب** اندر خردن و خفتن و خیر
شدن دست و بار علاج این است فالح است تخت قی فرمایند و پس حقه تیز کنند
پس با الاصول دهند نافع بود **باب** اندر بپا و بپا چشم رمد اگر نشان

خلیه

خلیه خون بود تخت رک قیقال زنند از آن دست که چشم از آن جانب در دهند
بود از هر دو دست رک زنند کبار پس طبع را بآب میوه یا با قراضه بکینه یا
بکینه بسیار یا بارج فبقرا و حب قوی یا کبب الذهب نرم کردن و اگر صفرا غلبه
بود طبع را بآب انار زرش و شیرین و شیرین و شیرین نرم باید کرد و بمطبوخ فرمایند
و در چشم تخت شیر زعفران بپاشند با سفیده خایه مرغ پس شایف ابیض پس
شایف کافور و بنیز تر خشک یا رسیده یا باره گوشت تازه کباب کنند یا گوشت
فرزه یا زرد خایه مرغ جوش نیده بار و دهن کل بپاشند و در پشت چشم نهند
در چشم نهند و اگر ماده بغم بود یا سودا را استقران چنانکه در کما بها یاد کرده
شد کنند و شایف بکروزه برانی قوم عجز بلفظ سر یا بریان گوشت تخت نافع
صفت آن بکینه کل سرف و برک ترید یا زده درم زعفران است درم افیون
و سنبل از هر یک دو درم و نیم و صمغ عربی هفت درم بآب باران بپاشند و
شایف کنند و شیر زنان یا سفیده خایه مرغ بپاشند و در چشم کشند و در میکروز
سه بار بکبارند **صفت شایف ابیض** در چشم را که از گرم بود و در چشم
که در و بر بپاشد یا سودا دارد و سفید ارج از زیر مغول است درم صمغ عربی
بهار درم افیون و کثیرا و از هر یک یکدرم سفیده خایه مرغ بپاشند و شایف کنند

سخن دیگر اسفیداج از زیر خنجر دم اندوزت سردم کثیر از دست است از هر یک
 یکدم و افیون نیم برشند و شایف کنند **شیاف امر** که باغ و نافع
 بود باخ عذسی مغسول ده درم مس سوخته هشت درم ترب و مروراید و باخ
 اسن از هر یک چهار درم صمغ و کثیر از مرصاف از هر یک دو درم دم الافیون و ز
 عفران از هر یک یکدم برشند شراب انگور و شایف کنند و زور را صفر باغ
 را سود دارد **وصفت آن** اندوزت بشیر فر پرورده مپت درم و شایف مایه
 ده درم صبر و افیون و نشاسته و کل از مر از هر یک نیم درم و زعفران سه دانگ
 تر دانه و نیم و اردا کوبند و بپزند و بکاه دارند **شیاف کافور** که در اول رسد
 سود دارد و اسفیداج از زیر خنجر دم صمغ و کثیر از هر یک هفت درم
 قلیحیا و نیم سه درم کفک ربا و از زردت از هر یک چهار درم سرکین سوکاکویم
 و کافور نیم درم شایف کنند **جرب خدا درک** در اول رسد نافع بود بکینه حفض
 و صندل و اقاقیا و کل سرخ و عنب الثعلب شایف کنند باب کشیز و کبر
 برشت چشمت طلا کنند **صفه ضهاد آورده** که در آفرید سود دارد و زرد فایه
 مرغ به آرد جو و شکوفه و شکوفه با بونه و بنفشه ضهاد کنند و در در ابیض نیز نافع
 بود **صفه از زردت** بشیر پرورده دو درم و شایف مایه دو درم کثیر از درم
 رفته

نشاسته دو درم و زور از زردت و اگر ملات رسد در گشته و سرخ باب رختن
 بر طرف نشود بکینه و توتیا مغسول و نشاسته و اسفیداج را ستار است و در
 مر کنند و بهج دیگر علاج نباشد **جرب و فارغش و برون خاشاک چشم و**
یک چشم شایف سماق نافع بود **صفه آن** سماق بچون نشد و بپایانید و باز
 بچون نشد تا قوام کرد و اسفیداج از زیر مغسول کچر و کافور ربع آن و کثیرا
 سدس آن و در لوفس سخا کافور سدس و کثیرا مثل کافور برشند و شایف
 کنند و در وقت حاجت بکباب برشند و بپایند و در گشته و این شایف
 از پس فصد و حجامت و پس از رسال بکاه دارند **خبره** اگر در اندیشه
 شایف مایه و کل از مر باب کاسر سوده طلا کنند و بکتاب شستن
 سود دارد **خبر فوفه** مور فوفه را مور کشند و بچون خارش طلا کنند و شربت
 بنفشه و باغ را پاک کنند **صفه** در آفرید آورده زعفران یک مثقال کافور
 ریا فر نیم دانگ **سخن دیگر** طلیه بریان کرده یک مثقال زعفران و دانه نافع بود
علاج شکم شکم را بر حکر ز قلیه کنند و سر به بخار آن دارند و هم از آن قلیه بپزند
 و نیز از حکر زک ب کنند و آن تر که از در پدید آید با میل بچشم کشند و در
 فلفل نیم کوفته بدان تر انداخته پس خشک کنند و بپایند و بچشم انداخته

و بکشد پیل و در نفل و قبل راست راست سرم کند **انتشار** را **سندیاب**
اما علاج انتشار استفرغ دست بچ و قی و مانند آن و اگر انتشار را از رغن
افتد که بر سر آید ضا د کند از آرد با قلا و با بونه و خطی **صفه پنجم** که هر عینه را
سود دارد و مجرب بکشد اوج و زنجیل و ایا راج و ایا راج فیقر از هر یک یک خرف
و اگر در ربع از ابرو آب با دیان و با نکیین بر شند اما آب با دیان
و انکین که انکند و آرد چنان بچون نشد که بقولم آید و در او با دیان بر شند
شتر بر مایه و تاول فرمایند و دیگر علاج عین از کتاب ذخیره باید است
صفه پرورده غوره سلاق و دمه و جرب و سبل را سود دارد و توتیا
که نه و دو درم و زرده چوب ده درم و پیل زرد و زنجیل از هر یک نیم درم و در نفل
و مایزان از هر یک دو درم و رنگ مندر بکوبند و به پزند و با آب غوره صافی
پرورده کنند **صفه سرم** که مور مژه را بر و باند و میطر کناره و یک چشم را باز
دارد بکشد استخوان دانه فرما و در یک سفالین کنند و در کل گیرند و در میان
آتش آهسته بپزند تا کل خشک گردد و بیرون کنند و بپایند و از آن
دانه سوده خاکستر کنند چهار درم و سبل سه درم حب لبیان سه درم
و لاجورد دو درم بکوبند و بپایند و بپیل در کشند چنانکه یک چشم **صفه**
ضادگی

ضادگی که خارش را و سوزش یک چشم و گوشه ها باز دارد بکشد و سدس
مقشر و تخم انار و شش و کل سنج بپزند و بکلاب بکوبند و دیگر بار
بپزند اندر می بخت و چون خبیض کنند و بر پشت چشم نهند و به بپزند
و سفیده خانی مرغ و نشاسته بکلاب حل کرده ضا د کنند **باب بیستم**
در چهار بار کوشش و گردان مار کوشش را استفرغ کنند با ایا راج فیقر از هر یک
توتیا بکشد و روغن سراب با روغن تخم کمر و با بونه کاوه آمیخته به چوب نشسته
و نیم گرم اندر چکانند و روغن سراب نیز نفقه نافع بود بکشد ملک و انجرفیه و
تخم از میان بیرون کنند و فردا سفید و لوله از من یا بونه از کران بکوبند و بپیل
انجرفیه بر شند و فیکه کنند و بکوشش اندر نهند و روز دیگر اندر کرمانه گرم بکوشش
اندر نهند تا جزیب یاباید اگر هر روز بود که تنفیل زنند و بکشد سرکه سه درم و روغن
کل ده درم بچکانند تا سرکه برود و روغن کل بماند بکوشش اندر چکانند و اگر از درد
با قرار بود شیا ف ابيض که اندر علاج چشم با و اند نافع بود و اگر کتب حب اقیقون
بر روغن کل حل کرده و چکانند صواب بود و اگر در معاودت کند و آنجا که
بپزد باشد به بطایه پیرزخ خاکه و روغن کعبه بکوبند و به پختی قطره نیم گرم در چکانند
چون درد سکن شود و لعاب استغول با لعاب کتان و لعاب حله نیم گرم در چکانند

و چون چخته شود بر چرخ ببالد انکسین با کسچین علی در مرند و چون پاک شود
داغها پاک سوخته در نهند و اگر سب غلیظ شود بیشتر خشت و دروغن زیت
در چکانند و در کرمانه نهند اندک شراب صرف خوردن سود دارد و فاش
کوش را آفتین در درخت نبرد در چکانند سود دارد و عصاره بود
نیز سود دارد **باب چهارم** اند چهار پهلوان چینه یا بافتین بر کس را با بار
بقرا و حب قویا بکشد شوخیز و زنج سرف و بود کوم با هم آمیخته درشته
حسودا نهند و بنی آن ستانند و کندی پسته اگر ریش نباشد شراب ریخته
مشتند و فها در کنند بکشد سعد و کل سرین و غلب الذریه بکوبند و بپزند
و بر کشند ریش چینه اگر از خشکی بود موم روغن از روغن بلفشه و مغز قی
طبی کنند و اگر باد بود هلیله زرد و مارو و پیه مرغ و روغن کل طلا کنند و ریش
پسیرا بکشد بجا بون بشویند پس سعد و زعفران و تر و مارو و شب بجا و زنج
سرف کوفته و چخته در دهند و اگر ناسور بود انار ریش نارسیده بکوبند با پست
و آب بکشند و بپزند تا سطرز بود و بر سکه مسین کنند شبان روز پس از آن
دیگر باره بکوبند و از آن آب شنیاف کنند و بدین آب مار چخته باشند و آوده
در بنهند تا ناسور پاک شود **صفه طای سفید** و سفید و مرد و سنگ

مکرم

مکرم و سرب سوخته یک اوقیه شسته و سه اوقیه سب اوقیه شراب و روغن مر
بیا بپزند و طلا کنند و عظمه بپزد و در راه کوشش و پیر بپزند و همان مشول شدن
نافع بود **خون آهن** از پیر عصاره با دروج با عصاره برگ فرفه و اندک کافور در
چکانند و نج اند و مان بپزند و خشت رک قفقال تبخار بنی بقدر حاجت خون
بر میسازد و در آن طرف که خون آید در مانده و هیچ به از عصاره سرکین فرست
که اندر چکانند و بر پشته طلی کنند شراب غلاب و طفیل عدس و پاچه زرب قی
باب پنجم در چهار پهلوان مان و لب و دندان و حنجره صلی تر قید لب به
مرغ بر روغن کچک بکشد از نند و نهند و کثیرا و مارو و کرمانه و نیم کوفته و چخته اندر مان
کنند و چکانند تا ناسور شود و طلی کنند و برست تنگ که بر در سفیده خای مرغ است
بر نهند و چنه روز بکشد اند و هر روز مقعد بروغن بلفشه چرب و دوسه که دما نرا
بهر آن بود که رک قفقال و یا بر کردن حجامت کنند یا چهار رک زنند و آب و مار
و نیز خشت طبوا نرم کنند و عدس و کلانار و حب آلاس و هلیله زرد اندر کلا
بچکانند و ببالانند و در دندان گیرند و اگر حنفی اندر سرکه بچکانند و بدان
مضمضه کنند و در او بود و سعد و پیل و کبابیه و خاقرقها بکوبند و بپزند و به انگابه
بدان مضمضه کنند و اگر سیاه بود زنج سرف و زرد و دوبره و زنج و اقا قی و مارو

و نارپوست بگویند و به انگبین برکشند و در فیه کنند و به کل گیرند و در آنش بریان
 کنند و پس از آن از فیه بیرون کنند و بگویند و بدانی در هر کسند و پس کرمانزو
 و حب آلاس اندر سر که بچون نشد و مضغه کنند و اگر سوزانند کل اندر دمان گیرند
دندان از بن دندان نارپوست سی درم و سماق ده درم و نمک هندو یک زده درم
 حب آلاس یک درم بگویند و برکشند و طلا کنند و بگر بگرند کل سیخ و گوگرد و مس
 بریان کرده از هر یک یک فرو و نمک هندو دو فرو و زاک یک فرو و کل فیه دو فرو و با عاقر
 و کرمانزو از هر یک یک فرو اندر دمان **دندان** بگرند اهل و ما زور سبز دشت یا
 و عاقر قرحا و گوگرد و کرمانزو و سماق و هلیله زرد و سفید لب و سنبل و پوست پنج کبر
 و جزیره و هلیله و زنجبیل و عود سوخته بگویند و برکشند و در بن دندان مالند
دندان گوشت بن دندان خشک شش کوفته با انگبین برکشند و در و مالند گوشت
 تباه پاک کنند و گوشت پاکیزه بربایند **دندان** اگر از فیه بود از طفل گوشت
 و شراب افستین و ایارج فیه و اگر دانه فیه و بخت و ما الاصول سود دارد
 و اگر از دندان بود بمساک و خلل پاک باید کرد **دندان** که بر دندان خوش کند
 برکه مورد و تر و میز و دانه بیرون کرده راست است بگو و برکشند شربت یا با دانه و شکر
 چند فرو **دندان** اگر بآب سرد بکشد و درک زنده و حی مت کند و آب انار
 و برش

و شبیه قطع فرو دارند و سرکه و به کلاب مضغه کنند و چنانکه زنده بود و در دمان
 فرو بگویند و با کافور اندر میان بپند و در دمان گیرند و اگر آب گرم ساکن شود ایارج
 فیه را دمان با شحم حنظل و کلفار و سحر و زرد خا و در سرکه بچون نشد و بدانی مضغه
 کنند **دندان قنیل** دو درم و ما زور سوخته و سادج هندو از هر یک دو درم
 بگویند و برزند و دندان و مال **دندان** بگرند سقونیا و زبده الج و سفال چینی
 و دانه هلیله از هر یک دو درم و عاقر قرحا و سعد و کلفار و پوست پنج کبر و سنبل
 و عود سوخته از هر یک یک درم اشبار سه درم شکر ده درم بدان مساک کنند **دندان** و کبر
 کل سیخ و کلفار و دانه هلیله زرد و سنبل و نمک هندو و عود سوخته و حب آلاس
 و قنصل و جزیره و کباب و کلفک و ایا از هر یک فرو و سعد و عاقر قرحا از هر یک سه
 فرو **دندان** را سپان در دمان گیرند و لعاب سنجول حبه حبه بخورند
دندان بگرند در عاقر قرحا و هلیله و فردل راست است بگویند و برزند
 و در دمان حلال و لعاب میریزند و اگر با و در حرارت بود لعاب النعلب و استبار
 ریش و سماق و کل و فروت و ما زور و نارپوست و حب آلاس و کرمانزو
 و برزند و با لایه و آن لب در دمان گیرند اگر حرارت نباشد زاک و نشادر
 و شب یا نسوده راست است در دمان گیرند **دندان** اگر خون غلبه بود بگرند زرد

باقیقال و برسانی حیات کند و اگر در صعب بود شیر تازه با شراب بپخته غرغره
 کند روز دوم آب کشیز تر با آب غلبه هر که دم آب که اتفاق
 افتد با می بخند و خیار شیر در در حل کند و غرغره فرمایند و غرغره بردن
 کا و که اخته نافع بود و زرده خایه مرغ نیم نیم برشته با روغن بادام یا زرد که کثیرا
 و نشسته نافع بود پس از آن کرنازو و پنج سوس در آب بپزند و بدان
 غرغره کنند و چون کث شده شود و نیم بر آید با آب کرم و روغن کا و غرغره کنند
 تا پاک شود و اگر از آن حقیقه کرده باشند و رک هر دو دست و رک زیر زبان
 زده باشند و بر قفا و زیر زخم شیشه نهاده هنوز کانی نشه باشد زهره
 کا وقت الطهار و عصاره قضاوین با طنج و خاکستر قطیف بر که حل باید کرد
 و طلی کرد و اگر ماده بچینه شود و کثاید بکشد ماز و کلنار و کرنازو و نارچوست
 و شب با راستا است بپزند و در حلق دهند و سرکین سکی که استخوان خورده
 باشد سرکین اوسفید باشد طلی کنند و سرکین مردم و سرکین قطیف
 از برون طلا کنند بکناید سوس و فانیه بردن بادام طلا کنند و اگر ماده
 کرم بود کشکاب دهند از کشک و عدس و انار ترش و شیرین **باب نهم**
 در زوال سرفه و ذرات الجب و ضیق النفس و ذرات اریه و نکام کرم را
 نشان

نشان آنست که آنچه از پسته فرو آید رقیق و سوزان بود **صلح** کشکاب دهند
 و عناب و پستان و در بچینه و تخم خشن سس کوفته و بچینه با جلاب بود و در
 و پس از سه روز رک زنند و اگر سینه فرو آید شراب زونی و کشکاب و اگر
 نزله کرد و سرفه آید و حب سعال با زرد **صفت** بپخته و رب انیسون و کثیرا
 و نشسته و بر که خیار و خیار باد رک و آرد با ناز از هر یک دو درم و تخم خشن
 یکدرم و شکر نیم وزن هم ملعاب و اند آید بپاشند و حب کنند و بپخته در دهان
 دارند و لعوق شیر نیز نافع بود **صفت** بپخته کوفته و غسل خیار شیر تر کشین
 با در سبب شدند و بقوام آید **نشان نکام** هر چه فرو آید سطر بود و دشوار آید **صلح**
 از آن کرم کرده بر سر او مرغند تا تبشش بیاخ رسد و آب با زرد و قطا
 با شیر و بالاد و با خود دهند و سوزانند و دود کنند با شراب زردا و چون
 فقی می دهند و در کشکاب آنچه بستی و مویز منعی و تخم با دیان و بر سیو نشان
 و پنج سوس بپزند و به انگبین بر آید با فنه ق و لعوق غار یقون و لعاب
 تخم کتان نافع بود در میان کشکاب و لعوق کرب زردینده و نافع بود
صفت چون زونا زده در آب سوس و بر سیو نشان از هر یک ده درم فرو مانا
 و پیل از هر یک سه درم مغنا و درم پنج درم زردا و درم پنج از هر یک

چشمه دم گویند و بپزند و با بکین سیرشند شربت سه درم **عقون نفی** موز دارد
 برون کرده است درم سبل و زعفران و در جینی و سبتان از هر یک یکدرم و سب
 الذیره و قنقاع الاخر و علك البطم و مقل ازرق از هر یک یکدرم با جلد درم
 آنکین مصفا سیرشند شربت با مداد و شبانگاه یک مثقال اما مقل با بزرگ
 ریخته حل کرده و جمله را در سم سیرشند با شراب روزانه چهار وعده و حکم و سپرد
 باب کرم خورد و در شکر و دیگر دار الشعبان است درم و علك البطم چهار درم
صفت لوق غار لیون غار لیون و رب سوس و برسیاوشان از هر یک یکدرم
 تخم بادیان با فراسیون و زدن خشک از هر یک سه درم میوه تر و صمغ البطم
 از هر یک یکدرم موز دارد برون کرده است درم و صمغ البطم درمی بختی حل کنند
 و در او بادان سیرشند پس با بکین سرشته شربت یکدرم **صفت لوق کتان**
 تخم کتان بریان کرده یک جزو و کز نیم جزو و زیره و قردمان از هر یک یکدرم جزو
 و با بکین غرغره کنند شبانگاه و با مداد و شربت یک کفچ **صفت لوق کرب** برگ
 کرب بپزند و بدست بپزند و بپایانند و نیم وزن آن عمل برانند
 و بقوام آرند **صفت حال** که بغم غلیظ را بر دارد رب سوس و تخم کرفس و بر
 سیاهوشان و غاف و غار لیون از هر یک یکدرم مغز بادام تلخ چندی درم غار لیون

درم **صفت دیگر رب السوس** تخم کتان و بادیان و نفل از هر یک یکدرم مانند
 هموزان همه وقت خواب در دهان گیرند **برآمدن خون سیر** کل از هر یک اندر
 عصاره برگ لسان الحمل میهند در آغاز خون رک زنند و دو درم تخم لسان
 الحمل سوده اندر عصاره برگ یا اندر عصاره بادروج به میهند و یکدرم سیرناید فرغوش
 یا فرس اندر آب سیر به میهند و در اقراض طین به میهند **صفت کل از**
 و کل تخم و صمغ عرب و دم الاقوین و کندر و کلنا را استار است بگویند
 و رب آب سیرشند **صفت دیگر کل از مر و کل تخم** از هر یک چهار درم کهر با حب السوس
 هر یک هفت درم باب غرغره سیرشند و باب کل ترکند یا باب بادان سرخ
 هر روز با کشکاب به میهند غذا هر روز نشاسته و کربج و یا به بزه به میهند و اگر
 نزل کرد و سرفه خون آرد و حب الحال سازند بدان صفت که گفته در اول از
 جهت صلیق النفس شرب زودا و زودا مدحرج و یا میزند با بکین زودا به میهند
 چهار دانگ زودا و مدحرج کوفته با فانی سرشته به میهند و کاه کاه بکون که نافع
صفت آن میزند زودا و زودا و قردمان و پیل تخم سپندان و تخم انجره
 و مغز بادام تلخ از هر یک یکدرم رب السوس و زودا و برسیاوشان دو درم
 با بکین سیرشند شربت سه درم شراب زودا استقران و حب غار لیون

صفت آن غار لقیون چهار رنگ و نیم خنظل و دو رنگ و رب سوس نمیدرم و
کثیرا نمیدانم و آنک حب کنند و بهر اند **نسخه دیگر** بکشد غار لقیون و ترید از هر یک یکدرم
رب سوس و ابرج فیهرا و فرا سیون از هر یک و دو رنگ نیم خنظل و غر زرد
و صبر از هر یک چهار رنگ شربت سه درم **ذات اللب و بزم** بر سام و شور درم
زردن بود و تب کرم و در د خلیه و سرفه آرد علاج رک زدن و کشکاب و دوت
با بشکر و شراب بنفشه با بشکر و روغن بادرم بهر اند **حججه که فاع** و رب سوس
و بنفشه و تخم خطمی و نشاسته و کثیرا و تخم بادیان بکوبند و بپزند و بجای
آب سیرشند شربت هر روز یک مثقال با شراب بنفشه یا کشکاب دهند
صفت فها که سوخته و ذات اللب را بپزند و در در اسکن کردن بکشد بنفشه
خنک و با بون و سوس و خطمی و آرد خلیه و آرد تخم کتان و آرد و جو به بپزند
تا تهر شود و با نکه باز آید و بر روغن شیر خفت خنثی کنند و اگر قدر بنفشه کم
و برگ کرب با فاکستر خوب کرب باور یا ر کنند و گرم بوده فها کنند بدین
بادرم و بشکر استغراغ بدین مطبوخ بنفشه و لسان الثور از هر یک یکدرم پنج سوس
و پنج خنظل هر یک دو درم عناب و آلور سیاه هر یک ببت عدد سببان سی عدد
فلس خیار شنبلیله و درم **کرفتنه** آواز هرگاه که پدید آید زود علاج باید کرد

از آنکه

از آنکه چون روزگار بر آید علاج و شورش باشد مویزدانه بزدن کرده با بجزریش
بکشد و در روغن بادرم و غار کنند و هر با عدد ازین مویز ببت وانه بکزد و
کبابه چینی پوسته در میان دارد و زاده خایه نیم برشت با بشکر و شیر و مسکه و سوس
و لوزینه و جلاب و جلعوز و تخم کتان بریان کرده کوفته با بشکر و موز و نه
اسفناج و با قلا و لوق و کرب سود دارد **باب هفتم** اند چهار بهار دل
و خفقان کرم را نشان کرم دل و راحت با فتن از هر یک سه درم و آب بود علاج
شراب سب و شراب رسته ترنج و شراب عنب الثعلب و قرص کافور دهند
و صندل و کلاب و کافور و آب سب و آب انار بر سینه مزنند و اگر تب باشد
و روغن ریش با اندک طباشیر و کل از موز و کشیز خشک و مغر سرد موافق بود
صفت آن بکشد صندل سرفه و سفید از هر یک و دو درم سداب معول شیش درم
مرورید سوخته مغول منت درم آله و اسغول چهار درم تخم کاسنی و دو درم کافور
یکدرم کل تخم کیدرم بنفشه یکدرم طباشیر سه درم کل سرفه یکدرم با قوت رمان
یکدرم برگ مورد یکدرم و حب الاس یکدرم طلیه کاجی و سیاه هر یک یکدرم بنفشه
و دو درم حجر از موز مغول چهار درم کشیز خشک و دو درم بکوبند و بپزند با شراب
سب شربتی سه درم **خفقان سرد** رنگ روغن او نیز بود و مر د کسلانی باشد دارد

آب و بهار سرد و ریخ پسته علاج شسته بود و دوا الشک و شراب ریخ و انوش
 در دوا موافق بود و اگر رطوبت غالب بود و دمان پوسته تر بود قی باید فرمود
 و پس این شربت ها دادن و غذا قلیه خشک و مرغ بریان و آنچه بدین مذهب و اگر
 خشکی غلبه دارد نشان آن کم خوربا و تشنگی و لا غرر از دو خبا اند که ریخ باید در
 او انوش علیق و قی باشد شربت فراموش و آب انار شیرین با روغن بادام و اند
صفت انوش در و بگرد کل سرخ شیش درم و سعد خچیر درم و قنقل و مصطکی
 و سارون از هر یک سه درم ترب و زرنبا و زعفران و سباسب و قاقه و مال
 و جوز بویا از هر یک دو درم بگویند و به پزند و صد می درم شیر آله اند چهار مرتبه آب به
 پزند تا دو بهره برود و بیالایند و بکین عمل با فایده بر آید و بقوام آید و در او
 بدان بپوشند و بچوب بپوشند و بدان بچایند شربت و در متقال **صفت**
دوا الشک زرنبا و در ریخ از هر یک یک درم مروارید و کربا و ابریشم و لب
 از هر یک یک درم این سرخ و این سفید و ساج و اند و سنبل و قاقه و قنقل و
 چند بستر و رشنه از هر یک چهار دانگ زنجبیل و در قنقل از هر یک دو دانگ
 شک و انکه و اندر سنج و کبر و انکه و نیم با بکین بپوشند شربت یک متقال
مفعول که با خچیر درم زعفران سه درم سان الشور و صدل سرخ و سفید از
 هر یک

هر یک سه درم و زنجبیل یک درم سنده با نرزه درم و ابریشم خچیر درم و مروارید
 درم و آله شیش درم تخم کاسنی خچیر درم و در ریخ یک درم انیسون سه درم کل از منی
 دو درم و نیم ساج و اندر چهار درم طباشیر خچیر درم کل سرخ ده درم برک با ریخ
 بود خچیر درم و تخم او چهار درم در شکو و انکین و رب السوس بپوشند شربت
 و در متقال **مفعول** که با خچیر درم آله شیش درم و سان الشور ده درم با در ریخ خچیر درم
 تخم کاسنی و ابریشم از هر یک خچیر درم و در ریخ دو درم کل تخم کاسنی و در ریخ
 چهار درم زرنبا سه درم انیسون سه درم کل سرخ ده درم خود اندر سه درم
 سکر تیتی یک درم عنبه درم و سطوفه دس و دو درم این سرخ و سفید هر یک دو درم
 و در ریخ مغول یک درم چار درم مروارید نیم درم سده است درم ابریشم با نرزه درم
 خام و دو درم و سوسن از دود و دو درم و نیم سان الشور و سیخ و قاقه و جوز بویا از هر یک
 دو درم و نیم بگویند و به پزند و با بکین بپوشند شربت و دو درم **باب خچیر**
 اند چهار بهار سرد و موده کرم که تشنگی بود از شربت شک و بهار خشک و است یاب
 موده کرم بود اما اگر موده کرم بود قی فرمودن و سکنجین و آب نیم کرم و سکنجین
 سفرط دادن شربت انار و ترش ترش و اگر ماده از موده بود طبع خود با بادا و
 شربت پسته رود یا مطبوخ یا حب صبر یا آب انار و شیر خشک و اطر فیل کوکب و انوش

صفت آن که بر زهره و کاه و آمد راست است کوفته و خسته بر روغن بادام
 پر کرده و بعد سیر شده شربت گندم نان مده سرده آرد و شربش باشد
 و زرد زرد آرد و طعام کند **علاج** فی کبیر قوی باید کرد و کلنگین با اندک خود
 و ترنفل و مصطکی و قند و غار بقون و زنجبیل بر روده و مینه و کوارش خود
 موافق بود و روغن مصطکی با سیدن **صفت آن** روغن زیتون پنجه درم مصطکی
 کوفته با زرد درم هر دورا در شیشه کند و شیشه را در آب و یک بیاورد و آب
 بچون نه تا مصطکی در دو که رفته شود و بر داند و گرم کرده در مالنه **صفت کرمی**
 که مفید بود زهره سبز و غار کرده پس سرور بریان کرده و کوفته و خسته باسی درم
 زنجبیل و برک سه دب خشک کرده و بوره نان از هر یک دو درم با یکین سیر شده و
 در بنفشه زهره صده درم بود **علاج** و یک که شربش کشتن طعام زمره باز دارد و
 قوی را نافع بود زهره صده درم زنجبیل بت درم پیل سیاه ده درم افیمون
 سی درم بوره نان بت درم نان خواه با زهره درم با یکین سیر شده و اگر با
 بوره نان نظرون باشد قوی را نافع بود **علاج** و یک که شربش کشتن طعام زمره باز دارد و
 و برضم بادام پیل سیاه و سفید و در ترنفل از هر یک یک جزو اگر فله که طبع
 زرد آید بوره بجزو کند از زهره نان بوره نظرون بهتر بود **صفت فنداق بقون**
 رطل

زنجبیل و ترنفل سیاه و سبیل از هر یک شش درم مصطکی و فنداق از هر یک چهار درم شش
 کرفس و بورد و شتی از هر یک نیم درم زهره و سفید و حب لبان و علقه و زهره
 و درم ساج اسنر که درم بگونه و بپزند و با یکین مصفا برشته **طبلان شربت**
 طعام را ریاضت معذل و بر اثر آن کرنا به و فضل که در لوق بود به تحلیل خور کردن
 شربت باز آید و شربت سفیدین سفید موافق بود و مرطوب را مینه و کوارش
 خود و برونان خاک و برون زهره بریان و برون مرغ بریان و چشیدن ماهر شربت پدید
 آید و موافق بود و اگر از استلا بود فی فرماینه و ایارج فیکرا دهنه پس فنداق بقون
 و کونده معده را قوت دهد و برون انگدان و زهره و سقر و نان خوده **علاج** و فنداق
 علاج تشنج خشک و منش کشتن و قی افسان را اگر سب صفر بود و تلخی دمان و تشنج
 نشان او باشد و اگر سب رطوبت بود دمان بر آب مرشود و طبع دمان خوش بود
علاج اگر ماده صفر بود فی فرماینه پس شرب انار دانه و شرب زهره مامعه با ایارج
 فیکرا و هلیله زرد و اندک سفوفیا پاک کردن و فمادر از چند مسکه و کل و آب سب و آب
 آب و برک مورد بر فماده نهادن و اگر ماده رطوبت باشد خشت فی فرماینه با ایارج
 فیکرا و شرب فنجاع و مینه درون **علاج** و شرب کشتن و قی باز دارد و یک جزو از شک
 اند پاک کرده و سماق پاک هر یک ده درم غار دانه شرب با زهره درم کل مرغ و طبایع

از هر یک چهارم پوستر که بر طایفه باشد و در دم نفع خشک و در دم و سود فام کدیرم شربتی یک
مشقال در آب انداز یا آب نفع و شکر با فراط بکند که در شربین و فزونه مندر شربین و
آمر و حبیبی آب است نه برسم کلاب و هم سنگ آن کل و کافور خوشبو کرده با آن بپزند
و کلین یا قوت و شب بجا در دمان گیرند ششکی را زایل کند و دانه آلور سیاه شش در دمان
در شستن دمان را تر دارد و اندک برف در دمان در شستن ششکی را زایل کند و گفته اند که
با آن آب که کدو و غیره کوفته باشند و کلاب آمیخته چنانکه وصف کرده اند و در شرب آب
انکور سفید و رقیق و معطر بپایند ششکی بختند و اگر در معده بلغم شود بپاشد و دارد
صفت جگر که در دمان گیرند ششکی بختند و تخم کوک تخم خیار بن تخم که در شربین
از هر یک چهارم و نیم تخم فوفه در دم و کثیر اسه در دم بلعاب اسفنجی بپاشند
و حب کنند و اگر در معده بلغم شود بپاشد و اگر در ریه نفع بود و آب با دمان جود
هر دو در دمان اورا بکند از **صفت** مرکه تخم افست که همیشه فواید بود طعام از در معده
تباه کرده و در حال قی باید کرد و اگر فی ممکن نشود معده را گرم دارند و بر و من مصطکی
طلی کنند و قرص خود کوفته دهند و اگر صفت اسراف کنند فلونیا را در دمان بپاشد
سیب و شرب آب و اقرص راسن موافق بود **صفت** آن راسن کوفته و بختند و
در دم قنفط و در دم و قرفه کدیرم مصطکی و اینسون و پوست بنج نفع از هر یک
یکدم

کدیرم این جد کثیر شرب بود خوب آورد و طعام کبوتر **صفت** و کبرند سنگ و قنفط
و سعه از هر یک ده در دم مقل و مار و نار پوست و کندر از هر یک کینشغال شرب یک
مشقال **صفت** و کل شکر اندر کلاب کدیرم و با باده دهند و اگر حرارت غالب
بود غدا کیشکاب دهند یا آب از در و من آب طلک کنند و خوار در آب آب و آب
مورد و کلاب و صندل و موم روغن بن زده و بر معده نهند و تراشند که در تر و ساق
قرفه هم جمع کنند و بر نهند و از پس چهار روز باید دو مقدار سی در دم آب کاسنی
و آب غلب الثعلب دهند چنانکه دیده و کفک بر داشته مقدار چهارم نیم خلوص خیار
شیر در هر حل کنند و پس از صفت در آب کرفس و آب با دمان با آن میزند
و در میان غدا کیشکاب دهند با فزونه هاشم مقشرو بجا بر طایف دهند و قرص
نافع بود **صفت** کل سرخ شیش در دم پنج کوسن و سنبل از هر یک چهارم در دم
و طایفه چهارم شربت اگر دماس کهن کرده **قرص** **صفت** کل سرخ شیش در دم
و پنج کوسن آسمان کون و سنبل از هر یک چهارم در دم اکلیل الملک و بانویه و دوزخ از
هر یک سه در دم که با مصطکی از هر یک دو در دم و شرب انکور سیب شربت در دم
اگر دماس سخت بود بختند خشک ده در دم سنبل شیش در دم مصطکی سه در دم و آب
عذیبت در دم بلعاب کتان بپاشند و خوار کنند **صفت** خوار کبرند حلیه و پوست

بسته و بنفشه و خنثی و بابونه و مصطکی از هر یک پنج درم و سبیل و سعد و قصب الذیفر
از هر یک سه درم و روغن بابونه بیت درم **علاج اناس** که اما سخت از نرم
کنند بکبرند حلقه و چشم گریب و حبیبان و تخم کتان از هر یک ده درم و دانه
و ایرب و بادام تلخ و قط و مر و سبیل و سعد از هر یک پنج درم و مقل و عفت درم
مصطکی و میه تر و اسن از هر یک سه درم شرب بیت درم صفرا اندر شرب
صل کنند و دار و موم و روغن در و کنند و با سپه سبط بپوشند و ضا کنند
و اگر طریق کث دن دارد نشان چنان بود که تب و در در ابل کنند کرد و اما سبیل
و هر روز و اوقیه طنج انجور و ده درم بلعاب حلقه و ده درم لعاب کتان سه درم
خیر ترش در هر صل بپسندند و اگر صبر و دانک باز عفون بد است و بکار لب
ما الصل بد است تا پاک **سینه و کبر** بکبرند کند و دم الاونین از هر یک پنج درم
کل سرخ و کلزار و کبر با از هر یک دو درم بارت سبب باید داد و باید در
که معده همچو شکل کدو است از لیف بافته و لیفها را از پد است بتا بر عصب کوبند
و این لیفها بفر دراز و بعضی از پنا و بعضی بوریب نهاده است و کنار با معده
باین لیفهاست و چهار پنا معده هیچ بدتر از آن نیست که با فنجی اوشت شود
از هر آنکه چهار اندر که هر افست و چهار که اندر خرف باشد بشریت موافق علاج پذیرد

بپایز

بپایز شود و در و با پنا باشد که استغراق و لیکن سستی که اندر که هر دو و بدین سبب
بر غذا اشتغال نشود و اگر کرد و در و نباید و چون که باید بپوشند بدین سبب تن
از غذا بهره نباید و فضلهای ناگوار به جمع شود و ضعف و بیچاره در روز فرزند و غذا
و در هر که صواب بود فایده نهد و گاه باشد که اشتغال بر غذا یا از انفاش باشد
و از خفقان و گاه باشد که چون طعام خورده شود حرکت کند پسند که با در و در
آمد بود که این نشان غایت نشان ضعف بوده باشد که نشان رطوبت بود و اندر
نم معده بود و این سبب از طعام بود و دیگر یا کرده آمد اگر طعام خورده و اگر نخورد خورده
باشد که علاج خواند پذیرفت بکبرند در جز و نیزه در عفون مداومت کنند و از دنگ
غذا بکار باید داشت و شرب حوض اندک موافق بود و جوین مرغ بود پس غذا
از کون و مصطکی و افنین و صبر و کل و تر نفل و سبیل سعد و آب و لاجه
نیز با حبیب حش و شرب بود و سینه و اطراف نفل کوکب سودا دارد **باب نوزدهم**
از چهار پنا اسهال و اسهال صفرا و نشان از در نفل بود علاج هر پنا در کتاب
و حب اناس ده درم کوفته و ده درم تخم شمشیر نرم کوفته در و خنثی نافع بود
قرص تباشیر نیز سودا دارد **صفت** بکبرند طباشیر و کل از هر یک دو درم و تخم
خرفه بر این کرده و تخم کاسنی سه درم و نشاسته بر این کرده و دو درم کافور و عفون

از هر یک و آنکه تخم خشک نشی یکدم منقح خیار و دو درم شترتر و دو درم باب آید
و قرص کا فوراً دفع بود **دیگر** بکشد از شک پاک کرده ده درم کل سرخ نشی درم خیار
بهار درم تخم حماض بریان کرده هفت درم که با چهار درم حب الاس نشی درم
و نه با لوط بخس درم بخت سب و بخت غیر از هر یک ده درم زعفران بخس درم
فوقل چهار درم بنوف چهار درم شترتر برشته نریج برشته شترتر و دو درم بجزند
و کوارش سماق نیک بود **بدین صفت** سماق پاک کرده ده درم بخت جو بخت
سب و گلف بود در فروت شمر و طای شیر از هر یک یکدم سوف و حب رمان
سود و در **صفت آبی** نار دان بریان کرده و کوفته و بخت همد درم کنیز خشک
بخت بند روز در سرکه آغشته و بریان کرده بجا ده درم سماق پاک کرده و کلنار
از هر یک پانزده درم و کرناز و فروت شطی از هر یک ده درم شترتر و دو درم باب
سماق و نار دان و طفیل از عسل است پخت کشته دو بار یا سه بار چون نیده
باشند و آب از ور بخت دیگر باره او را ناده باب بخورده با شترتر نریج و سماق
خشک کرده و با منقح درم بریان کرده بدین دفع بود **اسهال غیر رانسان**
آنست که آنچه آید بغم بود بکشد قسط و مرکب و قرص و چند پدیدست و افمیون
راست راست جدا کنند چون پیل شترتر هفت حب که کرد در بفرستند با یک
غرفه

غرفه تخم کرفس کشته **صفت دیگر** افمیون و سندر و سس و کشته و مرده و عفران
راست راست جدا کنند چون کوزه شترتر و دو درم و حب آرش و بریان کرده و کوفته
و دو درم در آب سرد دفع بود و کوفته آرزو ده است اسهال غیر رانسان و در
و غذا کجک بریان کرده و گوشت تند و کبک و آهو و مانند آن و اگر داده
صفرا در لوبه و بلغمی با درم تخم لسان الحمل و دو درم و اینسون یکدم
کلنار و دو درم و دم الاغونین یکدم اندر آب با وین بپزند یا در شربت
حفظ که درانی معده و خراسم کشته **سنبله دیگر** بکشد تخم خشک نشی و کشته
راست راست بپزند و برشته شترتر و دو درم اسهال نو و کین با درم
و غذا کجک و تند و کبک و بنادان مطبوخ کرده بهم و امش و اگر داده
از نیمه نین و معده و روده و آید زنده فایده مرغ نیم برشت و ششی سماق
و ششی نموده خشک باندک ماز و دو حب الاس و کلنار و زانار کوفته و بخت
در و سر کنند و بجزند با درم و کسبی خالصه و ششی را بپزند و بسکه زنند
این منفعت کند و پنج ادرا بپزند و آب ادرا دو کرت یا سه کرت بر آنچه
خورد داخل کنند یا دفع بود و اگر اسهال و ماغ بود نشانی آن نو که از خورد
که بر خیزد جنبه مجلس و ما دم برانگیزد و ساکن تر شود **علیه** آن تدبیر باز در شش

نژد به بید کرده و اگر نماند کرم بود شرب آب خشنی نشی و مانند بکند عسل و کل
 سیخ و حب آلاس و کشیز خشک با تر و پنج سوسن بکشد و بداند
 غرغره کنند و هرگاه که از خواب بر خیزد قی فرماید اگر نماند و غیر بود شستن
 صبر باید کرد و سر به فرق درشت مالیدن و بضمایون شستن و ماء الفسل
 دادن اند و هرگاه که وز عفون بخت و عیش قوت دهند و غرغره کنند
 و محسن زکریا طلی و موده دست و از فردل و فرقیون و چند پیدسترو
 و زهره کا و که بکر که بیا میزند و طلی کنند و یک ساعت صبر کنند پس بضمایون
 چقدر و خشک بشویند نافع بود سبب اسهال نرم شدن بروده و معده باشد
 که غبار و الموده گویند قی فرماید و یا یزج فیه ادمند و اگر شش خراب شود
برین صفت اند و نیز در سر که آغازند و از سر که بیرون کنند و بریان کنند
 و بگویند نرم نیست و در حب آلاس پیچاده درم فروت تبطلی و کلان
 و کرمانه و نماند **سخت** و بکند حب آلاس نیم منی و اند و نیز نیم منی غرغره
 تبطلی و کلان و کندر و کرمانه و از هر یک ده درم و نماند و دانه درم شربت
 سه درم تا چند درم **سخت** و بکند بیه سبب بروغن کاه و بریان کرده و درم
 و تخم سبب آن بریان کرده و چند درم نماند و سحر و حب الموده از هر یک ده درم
 با مکی

با بکین بر شند **سخت** اسهال خوند هرگاه که سبب را بسته باشد چهار درم صمغ عربی
 در آب حل کنند چنانکه قوام گیرد و با بکین با بیه به بند بعلج و دیگر و شربت
 نذران الملح بریان کرده بار و عن آن حب کرده بار آب نافع بود و اند
 اسهال خوند قرص کرا با نافع بود **برین صفت** بکند کرا بهشت و درم طباشیر
 و کل و درم و زیند چن و درم دم الاقوین و کثیرا و نشاسته بریان کرده و
 حب آلاس و صمغ از هر یک ده درم شربت سه درم بر شرب آب **اسهال**
کبر قرص ریوند نافع بود **صفت آن** ریوند چینی و زنگ پاک کرده و تخم کاسنی
 راست است بگویند و نیزند و عصاره و برکت سان الملح بر شند شربت و درم
سخت و بکند چینی و کلان و کرا با و کل از هر یک راست **صفت چینی**
 که اسهال خوند باز دارد و بکند ماز و انسبون و کرمانه و راست با صمغ
 بر شند و حب سبب از شربت دو دانگ و اگر سبب ریش روده باشد باز
 شربان بود که از اندون معده او روده تا بر آید علامتش ازوق بسیار باشد
 نفس صغیر و ببردان ناعوش باشد و یک غشی افشند علامت آنکه
 روده را نماند جایگاه قرص و نیزه بوقت که شستن فقل در و رکن و پوست
 باز را در فقل فروه آید و آنکه تنگ تر بود با فقل آمیخته تر بود که از روده بالاز

بود از آنجا که قاین گویند و آنچه سطر تر بود از روده فزون تر بود علاج بصورت
 آنست که چرتکه روده و معده کران کند از غذا و از دار و آنرا نخورد و لیکن
 از غذا قوت غذا دهند چون مالجم و زرد و خایه نیم برشت و در او مالخا کنند
 و بمالایند و اندک اندک دهند یا بنفشه مریدین اما ریش بزرگ را که خون
 و ریم آید بود بخت جایگاه ریش باید بشت ایچنان که پاک شود و بعد از آن
 مال العسل و علاب دهند و یا بارج فقرا درین باب نافع بود و در یونان در
 اصلح ریش روده فاصبت عجب است اگر عصاره آن العصاره دهند نافع
 بود و از شراب چکانند و خداوند بواسیر را و درم تخم کند نافع بود و درم
 حب اناس نافع بود اما من چهار دیدم که در ادلت مدید چهار روده فزون
 بود و از خود نوسید گشته بود بفرمود تا کنگ و کند تا هموزان و کچ پاک کرده
 و حب اناس نیم کوفته از هر گاه درم و کجی آب آید یا آب سب و سمن
 آب یا چتره چوتانیده پس استار باز آوردند و از آن کشکاب اندک
 اندک دادند و چیز دیگر ندادند زود منفعت یافت و درین مقال آورد و صحت
 یافت **اسهال سود در ریش** منفعت غذا **جربست علاج** رک اسلیم زنند از
 دست چپ بگیرند و ناروان بریان کرده بکوبند که با دو درم نه سفرم ناکوفته
 و بریان کرده دو درم شربت سه درم با شراب مورد و آب کباب جگر دهند و اگر
 سب

سبب زهر بود که نشستن با ده کرم مقعد را بسوزاند چنانچه کرم در رگ است
علاج اندر روغن کل و اسفول باروغن کل و باروغن بادام کجوت نند و بداند
 و زرده خایه مرغ باروغن بیامیزند و صمغ اسفیداج و مرد سنگ مغسول و در
 برکشند و طلا کنند و شایف نهند و کندر و زعفران و حفض و صمغ انهر
 یک جزو و افیون ربع و اگر سب سه درم بود آب راحت یا بد **علاج**
 و درم حب آرش درین کرده و ناکوفته در آب کرم بداند و برارزدن
 و خشت کرم و کرم نایه کرم نشستن سود دارد و منفر جوز بریان کرده سه درم
 و ناکخواه سه درم و کندر نیم درم بکوبند و آب کرم بداند بسیار باشد که
 در روده و رقیق کرد شود و رطوبت ریش عصاره فزود مراد و کمان افتد
 که زجر است در آن حال همچون خیار شنبه موافق بود و باشد که سب زهر
 بود و آناسی کرم بود و نشتان سرد آن باشد که آب سرد چون بدو در سرد است
 باید علاج رک با سلیق باید زد و فهاد از عدس مقشر کل سرخ اندر آب غلب
 الغلب چوتانیده و روغن کل و اسفول با آن بیامیزند و باشد که آناس
 سرد بود و بزرگ کرب بکوبند با هم کا و با زرده خایه مرغ بیامیزند و فهاد کنند **علاج**
ناف حب راحت الانا و دیه دهند بدین صفت **صفت آن** بکوبند و بخیل و مصکی

دهند تا بپاشد و در سحاب زنده با و دهند تا فرو برد که شکم دورا بپاشد و صفت
 سحاب آنست که بپزد و بکند و در وقت که نشستن در دو تا در است کند و راه
 بکشاید و اگر معجون راحت و حب الافا و به کار بر آید غنیمت است **صفت نهم**
 که قویج را با و کرفتن کمرگاه را بکشد بکشد بوزله از من و زیره کمره و فلفل و زنجبیل
 و فلفل سفید و برک سدرب از هر یک ده درم و فلفل در سرکه تر کنند
 کیشانه روز و صبح بگویند و در دار و در و کمر کوفته و بخته جمع کنند و با بکین بپزند
 شربت سه درم تا چهار درم **صفت دهم** که قویج بکشاید و منش کشتن باز
 دارد و بکشد آب پاک کرده و دانه کرده نیم من و آبکین مصفا بکین انداخته فلفل
 یا در شراب آنگوین بپزند و از در بر دارند و به نهند تا تر از در صاف شود پس
 در دانه و این بگویند و با بکین بپزند و زنجبیل و فلفل و در فلفل از هر یک
 چهار درم و در بر و درم سهل و فلفل و زعفران از هر یک سه درم مصفا بپزند
 سقونیای کدیم بگویند و بپزند و آب بخته بپزند شربت چهار درم **صفت یازدهم**
 که قویج را با و بکشد سقونیای در درم و منقش خم خیار و منقش در شیرین هر یک
 پنجم درم کل سق و طباشیر از هر یک دو درم و نیم ترکیب با پاک کرده پنجاه درم
 سقونه ترکیب با کدیم که رخته و بقوام آورده دارد و با بدان بپزند شربت بی ده درم

قویج

قویج که آهسته رود بود این نوع قویج است که با تب و سرشش و قویج
 تخت رک با سلیق و اندک اندک فلفل بپزد و کند چنانکه کثرت لب
 صافن پس آب غلبه و آب کاکج و آب انار دهند
 خیار شیر در در حل کرده و روغن بادام بر چکانند و حقه نرم کنند و صاف
 کشکاب باد روغن بادام بر شکم ضا کنند حقه و خنطی و برک غلبه
 و برک کاکج و کدو و بادام و اکلیل الملک و روغن نعنه بر منقش و کشکاب
 باد روغن بادام بدهند یا بکشد آب غلبه و جوشانده و صاف کرده
 جمل درم و خیار شیر درم و قه سقونیای در در حل کرده بدهند و در غذا
 انیسون و آویشن و فلفل را در در حل کنند باد روغن بادام **قویج دوازدهم**
 سب آن که مهاباد و در و دانه و اثر فلفل کرمان را نشان آنست که خداوند
 علت را در در دانه باشد و قوت ضعیف باشد و زود کرسنه شود و بی طاقت
 کرد از هر آنکه غذا را کرمان بپزند و زود او را مزیدن و کرمان بپزند از هر آنست
 که بپیش در دانه و منش کشتن بدید آید علاج بکشد ترش و برک
 کاکج معطر و قنبل و شیخ از من و قسط از هر یک پنجم درم ترب یا زده و درم شربت
 پنجم درم اندر شیر تازه در حال کرسنه دهند و بکشد برک کاکج معطر

مغش درم بگویند و بر سرشند چمد یک شربت بود و در خواب بخورد و بجنب
و به ادا استفراغ کند و شب دیگر ابراهیم بنقرای عسل خورد تا روده از فی
پاک کرده و اگر رود زود پدید آید پس از استفراغ یک هفته بماند و چهار درم
آب کام بخورند تا شش **از جهت** که بکیرند صبر و زهره کاد و پودنه در است است
بیا میزند و پنبه بدان آلوده کنند و بخوبی شستن بر گردند و طفل را بر کشتن لاش
گفته بر شکم و ناف طلا کنند **صفت** **اطریق** جهت خداوند حب القرح
بکیرند رنگ کامب مقشرده درم تریه و حب النیل و قط از هر یک یک گرم قبل
و ترش و افشین و مرو شنج از هر دو افشیمونی رو مر و نک اسنر و فوکل
سفید و شحم خنظل و سعد و راسن و مرنگ و سرخس از هر یک سه درم
و نیم بگویند و بپزند و با بکین مصفی سبزشند شربت چهار درم و بدانند که
افشین رو مر و انیون و نفع و شونیز و فردمانا و پودنه جو قیاس خوردن
و ضاد کردن گرم و کد و دانه را هلاک کند و بیخ ادریا با کیره کرده اند **باجتیم**
در چهار درم و برون آمدن آن بکیرند ما در نیم کوفته و نار پوست و
فروتب بعلی و برک مورد و در آب بپزند و در آن نشیند یا فرقه تر کرده به
خوشن یا زمرانند و کلنار و نار پوست و صدق سوخته و آقا قیاس و شنج

و اسفیداج

و اسفیداج بگویند و بپزند و در آن موضع طلا کنند و بکار باز بپزند و به سبزه
و اگر سر در غلبه بود و در روز مرز نکوشن و باده کنند و بشرباب فایض بپزند **نقش**
اگر مبتلا باشند درک با سلیق زنند یا صافن و اگر مرده باشد سفیده خایه مرغ
و روغن کل در ناعون سرب بپایند تا سیاه شود طلی کنند و اگر حرارت
کمتر بود مغزب قی کا و با خمر که از آرد و جو بود بپایند و مرهم کنند و اگر بازده
و غیر جو و مغزب قی برابر کنند مغزب سرد را سودا و **نقش** **مغش** اگر از گرم
خوردن نباشد مقدمه ناسود بود علاج با سلیق زنند و در میان دو سرخی حجاب
کنند و بمطبوخ افشین استفراغ کنند و مقل اندر روغن زرد و الونزخ کرده
طلی کنند بود سیرا **درک** با سلیق زنند و بمطبوخ با سلیق استفراغ
کنند و حب مقل بکار دارند و به سلیق پرورده نافع بود و اگر در سخت بود
با بوند و اکلیل الملک و اندک زعفران بلعاب کتان شسته بر زنند و حب
مقل بکار دارند **صفت آن** به سلیق کامب و سیاه و آمله و به سلیق از هر یک یک فرد
و مقل نیم وزن حله را به آب مقل حل کنند و در او با بدن بپزند شربت
ده درم **نسخه دیگر** که طبع را نرم دارد و به سلیق کامب یا بپزند درم مقل و سکنج آب حل
کنند شربت و درم تاسه درم **نسخه دیگر** به سلیق کامب یا بپزند درم مقل و ده درم

و کثیرا تجردم انجری درم بپزند چنانکه آب رنگ او گردد و مقل و کثیرا در مقل کنند
 و طبله بریان بپزند و حب کنند شربت و درم **سجده** دیگر خون رافق را باز
 دارد و طبله بریان کرده و روغن که و سی درم که با سی درم مقل آبل و چند درم
 آب حل کنند و دارد و طبله بریان بپزند هر بار در شربت و درم و روغن کل
 مالیدن سود دارد **وصفت آن** بکیرند روغن زردالوده و درم مقل و یک درم مقل ده
 درم و روغن حل کنند و بکار دارند **با ناسور** با و غلیظ بود اندر ناف کاه
 در بپزند و کف بر آید و کاه ای اسهال خون آرد کاه قلع آرد و درم بپزند
 و خردند این باد را وقت برخواستن و نشستن از بند کاه و زانو و غیر آن
 آواز آید **حب نافع** و طبله و آله و شیطنج مشر و عافرقا و نوت در و پیل و کشم
 کنند و مقل با ستار است و مقل آب موز حل کنند و دارد و طبله بریان بپزند
 و حب کنند شربت سه درم **باب بیست و دوم** در بیماریها جگر گرم را درک
 با سبب زنده و آب تخم فرفه دهند با سبب چینی و آب کینی و آب شنب
 الثعلب و خیار شنبه اندر در حل کرده نرم کنند و اگر طبع نرم بود و قریب طبع
 و کل از مرغ و نه بلوط و بندر الحاض و زرشک پاک کرده کل سرفه و صبح بریان
 کرده و سرطان بریان کرده را ستار است بگویند و بپزند و قریب کنند شربت
 درم

سه درم رتب آبا و خاوردند و مقل و کل و تراشه کدو تر و بزرگ مورد و زرد که مقل
 و در چرخ و آب شنب الثعلب و آب کنگر سبزه **جگر سرد** زبان سفید و رنگ
 در صافی و بول غلیظ دارند با باشد و یکین و دیگر کدو حلیج ماه الاصول باشد
 با روغن فستق و روغن بادام تلخ و دو دانگ جگر کک خشک کرده و کوفته و دانگ
 ریوند چینی با مقدار شکر موافق بود سه روز بپوسته دهند و اگر شربت وقت
 و اما ناسور که در صواب بود و خاوردن این نوع سازند مضطکی و صبر
 و فستق از مرکب و درم بود خام و مشک و سنبل از هر یک درم زعفران یک درم
 با موم روغن با سبب بپزند و بر نهند و قریب ریوند نافع بود **وصفت آن** بکیرند
 ریوند صفت درم و اگر مغشول بود چهار درم تخم کرفس و اینسون و عافرقا
 در نر کاه سه درم بپزند و بکنند چینی بپزند و از قریب کنند شربت یک شغال
 با کل شکر بپزند و این قریب اندر نهها و چهار چهار شکر سود دارد و کسی را که
 زخم رسیده باشد سود دارد **و چون بعد سی** جگر و بپزند سود دارد و در
 چهار استغفی هم سود دارد و سه بکن بد و مشک کرده و خانه بریزند
 در آن کاه و عود بمان و سلج و قردمانا و تخم کرفس و فقا و الا و فرفه
 یک درم در زلف و قط و نفل سفید از هر یک نیم درم مرصافی و درم حب الفار

و در روز عرقان و در دم با کبکین سیر شده شربت قی بعد قی اندک گرم دهند **صفت**
ان تا سیر شود چهار روز سیر کرد که باغی بود سود دارد و باد و غلظت را
 که از باغی بود و تنگی نفس و قی و نفث و خون را و اعراض حمض را باز دارد
 و در کرده و مانند زارا ایل کنند و در جلد چهارها این معجون منفعت دارد و
 این معجون را فلان بنام نیز گویند **صفت آن** بکر زمره و عرقان و افیون و چند
 پودستر و ذر الخ و قسط و فرد نانا و تخم خشخاش و سنبل و عافیه و سیرند
 و دیگر که خشک کرده را ستاد است با کبکین سیر شده اند پس شش ماه بگذارد
 در آنکه شربت قی از نیم درم تا یک درم در آب نام یا در آب سیر بدهند **باب سیم**
 اندک بهار سیر سیر کرد که با سیرین زنده یا سیرین از سور حبه و آب
 کسنی یا آب بادیان تراخته دهند و آب غلب الثعلب و آب کرفس امیخته
 و اندک فلفل و فلفلون از هر یک یک مثقال حب کنند و بدهند و در دم غلظت
 با سیرت درم سکنجبین نافع بود و بر که سیرت به خشک کرده مراد و یک درم
 با در دم شکر بدهند و اگر قدح از جوی کرم سازند و طعام در آن بپزند و بخرط
 زانی شود و سیرین سیر که بپوشاند و غلظت را نازد آن موضع را سیرت طی کنند و بدان
 سیر که تر کرده برور نهند و بدهند نافع بود **سیر سیر در اما الاصول** دهند با درم
 نفع

نفع و چهار دانگ تر باقی اندک در آنکه در آنکه و افیون و پوست بچ کر کوفته و بخته با کبکین
 سیر شده مقدار چهارم طی کنند و اشق سیر که حل کرده و منور با درم تلخ کوفته و بر که
 سداب خشک کرده را ستاد است سیر شده و ضار کنند و با بخر که بخته و فلفل کوفته
 و پوست بچ کر کوفته بهم شسته ضار کنند که نافع است و سکنجبین نافع که یاد کرده
 آن نافع است **باب چهارم** اندک برقان زرد و اندک بن عت سفید حشمت و
 اندک زرد بود کفک بول سم رنگ بول دارد و خشک رک با سیرین باید زرد و از
 راست و طبع فرما سیر و تخم کشت و تخم کسنی و عافیه و غلظت و غلظت
 در آنکه استقران باید کرد یا بخر شربت اندک آب کسنی بدهند با جالبین کسنی
 و مراد و سکنجبین برور و سیر از سکنجبین چهار ساعت کشکاب
 بروغن با درم و سیر و تخم بادیان و تخم کرفس اندک در آنکه و اگر آب
 تخم فلفل و سکنجبین سیر و دهند و آب کسنی و آب از سیرین بسیار
 موافق بود و اگر اندک آب زن نشاند و اسم اندک آب سیرت درم آب تراب
 و ده درم شربت ریخته و نیم درم لوره و در حل کرده بدهند زرد زرد و زرد
 فاصه اگر در آب بول کنند و یک استار بر که بپزند خشک کرده کوفته و بخته
 اندک طباب بدهند و اما العسل نیز نافع بود و در درم زرد و درم زرد و درم زرد

کوفته باز زده غایب مرغ نیم برشت همین منفعت کند و پسر سیاهان با مطبوخ مغسول
همین فایده دهد **باب بیست و پنجم** در برقران سیاه برقران سیاه را در کب سبب
باید زد و یا اسلیم از دست چوب و با استفراغ مشغول شد و ما، الجین و غیر آن هر چه
در برقران زرد یا کرمه آمد و این باب نافع و اگر رنگ از سیاه وزر و مرکب بود
رک از هر دو دست زنند **باب بیست و ششم** اندک انواع استسقی اما استسقی
سه نوع است طبعی و زرقی و لیمی اما نشان طبعی آنست که ناف پر خون آید
و شکم کران نباشد و اگر دست بر روی زنند آواز طبعی دهد و نشان زرقی آنست
که شکم کران باشد و اگر دست بر روی زنند همچو شکم پر دست باشد و نشان لیمی
آنست که اندامها اما سید و شود و چون آنکشت بر روی زنند در و نشیند و اگر کران
همچنان بماند پس بکار خورده و رنگ او چون رنگ زندگان نباشد و از دست
و قتها طبع نرم باشد علاج شکم کرم باید داشت و سپوس کرم و شکم کرم
و سبور و روبا به پوشیدن و ما، الاصول با فند در یقون و درون و هر با بد و قنار
بزره و کند خاستن و غذا نخوردن و بار و غن جوهر و سقر و زهره خوردن سود دارد
در زرقی بهترین علاج کرسنگی و نشنگی است و هر روز یا هر سه روز قی فرمودن و هر
با صد و ریاضت معتدل کردن و در کرباب خشک عرق آوردن و در یک کران شدن

چنانکه

چنانکه سر او در آفتاب بود و آب معدنی را که و معدنی که کرم و سود و در و در و در و در
استفراغ کردن **صفت آن** غار یقون کدیرم شکر طبرزد و ده درم هر با و کدیرم
به چند و اگر اسهال اصراف کند باز کند شیر شتر غوطه و لول او سود دارد و غذا
نمان برمان و در غیر او شکم با و این و شکم کرفس و ناخواه بپوشد و نخورد
آب و ترب فام و چند چنه آنکه خورد و او بود و اگر از کشت ناز و و کبک کفک
برمان و مانند آن خورد و او بود و اگر از آب صبور و او اند کردن و خود آب و چند
چنانکه در اول کتاب یاد کرده آمد با قدر شتر آب **صفتی** **صفتی** ریاضت
فایده و معد و را باید بر ج فقیر یا یک کرد زنند و در آب دریا و معد نیان نشان
صفت کلانچه بگزید بر که مازور مدبر و مله زرد و غار یقون از هر یک یک درم
عصاره افنتین سه درم ریخ سوسن آسمان کون و کل سرف و کسنی و شکم
خیار با درنگ پاک کرده و رب السوسن از هر یک ده درم بکوبند و بشیرند و قنار
خیار شتر و فانیه و ترنبین از هر یک بازده درم هر سه را بکوبند و بشیرند و قنار
کرد و در و ما بدان سبب شتر تر دو درم تا چهار درم **باب بیست و هفتم** اند
چهار یا کرده و مانند اما اما سس کرم کرده آنست که با شست و با شستنی و اگر با
اند فایده کرده زبانی سیاه باشد علاج رک با سبب زنند و شکم با شست

باد و منجی باد و منکر از آب بسیار خوردن باز دارد و خیار شیر اندازد آب کاسنی
 شرقی سازد و خیار شیر یک استار و بجا، الجین استفرغ فرماید **ماسک**
 اندر و در کرده نباشد لیکن کسلان و کرانه زیادت باشد **علاج بر اصل قی**
 فرماید شراب انجیر و کاسنی و حقه سفتی در برک کرنب و حقه در و
 برک خط و سپیس و انجیر سنی و پرسیاوشان و تخم خیار و فرفره و روغن
 شیر و فماد سازد از تخم کتان و حب و خط و شبت و باد و شتی و
 و علف البطم و از پودن سپید و مرغ خاک و مغز باق کا و بکه از دانه و اندکی
 مقل اندر و کسند و برشند و طلی کنند و سپیس آب کسند با عسل و روغن
 بادام بدین **سوزش آب تا غش تا خون** اگر آغاز عسلت از کرده بود فون
 با بول آغشته بود و باشد که فسرده و باده پاره بود و کاه بود که الم اندر میان
 پشت باشد و بجا کسند بر آید و کاه باشد که بر زانو فرو آید و اکثر از فماد
 بود و فون تنگ بود و سوزش اندر فماد بود **علاج** تخم برگ با سلیق زنند
 و کشکاب و شراب بنفشه و شراب کاسنی و جرب **صفت آن** که از تخم
 خیار و مقشرده درم کل از من و صمغ عرب و کسند و دم الا خون از هر یک دو درم
 و خشی نش و مغز بادام شیرین و رب الیوس و نشاسته از هر یک دو درم
 و این

و اینون کسند کاسنی خفک نش عدد تخم کرفس دو درم شربت سه درم با شربت بنفشه
قرص که که بول فون و قی و اسمال و بسیار آمدن فون حیض و بواسیر را در
 دانه بکشد که با و بسد و مر و اید و صدف سفته و پنج عدد سی معقول از هر یک
 سه درم کل سرخ و تخم فرفه و کشیز خفک و سماق و نشاسته بریان کرده و
 صمغ بریان کرده و کاسنی از هر یک دو درم بکوبند و بپزند و به آب لسان الحمل
 برشند و قرص کند شربت دو درم با شراب مورد و باکب فرفه و تخم خیار
 با شربت فرسید برشند با پاک کند اگر فون سپید در میل در در شش فماد از طبع
 کرفس و پنج بادیان و از خرباک کرده و دانه با ما، العسل دهنه و غذا کبک
 و دانه و دراج و با چهره و دانه آن **سلسبول** ابن علی است که بول با جوش
 مردم از مردم جدا شود **علاج** قی کردن و در آب گوگرد نشستن و روغن فرفون
 مالیدن شود و از هر یک سه درم بکوبند و در آب بپزند و بجایند و آب
 و روغن سبزه و روغن زیتون بر روی زنند و بکوبند تا آب بسود و روغن
 بجایند بکشد چند بدین درم فرفون و سعد و قسط و پیل از هر یک دو درم
 نیم جله را در پنجاه درم این روغن کنند و گرم کنند و در دانه و کوزه اگر دانه
 مرانند و اگر دانه تنگ بتی در دانه زیاد کند بسیار نافع بود و معجون ماسک **البول**

سود دارد **صفت آن** بکند که در حب الاسس و مغر خلب و سورنجان و سعد و
 قرقه و دوج و داسن راست کوفته و بختی می برشته شربتی با دود و
 شبانگاه سه درم **صفت همچو** در **درایه سببول** نافع بود بکند فرسیون و
 افیون و چند بستر و سنبلی و در این چیز و زنجبیل و در این غلغل و زعفران و زهر یک
 چهار درم در اینج دو درم روغن بلبان و روغن بادام تلخ که در این هر یک است
 افیون و زعفران و شرباب حل کنند و با غسل بنمایند و در این هر یک است
 و شربت مکدم تا یک شغال با کرفس و یا باب کرم یا روغن سدراب در
 بکاشند و طنج مختل و طنج قنطریون و زیره و سنبلی جمله را بچونند و چند
 پسته در و کرده نافع بود **و شرباب پروان** **آندن بول** و با زرفتن اگر
 سبب زهر بود در حال رک با سلیق زنند و در آب نیم گرم نشاند و
 روغن کل در مانند و بول بغیا یا طین بیرون کنند و اگر حرارت زیاد باشد
 شرباب عنب الثعلب دهند و آب خربزه بختی گرم عمل نمایند و استغراق
 فرمایند **اگر سبب خون فسرده بود** بکند شب یا نه و در سرکه نهند بکشانند و
 ببالانند و از آن سرکه بکنجین سازند و در او مار سنگ نشاند و در کشتن از
 خون فسرده یک پاک کند شربت دو درم تا سه درم با جلاب ماء العسل
 در

و اگر سبب باد غلیظ بود ماء الاصول و منه بارون بادام تلخ و اگر سبب قنطری
 قوت نشاند و در آب اگر کدک نشاند و بپزد از سر در آب حل کرده و آب سب تلخ
 و زهره بزره و زهره کاه و در بکاشند و همچون جلقوزده و منه **صفت آن** مورد و
 ریوند چینی و حب بلبان و در خود امینون و سنبلی و سنج و در این هر یک است
 و فطر اب لیون و کما فیوس از هر یک مکدم و نفع خشک نیم درم جلقوزده سه درم
 انگبین سه درم و این همه در سم برشته شربت سه درم و در آب کرم بدهند **و یا بلباس**
 این غلبت که لشکی آرد و آب آنقدر که خورده باشد در حال بیرون آید **و یا بلباس**
 اگر قوت قوی باشد شرباب بقت و آب تخم فرفه و شرباب نیلوفر و کشکاب بارون
 با دود و کل و آب انار ترش و اندک که شکر و قرص طباشیر نافع بود **و یا بلباس** **و یا بلباس**
 انار ترش و طباشیر سوده نافع بود و سکنجین و روغن بادام بوقت خواب دهند
 و خون بتقاریق بکند و چون دارو کمتر شود و لیل بختی نشاند و غلط بود بفلوس خیار
 شربت روغن بادام استغراق کنند با اندک ریوند چینی سبز کرده **صفت قرص**
 طباشیر ده درم تخم فرفه و کوک از هر یک ده درم و کشیز خشک سه درم از سرکه تر
 کرده پس خشک کرده بر این ریوند چینی درم کل سبب درم کشار دو درم کا فزیم درم
 شربت سه درم در آب انار ترش و کلاب بدهند ضار کنند از پوست جو و روغن کل

بقصدت الحقا تر کرده بر نهشته **نعل یک و سنگ که در کرده و من** نشان بدیدادن
کرانیت در کرده و منانه و غلبیدن اندر بن قفسیب و قفا ضا ارب تا فاقن زنده
زود **علی** آنچه در کرده بود زود بود و آنچه در منانه بود با کستر کون بود اندر آب
زن باید نشست متواتر و مکرر گاه و منانه بروغنی سرطان و روغن کل کرم مالیدن
و هر بار ده آب که از ترب کوفته بفتا رند و نیم وزن در روغن بادام باور
یا رکنه بداند این علاج قویست و پاک کننده و هر بار در نیم مثقال حب میان
و یک مثقال صلیت هند را سه مثقال تخم فرقه پاک کرده بدهند زود پاک
شود و هر سه و سربان یا چوب و گوشت کا و از لبنیات خاصه پنیر و خای مرغ و از
کلچر بریز باید کرد و چون عقرب با قع بود **صفت آن** بگزند عقرب سوخته چنانکه
رسمت سه درم و نیم خطیانی را روح مگیریم و نیم زنجبیل مگیریم و نیم پیل و در
پیل از هر یک دو درم و نیم کا کچ پنج درم چنه پیدستر چهار درم همه را با بنجین بپزند
و پس از شیش ماه بکاردارند شربت نیم دانگ تا دو دانگ اندر آب کرفس و آب
تخمها و اگر شربتها در گامه یا در آب زن دهنده اثر زود تر کند و یک مثقال و نیم
منز با درم تلخ در یک اوقیه حر خسته نافع بود و روغن کرشمه مالیدن سود دارد **صفت**
زراوند و خطیانی و سعه و پوست پنج را از یانه از هر یک مگیریم یک اوقیه اندر
صمدوسی

صمدوسی درم روغن بادام تلخ کنند و در آب نهند و ده درم کرشمه زنده بپزند و در
کنند و دو حفته در آب نهند و پس درمانند و اگر روغن میان نباشد زینون
روغن با آب بپزند و بپزند و بپزند و بپزند **صفت سفوف** که خداوند فرود آورد
سلو دلد و تخم فریزه پاک کرده و زیره و ناخواه و سعد و تخم کرفس و تخم ترب
و منز با درم تلخ راستا راست بپزند و به پزند شربت بکیرم اندر طنج پرسیاوشان دهنند
چرب منانه دلیل آنست که بول کنده بود و پوست منانه خاوند **علی** بر اصل شربت تازه
آتش مبدن و اسفید با، چرب و شود بر مرغ فریزه بگزند تخم فریزه و تخم
که در شیرین و تخم فرقه و خطیانی پاک کرده و منز با درم شیرین و کثیراوشان است
در آب سوس و تخم خشناس و کل از منز و نذر التبع الا بیض و تخم کرفس از
هر یک سه درم شربت سه درم در آب بپزند و شیر تازه دهنند **فتق** آنست
که هرگاه بقفا باز خسبند بکار خویش باز شود و قرار داده باشد **علی** از کارهای
بارخ و طعام خورده پیاده رفتن و حرکت بسیار کردن و از خا بر ستن و جگر کرانی
برداشتن بریز باید کرد و هرگاه که فرود آمده باشد و بکار باز نرسد نیم تخم کرم
بر نهند و در آن برسم فتا رند و چون بکار باز نشود این بر نهند بگزند جوز سرد
و برگ اود مار و دنا پوست و مرزنگوش و کند و ناخواه و سریش راستا راست

و پنبه کهن طلا کنند و بر موضع قفق بر نهند و بپسندند و بکشدند تا خود بپخته و دیگر باره بر نهند
تا جای قفق سخت شود و کموط بکبار داشتن سود دارد و **سودا و دیگر کبریا معیه** و خرد کوش
و افاقه و مازد و کند و صمغ راست راست و جوز سر و دو جزو صمغ را بشرب حل کنند
و بدان بپسندند و بر نهند و بپسندند تا سخت کرده **باب بیست و هشتم** در بیماری که مخصوص
است بمردها و اما سخصه و قضیب و غیر آن و اگر مردها بود برک با سلیق و کشیز
و آب گسنی و آرد و جو بر نهند و اگر اما سخصه سخت بود آرد با قلع و حلیبه و با بونیه با سلیق
و پیچیده اندر می پیخته چون خضض کنند و بر نهند و اکلیل الملک و آرد کنند تا ناپخته
و خایه مرغ اندر می پیخته خضض کرده بر نهند **در پیش قضیب و قضیب اول قی فرماید**
و آنکه رک با سلیق زنند و جز مار کرم خوردن پر میز کنند و صبر و کدر و غلظت رویت
و کلار و مر داسک کوفته و پیخته پراکنده و خارش قضیب و خضض را هم فرماید
و رک با سلیق بکنایند و بر روز زانو حجامت با بویچه بر افکندند و این روز اندر
کرمانه باشند آن ترک کرده بسکه بسوزند و اگر بسوزد و روغن گل با سفید خایه مرغ طلا
کنند و بکشد و فرجیان و خند بکشد و عاقر قرحا و سعد و قسط و دار فلفل بکوبند و بر نهند
و جلد را راست و اندک مشک تفتی بر روغن سه رب بر مار طلا کنند کرم کرده
و کموط و دواک و دوا الملک بکبار دارند و نطف از خشنه داده اند که نافع بود

از ترشی

و از ترشی و جز مار که فراید پر میز کنند **صفت قوت** **باب بیست و نهم** در مردی که شکر
خورد و ضعیف کرده و لیکن از روغن تازه و حبه قرط و امرد و حسینی و نخود خام و آب
فرغار کرده و شور شده قوت باید داد و کسی را که مزاج معتدل باشد و بر این نیز سود دارد
و برود و مرطوب را قی نافع بود و بنیدرم انگر در پنج درم زرده مرغ بدهند و انوش
دار و سخت موافق بود و غذا اقلیه خشک و در ریز و کباب و غرغران بر کرده بسیار موافق
بود **باب بیست و نهم** اندر بیماری که مخصوص است بمردها سبب بر فون حیض و اگر آب
سبب بر فون حیض و اگر آب سبب سبب بر فون بود رک باید زد و غذا اسماق و مانند آن
سخت فتن و قرص کبریا و خمول ابریشم رنگین با آب ماز و تر کرده و سرکه آلود بر کند و اگر
سبب بر فون بود تن ضعیف و خون رقیق **علاج** غذا غناب و دهنه و اگر سبب
بود و خون کشته آید رک با سلیق بکنایند یا مابض صواب بود و در طبع صلبه
العلل باید شست و اقراضی کاکج موافق بود **باب بیست و دهم** در پیش از وقت
اگر سبب یک خون بود لاغر نشان آن بود که بر فون کردن باید کرد با آب نشانه و
ما، اللحم درون و زرده خایه مرغ نیم برشت و اگر سبب سرد مزاج بود فون غلیظ بود
و کسلان در کمر که نشان سرد مزاج بود **علاج** سحرین و کموط و معجون دج دهنه و غذا
نخود آب از نخود سیاه و ناخواه و انگدان و در ریز و انگر و سلیق نیم کوفته از هر یک

در بیماری که شکر
خورد و ضعیف کرده
و لیکن از روغن تازه
و حبه قرط و امرد
و حسینی و نخود خام
و آب فرغار کرده
و شور شده قوت
باید داد و کسی
را که مزاج معتدل
باشد و بر این
نیز سود دارد
و برود و مرطوب
را قی نافع بود
و بنیدرم انگر
در پنج درم
زرده مرغ
بدهند و انوش
دار و سخت
موافق بود
و غذا اقلیه
خشک و در ریز
و کباب و غرغران
بر کرده بسیار
موافق بود
باب بیست و نهم
اندر بیماری
که مخصوص است
بمردها سبب
بر فون حیض
و اگر آب سبب
سبب بر فون
بود رک باید
زد و غذا
اسماق و مانند
آن سخت فتن
و قرص کبریا
و خمول ابریشم
رنگین با آب
ماز و تر کرده
و سرکه آلود
بر کند و اگر
سبب بر فون
بود تن ضعیف
و خون رقیق
علاج غذا
غناب و دهنه
و اگر سبب
بود و خون
کشته آید رک
با سلیق بکنایند
یا مابض صواب
بود و در طبع
صلبه العلل
باید شست
و اقراضی کاکج
موافق بود
باب بیست و دهم
در پیش از وقت
اگر سبب یک
خون بود لاغر
نشان آن بود
که بر فون
کردن باید کرد
با آب نشانه
و ما اللحم
درون و زرده
خایه مرغ نیم
برشت و اگر
سبب سرد مزاج
بود فون غلیظ
بود و کسلان
در کمر که نشان
سرد مزاج بود
علاج سحرین
و کموط و معجون
دج دهنه و غذا
نخود آب از
نخود سیاه و
ناخواه و انگدان
و در ریز و انگر
و سلیق نیم
کوفته از هر یک

و در دم فرفه و روانس بر شش بر کشند و خوشی بدهند و بیالایند شتر تر تپلی در دم و
یک منقال سفید کوفته در پنج روانس نافع بود **صفت** سحرینیا بکند چند پسته
و فوفون و دارچین و دس رغن و فوفه و مو از هر یک شیش درم زعفران نیم درم و به
انگبین سبب کشند و پس از شیش ماه بکار دارند شتر تر نیم درم تا نیم منقال **سحرینیا**
قرمانا و ککونا و نذر الجز از هر یک سه درم فوفه و مو و دس رغن و فطر اسالیون و
پهل و قسط از هر یک شیش درم چند پسته و دارچین و فوفون از هر یک دو درم زعفران
سه درم معیه کیدیم با انگبین سبب کشند شتر تر یک منقال **اختارسم** که حال
پدید آید چون صرع لیکن کفک و تشنج که در صرع بود درین علت نبود علاج مشابه
می معیت و دغده با نکشت چنانکه آب جدا شود و عطسه آوردن و بوی کاغذ
و صندل و نیلوفر سود دارد **دشورین رغن** را غرما و حلبه و بجز آن نه مقدار صد
ازین بار رغن با درم شیرین بتفاریق دهند و به کنند و پهل سوده عطسه آرند
و چون خورمند عطسه آمدن باز گردانند تا قوت دارد پذیر شود و در دفع یابرس
آمد و غذا نشود بار مرغ فربه دهند یک منقال غلبه اند شتر لب ریخته دهند
و در دم قطب غبار شتر دهند فلو س جدا کرده خورده بگویند و پنجه در
نهند در آب گرم و بچه مرده شود مریض نذر الو و جادو شیر و گوگرد بزره کا و سبب کشند
و به

و ب کشند و بزر او دو دو کنند و اگر نفخ بچه مرده از سبب می کشند و بکند شخم خطل و قسط
و سداب از هر یک سه درم تر کیدیم این کیدیم مرا حبه اکوفته این حبه را بزر کوفته
و پنجه بزره کا و سبب کشند و بزر مار و حبه آن طلا کنند و چون حله را از زکار
زادنی نزدیک آید هر روز سه درم روغن با درم شیرین دهند و از تر ششها
بر این فرمایند و طعام قاضی ندهند تا با سنا زاید و اگر شیر او زده بود و تنگ
سکینین ساد و آب کشم فرفه و آب انداز دهند و غذا مرغ و مصرع و اگر گشت
کوبه و زیره باج و غوره و سماق بدهند و اگر شیر غلیظ و کوبه بود سکینین و آب
شور دهند و قی فرمایند و غذا بخورند آب و قلیه خشک با بکاه دهند و اندک معتر
و خورند و بپاشند و سبب و در جز و شست بکار دارند و شیر اندک را کشند بپاشند
بار رغن با درم و شکر و کرخ شیر و خط و شور بار شخم و کرخ و اسفناج و آب پیچ
با کوفته کوبه و آرد و شتر لب ریخته بپاشند و بیالایند و بجز آن نه
و اگر سفید مکیدن سود دارد **سبب کشند** شیر اگر مرغ کرم بود موم روغن روز
روغن عفت طلا کنند با آب کشین تر و قی فرفه در مایون بپاشند تا هوار
شود و اگر مرغ سبب بود موم روغن روز و روغن فطر و روغن خیر و روغن خشک
در سبب کشند و خاد کنند زان سیده و آرد و ج و حلبه و تخم خطل و تخم کتان

کوفته و گریخته خوار کنند **برک سندان بستن** و افتیمون و طبع تخم
 نیک سبزشند و بر روغن مصطکی پیازند و سه روز طلا کنند و پرستة فرقة کتان
 بآب ماز و تر کرده سرد بر روی بوزارند و کنند و آرد و جو سبزه سرشته طلا کنند
سخت شدن بستان و غده تا پدید آمدن بگیرند روغن بنفشه و زرده خایه مرغ
 با سرکه طلا کنند و بر برک شفا و برک سدراب ضماد کنند **باب سی ام در نفرس**
 اند نفرس و او جاع مفصل نفرس کرم را دلیل آنست که ماده کرم بود و جاکف
 در دسج و کرم **علاج** درک با سبق بکن بند خاصه از آن جانب که درد باشد
 بخون که از تبه او جاع مفصل یا کرده آمد بکار دارند اول ضماد روع برانند
 بگیرند طلب و اسفول سبر که تر کرده برک او را گرفته و بر حرانند و هر ساعت
 ساعت تر کنند و سماق و نار پوست و پوست جو با شراب سبزشند و برانند
 و اگر سخت بود زعفران و افتیمون راست راست با شیر بپزند و با موم روغن
 اند روغن کل طلا کنند و در دوا ماس بنهند و اگر درد زود معاودت کند
 بگیرند سود نخان و عدس معشر از هر یک یکدم و استخوان سوخته و آنکه شکر چند روزی
 هم شربت ده درم علاج او جاع مفصل کرم چغین باید کرد آنکه خبر نماند و از ده
 بیشتر باید **در صفت سبل** که نافع بود او جاع مفصل را و بلغم خام را که در معده
 دواغ

دواغ بود او جاع مفصل را و دفع بلغم را بگیرند رنجیل و قزقل و مصطکی و عدس
 و پیل و جوز بویا و در فلفل و نارنگ از هر یک دو درم ترب پا زده و درم و سوزنجان
 چغندر و سفوفیاسه درم انگبین ده استار در دوا و ما بگویند و بپزند و انگبین
 سبزشند شربت و درم **نفرس سدر** و او جاع مفصل سدر را جاکف و در
 هر یک تن بود و کرم نباشد و کران کنند **علاج** فی باید فرمود و ما الاصول و او با روغن
 بادام تلخ و بار روغن بید انجیر و کلنگبین و حب سود نخان و حب منتن و حب
 شیطی و غده اخذ آب و آن و ضماد از حنظل و شراب و روغن کل سینه
 طلی کنند و گاه باشد که رشی با حنظل یا را باید کرد و با خرفسون و روغن
 یا سمن طلا کردن و سبر کین کا و ضماد کردن نافع بود در تحلیل جاد و شیر و بیکه و
 که رفته سبب رقر است و هلیه در سبر که بپزند تا مهر استود و انگبین برانند و
 جوشی دیگر بپزند و بپزند تا هیچ مرسم شود و طلی کنند و دور و ز بکند و اگر خشک
 شود بر روغن کل چرب کنند و حلیه و کعبه و تخم کنان کوفته با دانه حلیل است **راق**
النار علاج آنچه نفرس بود و اصل او آنست که غذا کمتر خورد و از
 پس غذا هیچ حرکت نکند و در بادام ریاضت کند معتدل و چون شفا یابد
 چهار فصل بر صحت نکند از شراب نشاید خورد و **والمی** رسکها بود غلیظا براق با پخته

علاج فی زمانه و استفراغ بلاء الجین و طبع اقیقون باید کرد با جگر از زیر کتب و ایا راه
 فیکرا با ایا راه غاریقون و منه **دانه الفیل آنت** که قدم و ساق با سطر شود
 و چون ساقی فیل **علاج** استفراغ کنند بلاء الجین و طبع اقیقون پس خاکستر
 چوب کرنب و چوب کرزاد و حله و سرکین بز و تخم ترب و تخم جرجر کوفته
 با روغن کنجد طلا کنند و بکوب چوب کرنب و بوره نان در آب خاکستر چوب کرزاد
 آب خاکستر چوب انجیر سبب شده و طلا کنند و به بند کیشان روز و نیم اذانی
 و در روز طلا تازه کنند نافع باشد **بخش سیم** اندر علاج تب و حصه و این دو است
باب اول در انواع تبها و علاج در **حمی النبوم** یعنی تب بکروز و تب و این بیشتر
 و قتها از نمانده که یا از غذا نماند موافق و غم عظیم پیدا شود و در تن گردان و کسل
 و کمتر خنک در تنها و دیگر بود نباشد **علاج** هرگاه که تب کساریده شود و در کمال تب
 زن نشستن و تدبیر غذا کردن چون مرغ جوژه به کنگ جو و بزغال و رشت و با و مانده
تب دق بسیار اتفاق افتد که تب سبب تخلص چهار یا سبب خطر طبیب
 باز کرده اما تب دق تبها تا در دست و نبض مدقوق صلب و ضعیف و متواتر
 بود و موضع رک گرم تر از خا بر دیگر و هرگاه که غذا خورد پس از یک زمان تب و
 حرارت او ظاهر شود و نبض قوی شود آن تب فی دست از تب نهارد و **علاج** اول

خار

خانه سبب چهار خشک باید داشت و آب زن و کرمه معتدل و آب نیم کرم
 و روغن بنفشه مالیدن پس از آنکه از آب پدید یافته باشد سود دارد و اگر تب
 ظاهر او دخته نباشد شیر تازه و شیر فردمند و زرشان و دوشنبه سود دارد
 و شراب شمشاد و کشکاب سرطان در روز و شب شنبه با روغن بادرم و شکر
 و است و لعاب اسفند و هند و زرشک کشکاب آلو با شراب عسل و قرص
 کافور با شراب صندل و غدار قلیه کدو قلیه خیار و سفناج و اما تازه و فانی
 مرغ نیم برشت و فرود شده و شمشاد و کشکاب جو و بادرم کشکاب بخته و مرغ تازه
 و شراب بلور و بنفشه و مسو و نار تر خوش بو پیش او نهانی و آب کدو و
 و آب فرزه هند و آب خیار با درنگ و آب انار شیرین با روغن بادرم و روغن
 و کدو زرشان که در چشم نشود که زبان دارد **تب حصه** سبب این تب عفونت سودا
 بود یا از عفونت خون بسیار **علاج** رک با سلیق زنده و خون با نازده و تب کرکتن
 و سکنجین تازه شکین دادن و از زرشک و شیرین موافق بود و مصلح و حلیه
 استفراغ باید کردن **تب محرقه** خرابه درونی و از دم بود و زرد و سوزان تر از برون بود
 و تشنگی عظیم بود زبان سپاه و درشت بود **علاج** سکنجین ساده و شراب بخورده و
 حمض و ترنج و شراب صندل و قرص کافور باید داد و بعضی آب آب کدو و آب



فربه مندر آب یا بر شش و شکم رقیق دهند و استقراغ نفوس خیار
 شکر کنند و بیخ فرما مندر **تب غلبه فی الفل** این تبی است که میروند و گریه میروند
 نگردد و مدت نوبت او هفت ساعت باشد و کمترین چهار ساعت و بیشترین
 دوازده ساعت و آنچه از دوازده ساعت در گذرد اندر زده از غلبه دور باشد و اگر
 تدبیر صورت رود و هفت نوبت پیش نیاید و باشد که بچهار نوبت بگذرد و سوما
 که در آغاز این تب بود زود سکنی کردند و اگر نیک لرزاند **علاج** سکنجین سر کرده
 بدهند یا شراب دیوان یا شراب ترشنی ترنج یا یا شراب الو و در آن حال که
 خواهد لرزاند بن شراب سکنجین یا تب نیم گرم دهند و تکالیف کنند تا چرخ
 از صفرا بقی فاند و اگر خواهد که فی کند تب تنها خورد تا رطوبت بگذرد و نیز فرود
 آید سرماند و ترسکی شود و تب کوتاه کرده و چون تب کساید شود اندک شکم
 تنگ دهند یا شکر و آن روز که تب نباشد آب انار یا تخم فشاریده بدهند
 یا شکر بوقت صبح یا شراب الو یا آب میوه آمیخته و اندک شیر خشک بر نهاده باشد
 نفوس خیار شکر در آب فرما مندر یا و در دم اسفنج یا آب آلوئهده و یا شکر
 بدهند و غذا افزوده آب آلوئهده و آب غوره یا بادینون یا در فرما مندر یا در
 مسکنه زرد الو یا در شکم و اگر تب با جلد طاع و ناسه باشد طبع را بچند نرم فرود آورند
 یا شیف

یا شیف از شکر و بنفشه و سقونیا بکار دارند **تب غلبه فی الفل** و شکر الغلبه این
 نوعیت از تبها که ماده این آمیخته بود از صفرا و بلغم و فرق میان تب خالص
 و شکر الغلبه آنست که ماده و شکر الغلبه اگر چه صفرا و بلغم هر دو با هم آمیخته بود
 اما یک جزو نکشته باشند و بدین سبب نوبت صفرا جدا کرد و نوبت بلغم جدا
 اما آن روز که نوبت صفرا بود گرم تر بود و آن روز که نوبت بلغم بود
 نشان آنست حرکت آهسته تر بود **ماده تب غلبه فی الفل** صفرا در طوبت هم آمیخته
 بود و کچیز نکشته بدین سبب فعل جدا گانه نباشد اما که بلغم غلیظ تر و بسیار تر
 باشد و هر گاه باشد که تنگ تر و اندک تر بود و گاه باشد که صفرا بیشتر بود
 و گاه باشد که صفرا سوخته بود و گاه باشد که سوخته نباشد و گاه باشد که هر دو
 اندرون رکها باشند و گاه بود بیرون رکها باشند و بدین سبب تبها چنین
 مرکب اند و هر دو شمار بدین تبها نیست هر ازین دو نام که یک را غلبه فی الفل گویند
 و دیگر را شکر الغلبه **علاج** هر دو مشکل باشد **اما** در طریق صورت در علاج این
 تبها آنست که تدبیر طبع نرم کردن و تدبیر قی کردن فرمایند و در در لوبل و تدبیر
 کنند و هشدن و مایع و عرق آوردن و در جبهه تدبیر پاک کردن تن از ماده قوی بود
 و سپس از دو وسیل از بیرون آمدن چیزی را نفخ کنند یا به روشنی و در آن حرارت

و استغراق قور و در حال مرتب نگاه کنند و آن ماده کمتر کند که غلبه آن ظاهر
باشد و اگر حاجت تکبیر حرارت بیشتر بود بکفین سده و دهند بکفین
بروز و با اندازه حرارت سده از بزرگ و چون تخم کاسنی و تخم کشوث
و تخم کسنی و این را با آب بکفین و اگر حاجت بدان بیشتر بود که ماده را
بپزند و کشاب بپزند و در آن تخم و تخم بادیان و سقر بود و تمامی خشک
و نفع و سبیل آن آنچه در قور و نتوان داد و در آن دیر نشد و بیکر که هم بود که
با دلفیاف کرد و بدماغ بر آید و سرسام تولد کند خاصه اگر صداع باشد و کشک
و بکفین چنان نشاید و اگر دماغ قور بود استغراق ششم حفظ باید کرد و
پس از استغراق ماه الاصول در دن **تب راج** روز نوبت از طعام و شراب
باز باید درشت و با آب سردی فرمود اندر تنها صواب بود و آن نفع که تب
باشد هیچ غذا نهند و روز دیگر که نوبت نباشد شور با نمک بکوشد بخت
نشد و روز دیگر که نوبت نگیرد آب با حیوانه اختصار کنند بر دهن کاو
یا بر دهن شیر بخت با برزده یا شیر یا دهم و بخود کوفته و در وعسل یا شکر یا شبنم
داده روز نوبت اگر جاره نباشد کل شکر دهند یا بکفین سده سرشته و اگر
میش از کشکرقی فواید صواب بود و باقی علاج تب مغز و **تب راج** **تب راج**

و آید هر دو از یک جنس اند و هر دو در آب جوشیدن قور بود و لیکن ماده آبله
بیشتر است و میل نر دارد و ماده حصه اندکست میل خشکی دارد و بدین سبب
بزرگتر حصه که بکفین است و از پوست بر خاسته تر نیست و با خطر تر است از بزرگ
آنکه ماده از تنه نرات و در دماغ آب بیشتر است و در دماغ سر و کرانه اندر آنها
لازم است آب است و اندر خوراک ترس آرد و چشم سبز بود و بینی و کام خا
و نشانی که آرد اگر کشته شود اما آنچه سفید بود یا زرد و بر کشته بود بخطر باشد خاصه
اگر زرد و بر کشته آید و زرد تر بزرگتر باشد و با سیه بود بر سینه و شکم بسیار
بود و دیر بر کشته آید و در بخت شود و در رسم بسته شود بد باشد اگر سخت آید آید
و پس از آن تب بکشد و خطر ناک باشد و بر آید و شب یک روز بود **تب راج** هرگاه که
در شکر کسی آید گرفته باشد دیگر از افسد باید کرد با حیمت و از کوفت و شیرینی
پر مزه بیکرد و طبع را با آب میوه نرم کرد و آنرا که آید بدید آید هوا معتدل باید
درشت و تن را بکشد و پوشانده درشت و در دماغ آب سرد دهنه تا عرق کند
و طبیعت را بر دفع ماده یا رومد و صندل و کافور و کلاب بویانند و سرکه و کلاب
در پز کنند تا در سهم هوا بسته نشود و آب کشیز تر و نفع و سماق با عصاره
کشم انار تر با زرد و کلاب سوده یا سرکه و کلاب حل یا زرد که کافور اندر بکشد

و اگر آواز بگردش در آب غرغره آب بخیخ غرغره کند و غذا بپوست جو آب بپس
آمیخته اندر آب اندر ترشش با آب غرغره و اندک شکر و طغشل با آب غرغره
یا سرکه یا بشیره مغز بادرم و کنگکاب و عدس معطر و هرگاه که علامت خیر بود
و خشکی بدید آید خاصه از بامفت روز و آنچه بزرگتر باشد بسوزن زین بکاشند
و آب و سر برون کنند و به پنبه نرم به چسند و اگر آبله تر آب و بسیار بود بپار
بر کل سرخ سوده یا بر آرد و از آن یا بر آرد و جو آب باشد و یک گرم یا کوزه نیز موافق
بود و اگر بعضی خشک باشد از نمک آب جاره نباشد آنجا که بسوزن نکاشته
باشند و آنجا که پوست بخراشیده باشد نمک نباید رسانید تا قمار کینه نشود
نمک دور باید درشت و صواب آن بود که عدس و کل سرخ و تر است که در
آب بپزند و نمک در این کند و بخرقه آب و زنده آنجا که مرید و اگر در دست
قور بود قدر صندل و کافور اندرین آب حل کند و اگر آبله کینه شود سپوس
کنم به بپزند و بخار آن در زبرد امنی بخورند و آب کرم خورند و اندک بادیه
و انجیر خشک و قدر شکر در آب بپزند و بیالایند و اندک دمنه و اگر
عضون ریش کرده کل سرخ و صبر و کندر و زردوت و دم الاونین بد آنجا
طلا کنند **اندر حصبه** لعاب بهمانشتر دهند چون لعاب سببول و لعاب دار آبله
و کنگکاب

و کنگکاب دمنه تنک و آب کدو و آب غرغره بشیر یا غرغره آمیخته با آب و بواج
با آب اندر ترشش بسیار نافع دارد **بخش چهارم اندر اناسها و بیشها**
و جراحت ما و این یا زنده با آب **باب اول در اناس کرم و اناس سر**
اناس کرم سرخ بود و سوزن **علاج** رک زنند و حجامت کنند و بمطبوخ بپسند
یا با قراض بپخته استغراغ کنند یا با صندل سرخ با آب غب الثعلب بپخته طلا
کنند طلا مکر کنند یا بشیر یا حفضل و زعفران و مراندر کشیز تر حل
کرده طلا کنند و با فراده جو با آب کشیز تر طلا کنند و اگر شیش بدیده بروغن کل
بر مرزند و اگر سب زعفران یا شیمی بود صندل سرخ و زعفران را استار است
با آب کشیز تر طلا کنند و اگر شیش باره بروغن کل چرب کنند و بر نهند و در نهند
و اگر اناس سر بود و کرم و هم رنگ تن بود علاج شب میانه در سر که حل کرده
و آن سر که با آب چامیزند و پنبه در آن ترکند و بر نهند و به بنهند و آب خاکستر
چوب بلوط نافع بود و تدبیر استغراغ کنند خاصه اناس سخت بود و سر کلان از
ماده سودا در خالض باشد و باشد که صفرا و سودا بهم آمیخته بود و در دوسور شش
با نازده بود و زخم بسیار افتد و اندر حصبه نیز اندر روده افتد سخت بپزند
یک با ملاط و لون او تیره **علاج** صواب آن بود که نگاه دارند تا همچنان بماند و

نیفزاید و ریش نکرده و استفرغ جالین و هر چند روز پنج افستیمون دهند
با سکنجین و باقی علاج همچو علاج مالخولیا کنند و تدبیر با عتدال سازند و چکا
سنگ آسبا و سنگ افشان و چکا که شربت در آب کشیز نافع بود باب
باب دوم در علت خوک که خداوند این علت از غذا در عنبط بر میزند و از آن
طعام خورد و مردم را خلیسون را قوت زیاده کند بکشد ایرسا و زفت و زرد
راست راست کوفته و خفته سبب شدند و بکشد بپنک کوفته و پنج غش اطمار
و آرد با قلا و آرد و جو و مغز بادام تلخ و مقل سرف راست راست کوفته و خفته
با هم سبب شدند **رسم دایمی سون** بکشد مرد اسنگ و دوا قیه نیم بر خن
ریت بچونانند و بشوراند بکفجه تا روغن سیاه شود مرد اسنگ بکشد و آنکه
لعا بچشم کنان یک اوقیه و لعاب بچشم خطمی یک اوقیه درین روغن افکنند
و بشوراند تا قوام گیرد و اطریفل عدد در رسم سود دارد بکشد بلبیه سیاه بازده
درم و بلبله و آمله و ترد از هر یک هفت درم افیون دو درم بسفایج و اسطوخودوس
و سنایک از هر یک پنج درم شبنم و زرد نباد و غار بقون از هر یک سه درم بنشین
و مصطکی و غیره و قرنفل از هر یک دو درم سه درم نون و در غذا کردن کوفته
خسک کرده کوفته و خفته هر باید ادویم درم با نیم درم در چمن و قدر شکر کوبد نافع
بود

بود **باب سیم** اندر طاعون و در اخس و دمل و تری طاعون اما کسی است
کرم بر چاکه نرم بر آید و لون او سیاه بود یا بنفش یا سبز گر آید و یا سوسن
بود و خفقان و غشی آرد و علاج دل شرباب صندل و قرص کافور قوت باید داد
و آنرا بپزند و خون اندک اندک از حجم بیرون کنند و با هیچ طلی سر بکشد و درند
و فرید حکیم که دیک طاعون از عفونت خیزد و یا از عفونت خون یا از عفونت هوا
و آنچه نزدیک عفون رسیده بود کشته است و آنچه از عفونت هوا بود بکشد
علاج او تغییر هوا و باد باشد و بکشد و طباشیر سوده باب زمار ترش و شیرین
چند روز به سبب مفید بود و در حواله او کل از من سبب که حل طلائع کند چنانکه هیچ
خشک نشود و نگاه باید داشت از آنکه از دس بیرون آید بجا بر دیگر نیاید که از
انجا نیز بر آید و گمان دیگر از حواله او دور شوند که سرایت کنند است **اخس**
اما سبت که در بن ناخن پدید آید **علاج** نخست رک زنند و بند النج و سرکه
و احتیون بهم عروق کرده طلائع کنند و اسفول سبب که تر کرده بر آن نهند و هر ساعت
باب سرد تر کنند و اگر هم روز آنکه در آب سرد درند نافع بود و اگر بدین
طریق دروس کن نشود آنکه بر روغن کل کرم کرده دارند سود دارد **دمل** دمل
فصد و حیات باید کرد و استفرغ بمطبوخ ببلید کنند و طعام کم و لطیفتر

بکاف و دارند علاج نخت اسفول ترکده بر نهند چون بان خشک بر دوزن نخته
و غول با بخر خشک کوفته و اندر روشن کتان سرشته و صلبه حلبه بر آفر کوفته
و نخم کتان و نخم مورد و نخم کرنب با بخر با شیر سرشته بر نهند و برک
کرنب اندر فرقه پیچیده اندر آتش آسته نخته کرده پس نخته کرده پس
باروشن کا و باند و مرسم باند و بر نهند **شمار** اندر بسیار فون
و صفرا و بلغم شور بود اما آنچه بسیار بلغم شور بود شب غلبه کند و
سفید بود و آنچه از خون بود سبز بود و بر روز غلبه کند علاج آنکه از خون بود
آب غوره خورند و مرسم آب غوره طلا کنند و هر وقت که ساکن شود
رگ زنند طبع را با آب میوه نرم کنند و دودغ ترش و آب زار و قرص
کا فود دهند و اگر دراز کشد و دردم بلیله زرد و یک مثقال ابارج فیکرا
بسکنجین سرشته بدهند و اگر بلغم بود نخت رگ زنند پس طبع را
به کلشکر و مسهل فرو آرند و در ابارج فیکرا و ترب و غار بقون و افیمون
و ننگ مندر شحم حنظل ترکیب کرده بدهند نافع بود و کرمانه و آب محون
سود دارد **باب چهارم** اندر غلبه و جیره و آتش فارسی و کا و رس و پیرنا
خورد و بود با هم پیوسته مکرر د و این مر شود و با سوزش و خارش بود و جرات
نیز

نیز نثرات باشد و سوزان و زرد سیاه کرد و **فارسی** نثرات بر آن باشد
با فارش و سوزش بود **کا و رس** کا و رس نثرات خود باشد علی بی هم
به یکدیگر نزدیک نخت صفرا سکن باید کرد آب غوره و آب زار ترش
و شیرین پس رگ باید زد به طبوخ بلیله زد و با آب زار ترش و شیرین
و شیر نخت استفراغ باید کرد پس صندل سرخ و فوفل و شیا ف با دین
اسفیداج در زیر و کل از من آب کسنی و آب کشتیر و عنب الثعلب و آب
گوک و کلاب با اندک سرکه طلا کنند **چهارم** اول استفراغ فرمایند و پس
از آن فصد کنند و زار ترش و زار پوست و دانه اندر سرکه به بزند و نرم بایند
و بر فرقه طلا کنند و در شبانه روز سه بار **کا و رس** را نیز بدین گونه علاج
کنند اما کا و رس را بمطبوخ بلیله کا یا استفراغ کنند و از نرد و افیمون
خاک نکلند **باب پنجم** اندر گرد خارش و سقفه و شیرین و کرتر را کرمانه خوش
آب و آب چغندر و آب نخود شستن و رگ زدن و مسهل باید خوردن و
اطریق و سیطرج بکار داشتن **صفت آن** بکزند بلیله کا یا رس درم بیل و آله
و سار که از هر یک بیت درم نشا و تره سرد درم ریوند چینی ده درم مگو بند و بپزند
و بر روشن با درم چرب کنند و بکشش سرشند شربت چهار درم **صفت قرص**

و ششیم سبزشند و بر کاغذ طلا کنند و بکند زدن تا خود پیفته و اگر سبزه خون
فرود بود و اندر پوست چسبان بود علاج ریش را سبزه حل کنند و فضا کنند
و مرسم سازند و به باطلقون طلا کنند **صفت آن** بکند زدن مرسم را به و کاغذ
سبزه که رقیق سبزشند و بکند زدن بسیار نافع بود **باب ششم** در سوختن ریش
در حال سفیدیه فایده مرغ و روغن کل طلای کنند و اسفیداج از زرد و مرسم
از مرسم که در دم صبر بکند زدن و در دم با مرسم روغن و روغن کل طلای
کنند **باب هفتم** اندر ریش بلخی و ریش پلید علاج ریش بلخی علاج طوط
و مرسم اسفیداج نافع بود و شراب صندل و شراب غوره و قرص کاغذ کتان
و **در ریش بلخی** در روغن زیت و شب یافه و انکبین برابر مرسم کرده طلا
کنند و بکند زدن مرسم سوخته و ساج و نمک درون برابر مرسم و با مرسم روغن
و مورد مرسم کرده طلا کنند **باب هشتم** اندر خندم و عرق مکرر بدنی خندم را
نخست رک زنند و علاج مالینو یا فراسیند و استغراق سودا کنند و هر روز
شیر تازه شکر خوردن نافع بود و کرمانه خوشاب سود دارد و عصار انگور تازه
هر روز با روغن تازه با هم شربت کنند و در ساعت فشرده باشند عصار بیلدیم
روغن بادام سرد و دهنند و شراب ریکانه نیز نافع بود و نان جو با کبره و هر روز
بر روغن

بر روغن زیت و خاکستر خوب انجیر و بوره نان چانه و آرد و آرد و آرد و آرد و آرد
و بوره اشنان برابر یا میزنند و در کرمانه طلا کنند و میکرمان بداند و طبع خلیه و
و صابون در روغن حل کرده هر روز روغن زیت را بدان بشویند و غذا سفید با مرغ
خاکه خاصه فربه و گوشت تازه فربه بره را با دانه مناسب دارد و بعد از آنکه طبع
اجابت کرده باشد ریاضت معتدل کند و استغراق بر ریح فیه و لو غازی
کنند و چون افتیمون بکند زدن چنانکه در علاج مالینو یا فراسیند کرده آمده **و**
شام که در روغن طرف سرخ و برآمده کرده عصار خندم و اندر زیتان
بیشتر افتخار رک زنند و حجامت کنند و علاج نکند که در اول خندم یا د
کرده شده سودا در **عرق مکرر بدنی** اندر شهر که این مرض تولد کند باید استغراق
کردن به طبع بلید و افتیمون و طرفیل که خاصه برابر این علت ساخته آید باید
و بلید و آله و ترید و زنجیل و سنبل برابر بکوبند و به بزنند و بوض انکبین
فایده کنند شربت را تب کرم اگر ده روز بخورند ماده علت زایل کند اما از
طلا ما آنچه موافق بود بخشم مورد و اسفیداج اندر آب کنند تا لعاب بکند طلا به
کبره بر پنبه کهن **باب نهم** اندر زدن کشت بار که بر زمین آید جالینوس گوید که فرقه
دوسه تو کنند و در پیچید و چینه نوبت بول بر آن کنند علاج و میکرمان **باب دهم**

اندر جراحت که تازه باشد و درست افتد علاج آنست که مردوب او را فرست
گیرند نگذارند که چیزی در میان جرح افتد چون مرور و روغن و غیر آن
و خشک بنده باید کرد و اگر جراحت نا احوال بود و زرا و پها دارد بشکافند
و درست کنند و آنکه علاج کنند و در او خشک بکار دارند و زود خشک
کنند **صفت دوز** بگزند مرداسنگ و سفیداج از هر یک یک فونرم بایند
و بکی دهنند اگر جراحت بر افشاده باشد زراوند مدوج اندر شربت بخت
و خشک کرده و بخت بر در نهند **صفت دوز** که خون یار دارد بگزند صبر
یک فون و عنبر زود و دم الا خون از هر یک یک فون بگزند و به بزند و بکار
دارند و سرکین فرو سرکین رب کوفته و ناکوفته خون باز دارد **باب دوم**
اندر خار و بیکان که در عضو عاید بگزند زراوند مدوج کوفته و بخت بایند
بهر شد و بر در نهند خار و بیکان پرون آید **بخش هشتم** در ترتیب
وزن و این سه بابت **باب اول** اندر شکستگی و کوفتگی و پرون آمدن
مقتضی از جابر خود هرگاه که این نوع آفتی بعضی بیهوش باشد بر سر در حال رک
باید زدن و بران جابجاء محج نهاده و خون را بجانب دیگر کشیدن و طبع را
کفنه نرم کردن و آب میوه و شراب بطوس دودانک بار بوند چینی

صل

حل کرده و اندر جلاب و شکاب مایش بار و روغن با ورم و اگر الم معده رسیده
بر شربت کفچین سوده دهنند با کبر با ورم از هر یک نیم شقال و سیب میان
پاک کرده و در کلاب بخت چناه ورم کل و دودرم مصطکی و اوقاقیا و برک مورد
و سنبل از هر یک چند دودرم و زعفران و صبر از هر یک یک دودرم آب لاجمل
بهر شد و بر معده نهند و اگر الم به کبر رسیده باشد روئاس که تبار فوه
گویند و ریوند چینی از هر یک دودرم کل مغول و طباشیر از هر یک چند دودرم
بگویند و به بزند شربت دودرم با کفچین سوده دهنند بگزند ضدل سرخ
و سفید و کل و بنفشه خشک از هر یک چند دودرم آرد و جوسه دودرم و زعفران یک دودرم
کا فریم و آنکه جلد را با کلاب و روغن سبزشند و بر کبر نهند و به بزند و اگر
هر است کمتر بود بگزند کل سرخ چند دودرم مصطکی و سنبل و در جابر از هر یک دودرم
و برک مورد و دم و دم الا خون دودرم و دم الا فود و دودرم در روغن خیری
حل کرده و در او با بدن سبزشند و طلا کنند **شکستن استخوان** و پرون آمدن
از جابر خویش علاج کشیده است چند آنکه جابر خویش باز آید و درست کند
و لیکن بزنی با کیشید چنانکه در دودله نکند **آرد دوز** **بخش نهم** در روغن کل
چوب بکنند و برک مورد کوفته و بخت بر در باشند و به بزند و سه روز بگذراند

و به فرقه خشک باید بست تا خشک و گرم نشود و اما نس نیکند و ضما در سانه
از برگ مورد و زدناس آرد کرده و فرقه بدان ترکند و به سینه و سخت
بباید بست و فرقه سه چهار بار باید کرد و در سینه و اگر سبب بر غشوی افتاده ضما دار
روغن تر کس و روغن نس سبب سبب شد و روغن سبب کرم کرده
پوسته مر جک باشد و روغن نابونه و روغن سبب کرم کرده بر نهند
در و نار خشکی از این گونه سازند بگرد مقل و بشق از هر یک ده درم صبر و مر
صافی و سیر و اقا قیا از هر یک یک درم کل از هر یک یک درم کوفته و بخت به
سفید خای مرغ سبب شد و به سینه و اگر در و کشته بکشند و آب شیش اند
و دیگر به سینه **باب دوم** در زینت و دوا الشعب بگرد ابارج و غیر او شحم
حنظل و غار بقون چند کرت به بند و اگر امعا ضعیف بود به طبخ و فتیمون
استفراغ کنند و ابارج و معجون نجاع بکار دارند و اگر مزاج کرم بود اطر فل
کو کبک دهند و طبخ هلیله زرد و بونج او بزنند و ابارج و غیر او در و حل کنند و
بدان غرغره کنند و عاقر قرحا و فرغون و زهره کاه و سبب شد و طلا کنند و پیاز
مالیدن سودا در دماغه یا ز کس و سبب غشوی سوده و غده سبب کرده کرده
بر سر طلا کنند پس بنویسند و اگر زهره کاه و شحم حنظل با آن یا کنند و قوی باشد

در کردن مور باب چقند و آب نخود بنویسند و صبر اندر آب مورد بپزند
و طلا کنند و زمانه صبر کنند پس بنویسند و پوسته مورد هلیله سیاه و آمله
بنویسند و روغن مورد و آمله بکار دارند **کلف** کرب زنده و به مطبوخ هلیله
و افتیمون استفراغ کنند و ابارج و غیر او بکار دارند و آب بخت با شیر
تازه آمیخته طلا کنند و زرنج باب کشیز تر باشد و طلا کنند و تخم زرب
و مغز تخم فرزه پاک کرده و کوفته باب معوضه شسته طلا کنند پس
از آنکه از کرم به سر و ن آمده باشند یا بخار آب کرم رسیده بود **صفت دار**
یک مغز بادام تلخ سفید کرده سه درم مغز تخم فرزه یک درم سبب و درم
بباید چنانکه از سبب نماید مغز بادام و تخم فرزه سیاه سوده و شرب
طلا کنند که بقیه از در شستن باز دارند و بعد از آن نهفته بنویسند کلف با کنند
هقی را به مطبوخ هلیله و فتیمون استفراغ کنند و معجون نجاع و اطر فل کو کبک
بکار دارند تخم زرب و فوه و شیطرج و شحم حنظل و ماز و روغن و فرقی سفید
و فرول و قونیای برابری کوفته و بخت به سر که در کرم یا در زرد و یک آتش با در
آفتاب طوی کنند **هقی و برص** قی فرماید یا ابارج و نوازا یا مطبوخ و فتیمون
و معجون مانان بکار دارند **صفت آن** هلیله کاه به سبب درم هلیله و آمله ز

از هر یک ده درم شیطان و بعد از تجیل از هر یک سه درم ساج مندر چشم برفنج
و اسطوخودوس از هر یک هفت درم غار یقون شیش درم قطره درم کند
و مصطکی و انیسون و قرنفل و خربوبه از هر یک دو درم بیل و در بیل زار
مشک از هر یک چهار درم به گویند و بنهند و با یکبین بپوشند شربت چهار
درم سود دارد **صفت طلسم بی** بکشد برگ مار و واز بون و قرین سیاه
و بیل و بوره برابر سب که بنهند و نظرون و در پنج و سونش آهن و کفک دریا
کوفته و بخت در دران کنند و بپزند و در آفتاب طلا کنند پس بنهند
آب کرده باشد بکشد و آب از در برون کنند تا خشک شود و درشت کرد
از تجیل بکشد زنجیل و بیل سفید و قرین سیاه و باره و فیروزه است
گویند و بنهند و شراب حل کرده در و با بدن بپوشند شربت درم
صفت بی از تبه این علل بکشد شیطان و سرمه و مار و استخوان سب که طلا کنند
طلسم کرده بکشد شیطان و سنبل و شب بخت و میوه در و خشک کرده بپوشند
و بنهند و اگر بنهند و بیالایند و طلا کنند شب روز بهتر بود و جالیوس
گوید که هر که بپوشد معجون درج باوج یا قرین بوزد هرگز او را برص و لبت نشود
بکشد آرد با قلا و آرد بخود و آرد بود نشسته و کنیز و تخم رب به گویند
و بنهند

و بنهند و به شیر تازه بپوشند و در اول شب طلا کنند و باید بود با آب گرم
بنوشند و اگر در آب سبوس و بنفشه خشک بخت باشند بهتر باشد غذا
شیر تازه و به بیل و به مرغ خاک و مغز استخوان و اندک شیرین و زرد خایه
مرغ نیم پرشت و انجیر خشک و تر و کدنا و اندک شیر و زعفران خوردن رنگ را
روشن دارد و اگر بر دهن سبوس بپوشند و بر کوفته بپوشند و کافور
بر در و اندک تا در و خشک شود اما این علاج را پس از آن کنند که در کرم با پیرا
پاک کرده **فردان تن** نافع و کافور و آب شیش و سب و طعم مهر و وقت
خوردن و استخوان و کوز آب و کربخ و به شیر و کوفت بره بریان و کوفت فربه بیل
و کبک **صفت بی** که مردم را فربه کند بخود سفید در شیر کافور غار کنند و اندک
سایه خشک کنند بخود بخور و نان میدة خشک بخور و بخور به بنهند و دانک زیره
برافکنند پس نان خشک و شکر را بکنند و اندک تازه شیر در و بنهند و
بقوام آرد و دو جز با درم کوفته برافراشند و هر روز بخورند نخت او را اندک
پس از آن بخور خوردند **فردان تن** بخور نان و شور باید خورد و نان خشک جوین در
طبخ گرم توایل باید کرد و در کرسکی و نشکی صبر باید کرد و طعام در شب نه در شب
یکنوبت باید خورد و جامه درشت باید پوشید و بر سبب تخففت **باب بیسم**

اندر علاج قانون علاج جمله زهرها آنست که هرگاه تهمت افتد که چیزی داده اند فی
الحال لب نیم گرم و روغن شیرخفت با هم همزج کرده باید داد و قی بسیار
فرمود و شیر تازه داد تا بقی باز آید و اگر شیر حاضر نباشد مسکه تازه
که ریخته نافع بود و روغن کاکل ریخته همان منفعت کند و لعاب تخم کتان
و به بطا که ریخته نافع بود و اگر غذا خورد جان خود که لب ریخته را برود و بکشد
که قی کردن بر در آن تر بود و نباید گذاشت که بخواب رود و سنگلیف تمام
سبب در کند **در دوا** که زهر کردن جان بودن بود تریاق فاروقست و تریاق
آنرا تریاق کوشج خوانند **در دوا** که منفعت جان بودن باز دارد و منفعت افعی
باز دارد و بکشد تخم تریج و در دم زیر که تریاق جمله زهرهاست اما آنچه طلاسند
لفظ سفید است و سیر فام و بخت و باروغن کاه و سرشته طلک کنند و چند بیدتر
باروغن زیت سرشته و آب کنند تا و آب بودند جو پا بر و زهره کاه و و غلک
و سیر و سر کین بهم سرشته ضما د کنند **در دوا** که نمک نمز بر نهند نافع بود
صفت غذا که منفعت زهرها باز دارد و بکشد مغز جوز پاک کرده شیش درم برک
سد لب خشک کرده و نمک درشت از هر یک یکدرم و انجیر خشک زب چند آنکه
هم را بد و سبب شربت جو **صفت تریاق** که منفعت کردن حشرات زهر

باز دارد

باز دارد و بکشد شوز و زهر از سبب زهره از هر یک دو درم پس سفید و مر از هر یک
نیم درم و خطیانا و زهر از هر یک یکدرم پس سیاه یکدرم حله را با یکپایین بکشد
شربت نیم مثقال با شراب نافع بود **صفت تریاق** که منفعت زهر کرم باز دارد
بکشد عاقر قرحا و دکنزد و شیر راست راست شربت و و مثقال **کربدن سک**
در دوا و غیر آن سیر و پیاز و فردل کوفته ضما د کنند و حبه بر نهند تا بفرودن
منفعت کنند که بمردم باز رسد بکار طعام نان مسیده در آب ترکند و
بخورند و بدین غذا نافع باشند و گفته شده که هر ما بدرد و دوا آنک حاضض
کمی بدهند تا آهلی روز تا در آب تر سیده نشود **کربدن پشه** علاج آنست که
برک مزبور را بر کنند که پشه نمشد تا نیک شود و مزبور را بر کنند که پشه با خود بخ
دشتی نهادن نافع بود و آنکه اعلم **باب در هالت جسم** و در علامات آنکه
نظفه را منع مکنند و زن حامله غرض شود و آن منفعت علامت است تا آن علامات
دورن باشد زن حامله نشود **اول** آنست که در زدن با دافنده باشد و زدن
کرده شود **دویم** آنست که در جسم گوشت افزوده شده باشد **سیم** آنست
که آن موضع را زرد و ب گرفته باشد **همچون** زردنش را جودان تابه کرده **چشم**
آنکه خون در زدن رسیده باشد **نیشیم** آنکه بواسیر در جسم افتاده باشد و بعضی

نشود **نقشه** آنکه جسم یا کرم باشد یا سر که چون آب می خورد جسم رسد اگر کرم
بود سوزد و اگر سر بود به بغیر و نشان آنکه کرم بود آنست که زردی او در دست بود
و کرم بر غلب بود و زرد زرد و نجف بود و آنرا که جسم سر بود نشان آن باشد
که او را در سبزه و زراب باشد و نشان طبع بود و دست و پا را در روشن بود و هر چه
افزاید فریاد تر شود **علامت هفت گانه** دیگر **اول** آنکه زردی او در دست بود و علامت
آنست که چون مرد با و جمع شود درد کرده پدید آید علاج مفردانه که و بکوبند و با برف
کاو و ببارد خانه کتان تر کنند و بخور کنند و سی عدد پنبه دانه و زهره مرغ آب بکوبند
و در دهان فک کنند و هر روز یک قطره شیر کاه با شیر زرد باز خورد و چون از ترش
پاک هر روز یک قطره بخور کرد و چون پاک شود و با مرد جمع شود حمل کرد با شک **دویم** آنکه
در جسم کوشش افزوده بود نشان آنست که چون مرد با و جمع کرد و در دست
پیدا کند و زن چون با غار شود عرق کند و دیگر با غار شود عرق کند بگرد
پیه ما تر زده و پیه کرک و پیه فرکوش و زهره کفتار و زهره کرکس و زهره کاه
و زهره اسک و هفت مورک سیاه جلد را اگر سبز باشد با زهره سبز و زهره
عنقا با آب بکوبند و با روغن کعبه تر کنند و با پیشم خول س زرد و به خوشین
بر گردند که بعد از صحت حمل کرد **سیم** آنکه زردی او در دست بود که نشان آنست
که زن

که زن نشانی بود و چون حایض شود آب تا خنک بسیار بود و در حایض بول و خون بسیار
بود و در وقت مجامعت درد کرد و پدید آید و در جماع حایض باشد علاج تنور کرم را
سرخش استوار کنند چنانکه نمشاید در نزد و بعد از آن میسوراف بگذارند و موضع
بدان سوراخ دارند چنانکه نمشاید راست بدان موضع رود **چهارم** آنکه زردی او در
جای دانه تنبیه کرده باشد مسهل با و دهند و علامتش آنکه جسم کرم و با غارش
بود و در وقت صبح درد کرد زهره فرکوش با روغن با دام حل کرده بر آب
طلا کنند و چون علاج و مرد و ازین نافع بود **پنجم** آنکه خون در جسم رسیده باشد
نشان آنست که چون بیمار شود کاه سرفه و کاه زرد کرد و چون با غار شود
زمار و ناف پدید آید **علاج** بگرد و جوهر کوه بر بان کرده شیش متغال با زهره کاه
برشند و با پیشم خول س زرد **ششم** آنکه کوبه در جسم دارد نشان آنست
که چون صحت کند سرین و حوالی مقعد پدید آید **یکم** پیه کرک و پیه زردی خام
بیا میرند و یک سیر تخم کرفس و یک سیر تخم شبت بکوبند و بدان پامیزند
و خول س زرد و شکم و ناف را به هفت روغن چرب کنند و روغن بنفشه و گل
و خیر و کوسن و مرزنگوش و یاسمین و نیلوفر طلا کنند و مشک و کافور و
کلاب در شبرم بخت طلا کنند **هفتم** آنکه زردی او در دست بود که نشان آن بود که خون حایض

هوا را
از گشت بکشد و فوت

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب

عرق کباب



Handwritten notes and signatures at the bottom of the page.

جهت بواکیر
لوسین شتر پیله بزمینک لاشه هندی
روغن کنجد کشته را با کهنه شتر نرم سلاخی
کرده پیله بزرگ آب کرده و روغن کنجد را
خلوت پیله کرده در سر آتش کرده آن درونی
دیگر داخل آنها کرده بر سر آتش بپوشد بعد از
آوردن در میدان تا واکشش داده بعد سر را استخرا
نمایند
موم کافور را با روغن شتر زنبق یا بزرگ و سماق اول
موم را با روغن آب بنفشه سماق در آن ریخته بزمین
گذارد و بر روی زرد خوب مزج شود پس بقدر ششوی
بر موضع بواکیر نماید بیدار نافع است نوع دیگر
بادند جان بنفشه را در آب ریخته تا مزج شود و
منوعه آب را با روغن کنجد مسدیر طبع نماید
تا آب آن تمام شود و بعد روغن بزرگ را بر روی پیله
مالیده بیدار مالد نافع است
بایده بیدار نافع است
تا آب آن تمام شود و بعد روغن

بی عذاب
هر که در دست
سید زارین در کتب
نورانی

Handwritten number or mark.

